

بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذكور فی بیان آن العباد و این صیلا الی شاهی سحر العزاف
الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات و الارض فتنفس
انفسکم ما اهل الارض لعل تصلن الی المقام الذی قدر الله لکم
مدخل فی سرادق جبرله الله فی سماء البسیان مرفوعا
جوهر این باب آنکه سالکین بسبیل ایمان و طاعتین کما و س اینان باید نشو
خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی کوشش را از شمع
اقوال و قلب را از طنونات متعلقه بسجرات جلال و در و حرارت اطلاق
باب خامس در و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلا علی الله
و متوسلا الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات سموس علم
و عرفان الهی شوند و محل ظهورات فیوضات غیب نامناهی گردند

زیرا که اگر چه بخواهد اقوال و اعمال و افعال و احوال را از عالم و جا مل میزبان
 معرفت حق و اولیای او قسرا از او بهرگز برضوان معرفت رب الغیبه
 و اصل نشود و باین علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز
 بهر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مزوق نگردد و ناظر باین
 قبل شود که چه قدر مردم را از اعلی و ادانی که همیشه منظر ظهورات احدیه
 در بیا کل حسیه بودند نفی می که در جمیع اوقات و اوان مترصد منظر بود
 و دعا و تضرع نمایند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال
 منور خود را بر سر اذن غیب بفرستد و قدم گذارد و چون ابواب غایت
 مفتوح میگردد و در غمام کرمیت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
 میشود جمیع کتب می نمودند و از آلاء او که عین آلاء الله است حسترا از
 می رسید و آنچه تفصیل او در جمیع کتب سابقه مذکور و مسطور است
 حال قدسی اهل تائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال
 ایشان بود و در جمیع قسم اعتراض نمودند که زبان و بیان و تفسیر
 و تفسیر بر عجز از ذکر آن عاجز و قاصر است و احد از مظاهر قدسیه و مطالع
 الله ظاهر شد و فرمود که با اعتراض و بکار و حجاج ناس مبتلا گشتند و آنچه

بنفرايد يا سره على العباد ما يتحسب من رسول الاكافون
 ليتفرون ودر مقام ديكر ميفرمايد ومنت كل امته برسولهم
 ليأخذ منه وجاهدوا بالباطل ليدحضوا به الحق وچنين كلمات
 منزله از عظام قدرت صديقه و ساد عزت ربانيه نازل شده زياده
 از حد احصاء و احاطه عباد است و اولوا الاقنوه و صابجان بصرا سور و نحو
 كه ايت ميكنند قدرى در آن سوره مبارك كه تا تل فرمايد و فطرت صليبه
 تدبر نمايد تا قدرى بر بدائع امور انبى و توكيد كلمات نعم اطلاق
 يا بايد شايد كه نفس از موطن غفلت نفسانيه باشيان و حدت و فتن
 الهيه پرواز دهد و از لال حكمت لايزال و انما شجره علم من الجلال
 مشروب و مزروع گردد و اينت نصيب نفس مجسده از ماده منزله
 قدسيه باقيه لكر بر ابتلاى انبيا و علت و سبب اعتراضات عباد
 بر آن شمس هويه آگاه شود بر اكثرى از امور اطلاع يا بيد و ديكر هر چه
 اعتراضات مردم را بر مشارق شمس صفات بشير و ملاحظه كنيد
 در بين خود و امرانند محكم تر و راسخ تر شود بعضى از حكمايات انبيا
 مجمله در اين الواح ذكر ميشود تا معلوم و مبرهن آيد كه در جميع عصاره و اقوال

بر مظهر قدرت و مطالع عزت وارد می آورند آنچه را که قلم از ذکرش خجل
 و منفعل است شاید این آیه کار سبب شود که بعضی از افاضه و افاضه
 حلال و حلال عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایمان و طمأنینا آن بفرمایند و از جمله اینها
 نوح بود که نصد و پنجاه سال نوح نمود و جدا در ابوابی امین رفیع دعوت
 فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بر آن
 وجود مبارک وارد می آوردند که نقیص بر پاکست او می نمود و چه مراتب
 تحزین و استغراق کما یکه با آنحضرت وارد شد چنانچه میفرماید و کلمات علی
 علیه السلام من قومه مخر و آمنه قال ان تسخر و امنافا تسخر منکم کما تسخر و
 تسخر لعلکم و بعد از آن چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب
 خود فرمودند و وعده معین و در هر مرتبه بد شد و بعضی از آن اصحاب
 معذوره علت ظهور بد اعراف می نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر
 کتب مشهور ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه
 باقی نماید از برای آنحضرت که صل نفس و یا یغفار و دو نفس چنانچه
 در کتب اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره خدا رب لا تد علی الارض
 من الکافرین و یا از آنجا بر کشید حال قندی تا آنکه سبب چه بود که در این

آن عباد باین قسم اعتراض نمودند و حسترا از جنتند و از قبض نفسی بخلع بایان
مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در و صد و نامی آنهی بدست که سبب او بار بعضی
مقبولین شود بسیار آمل باید تا با امر اگر مغربی و وقت شود و از طیب معمر
کلیستان صفتی بودی برید و تصدیق مناسب که امتحانات التبیحه همیشه در این
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و راست
از ضلالت و سعادت از شقاوت و خوار از کمل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرمود
هست ألم حسب الناس ان تبرکوا ان تقولوا آمنا و هم لا یفقهون و بعد
از نوح جمال بود از مشرق ابداع مستشرق شد و قریب به قصه سده آوازید
با خلافت احوال مردم را برضوان قرب ذوالجلال و عوت نمود و بر مقدار
جایا که پیش غیث باطل بر آنحضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت
اعتراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغاض کردید و لایزاله انکار فرین
کنه هم الا خسار او بهیکل صالحی از رضوان ضعیفی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را
بشریو قرب باقیه دعوت نمود و صد سده آوازید امر با و امر الهی و نفسی از مناسی
میفرمود ثمری بخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت خست بسیار فرمود و آنکه
استحال از تیر ناس را بر بدین سده اعتدیه دعوت نمی نمود چنانچه میفرماید و الی

شود و احاطه تمام عالم با قوت عجب الهی که هم من آید غیره الی
حشر القول قالوا یا صالح کنت فیما مررت قبلا اتینا ان نعبد
ما یعبد ابائنا و انما لعلی شکک مما دعونا الیه مرید و هیچ فایده بخشیدن آنکه
بصیرت جمیع نیاز را جمع شدند و بعد حال خلیل کشف نقاب نمود و علم بدی
شد و اهل ارض با نور حق دعوت فرموده هر چه ببالند در نصیحت فرمود جز حد
نمری نیاورد و غیر غفلت حاصل بخشید الا الذین هم القاطنون بکلمکم الاله و
عروج بجهنم الی اعیان الی مقام حبله الله من الادراک مرفوعا و تفصیل
آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعدا اعطای نمودند تا آنکه نار حسد و عراض
افروز شد و بعد از حکایت نار آن سراج آتش را از بله حشر نمودند
چنانچه در هر مایل و کتب مذکور است و بعد از آن آن مقتضی شد تا نوبت
میوه رسید و آنحضرت بصدامی امر و بیضای معرفت از فاران محبت آتیه با
قدرت و شوکت صمدانیه از سبیلای نور بر سر عرش ظهور ظاهر شد و جمیع من
فی الملکوت را بملکوت تجاوز آثار شجره و فاد دعوت نمود و شنیدند که در
مطالع او چه احسن انصاف نمودند و چه مقدار احجار طنومات از انفس مشرک بر آن
شجره طیبته وار و آمد تا جدی که فرعون و ملأ او نیت کاشتنند که آن نار

سدرهٔ ربانیه را راه کذب و اعراض افسرد و محمود نمایند و غافل از اینکه با
 حکمت الهیه از آب غصری افسرد نشود و سراج قدرت ربانیه از بادمای
 مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در مقام مایه سبب اشغال شود و با و علت خط
 لواستم بصیرت ظهور و فی نفسی اندر تسکون و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل
 فرعون چنانچه کفایت او را رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال صل
 مؤمن من آل فرعون یحییٰ ایمانہ اقلتلون رجلاً ان یقول انا الله و قد
 جاءکم بالبینات من ربکم و ان یکذب کاذباً فعلیه کذب و ان یکذب
 صا و فایصیبکم بعض الذی یعذکم ان الله لا یهدی من یشرف کذا
 و بالآخره امریائی کشید که همین مؤمن ربانیه است عذاب شهید نمودن لا اله الا الله
 الله علی القوم الظالمین حال قدری در این اسورات تامل فرمائید که چه
 سبب اینگونه اختلافات باشد که ظهور و خفیه در امکان از افاق لا امکان
 ظاهر شد اینگونه فساد و اختشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و
 جزو امیکشت با اینکه جمیع انبیاء و مرسلین ظهور خود مردم را بشارت میدادند
 بشری بعد و علامتی از برای ظهور بعد و کرمی فرمودند چنانچه در کتب مسطور است
 با وجود طلب و انتظار ناس مطالبه قسبیه و ذکر علامات در کتب چرا باید
 بگویند

- اینگونه امور در عالم رود که جمیع اسباب و صفیات را در هر عدد و حصر اینگونه
 ظلم و جور و تعدی نماید چنانچه میفرماید انکما جاکم رسول باللاتهوی
 + انفسکم استکبرتم ففرقا کذبتم و فرقا یقتلون میفرماید هر زمان و عدد
 که آدمی شمار رسول از جانب پروردگار بخیر میروی نفس شما کبر نمودید
 و موقن نشدید و گرویدی از آن اسباب را که گداز نمودید و گرویدی را میکشید
 آخری اهل فراموشی که سبب این افعال چه بود که باین قسم باطلعات جمال
 ذوالجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن از منسبب اعراض و انحراف
 + انقباض بود حال هم سبب افعال این عباد شده و اگر کتب و حجج الهی کامل
 و تمام نبودند لغت اسباب اعراض عباد شده این کفر نیست مراح لامل
 آنکه این بنایت از فیض قیاض دور است و از رحمت فبط بعید که نفس از این
 + جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو محبت کافیه و فیض عطا فرماید
 و مع ذلک خلق را از عدم اقبال باو مستحب فرماید بلکه لم یزل جو سلطان
 موجود بر همه ملکات بطور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او
 منقطع شود و یا آنکه ابطار رحمت از تمام عنایت او منسوخ گردد پس نیست
 این تمویلات محذور که از انفس محذور که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند

و در محرابی بیدیر می نمایند و بظنومات خود و هر چار علمای خود شنیده اند چنانچه
 تاسی می نمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز غماض حاصل نمیخواهند این
 معلوم است نزد هر نویسنده که اگر این عباد و ظهور هر یک از مظاهر حقیت
 چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و وارک نموده بآن و حدیث نموده اند
 از جمال الهی محسوس نمیدانند و از حرم قرب وصال مطلع و مستی ممنوع نمی
 و چون در هر زبان حقیقت را معرفت خود که از علمای خود شنیده و بودند میران
 بقول معتقد آنها موافق نمی آید لهذا از اینگونه امور غیر متعذر ایشان در عالم
 ظهور بطوری آمد و در جمادات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی مجرآت
 علمای عصر بودند که زمام انهدم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی بخت
 ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع می نمودند چنانچه بر اعیان بان
 و اجازه علمای عصر بسبیل شهادت را نوشتید و با علی افی عزت پرواز نمودند
 چه ظلمت آرزوهای عدم و علمای عصر بر سلاطین و جود و جوهر مقصود و واروند
 و باین ایام محدود و فایده قانع شدند و از کفک لایقی باز ماند چنانچه چشم را از
 انوار جمال محبوب ان نصیب نمودند و گوش را از بدایع نعمات و رفاه مقصود
 محروم ساختند اینست که در جمیع کتب سماوی ذکر احوال علمای هر عصر شده

چنانچه مفسر یا یا اهل الکتاب لم یفهمون آیات الله و انتم
تشهدون و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم یطوبون الحق
بالباطل و کمتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا
اهل الکتاب لم تصدقوا عن رسول الله و این معلوم است که اهل
کتاب یکصد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بودند چنانچه اسم دوم
بجمع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود که انتم بطرف
تفسیر و پس قدری بدیده بصیرت الهیه و آفاق علم ربانی و انفس کلمات
تاثر صدائیه نقل فرمائید تا جمیع اهرار حکمت روحانیه بی سمات جلال از
سراوق فضل و اتصال ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان
از عدم ادراک و عرفان حاصل شد و مثلاً میانه یک طلعات جمال حق در عوالم
ظهور بقدر تصور نمود آن بیانات را در ادراک نمودند و تحقیق آن حاصل نشدند
لذا علم فساد را فرخواستند و آیات فتنه برانمودند و این معلوم است که اهل
کلمات سمات از تیر راجز میبایست از تیر ادراک نمایند و تمام و در تمام مشهور
نیز مانند اهل بقاء نشنود و هرگز قطعی ظلم از شراب بطلی عدل نصیب ندارد و
و چون کفر از بیضای موسی طلوع نیابد چنانچه میفرماید لا یعلم تاویل الا الله

والتراسخون فی العلم مع الکلیات فاول کتابها ازل حجاب منفسه علوم
 از منسج او اخذ نمودند مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح
 عالم را احاطه نمود جمیع بیوه و عراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
 باید مروج و منحل شرایع تورات باشد و این جوان باصری که خود را صبح الله دنیا
 حکم طلاق و سبب که از حکمای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علایم ظهور
 به نور ظاهر نشده چنانچه بیوه هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر
 از مطهر قدس احدیبر و مطالع نورانی که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز
 بیوه و عجایب نصیب شیطانی و طغیانات انگیخته نفسانیته محتجب بوده و هستند و منتظر
 که میکل معمول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند که ظاهر خواهد شد
 که الکلیات اخذیم الله بنهم و اخذ عنهم روح الایمان و بعد نصیب مبارکانت
 فی باویه الحیم موقوفه و این بود مگر از عدم عرفان بیوه عبارات مسطوره در
 تورات را که در علایم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن بی برود و نظایر
 هم چنین امور واقع نشد لکن از جمال عیسی محروم شدند و بلقاء الله خدای
 نگشتند و کانون استنار و لم یزل و لا یرال جمیع اعم بهین جعلیات افکار شریک
 خسته و از چو شامی لطیفه رفیقته جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و در

احکام

+

+

+

این امر را ذکر معنی از عبارات است بسیار ابداع لغات مجازی در الواح
 قلم که برانی یکی از احباب نوشته شده بود و گوشت و حال هم تنهایی
 خوش عراقی نظر بنوازش آنجناب در این اوراق مجدد ذکر بنمایم که شاید
 تشنگان صحرای بعد را حجب قرب و دالت نماید و یکشتگان
 بیابانی بی چرخ و سراق را بنمایم قرب و وصال رساند تا خام مضالمت مریض
 و آفتاب جهان تاب بدایت اراق جان طالع گردد و علی الله التقل و به استعین
 نقل تجری من هذا العلم یا یحیی بافتة التمس لبقو من الكل عن مرقد غلظتم
 و یسین الطوار و درقات الفردوس من القدره التي كانت فی رضوان الاقدیه
 من ایدی القدره باذن الله معروضا بر اولو العزم معلوم و واضح بود که
 چون ما محبت عیسوی حجاب حدود و دیوار سوخت و حکم آنحضرت فی الحکله
 بر این یحسب غایب یافت روزی آنحال غیبی محض از صاحب روحانی ذکر
 غافل فرمودند و ناگهان فی افروختند و فرمودند که من میروم و بعد می آیم
 و در تمام دگر فرمودند من میروم و می آید دگر می آید بگوید آنچه من گفته ام تمام
 نماید آنچه را که گفته ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکبیت است و انتم فی مظهر التوحید
 پس از آنکه شنیدند و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم

بهم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام بهم که خود حضرت فرمود و نعم عیسی
 و آثار و اخبار و کتاب عیسی را بهم تصدیق فرمود که من عیسی الله بوده و در مقام
 نزد خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیرت بی ملحوظ زیر اگر هر مقام با من باشند
 بودند و هم نام لایق بذكر الله کتاب هر دو بهم شعر بر او امر الله بود و اینجهت است
 که خود عیسی فرمود من میروم و مرا جعبت میکنم مثل شمس که اگر شمس الیوم کتب
 من شمس نویم قبل من صادق است و اگر بگوید در حد و دیو می که غیر از من صادق است
 و همچنین در ایام ملاحظه نمایند که اگر گفته شود که کل کیشی اندی صبح و صادق است
 و اگر گفته شود که بگوید اسی و رسمی غیر بینه اختصم صادق است چنانچه می بینی
 که با اینکه کیشی اند با وجود این در هر کدام اسی و دیگر و خواصی و دیگر و رسمی و دیگر ملحوظ
 میشود که در غیر آن نمیشود و همین بیان وقایع و معانی تفصیل و فرق و اتحاد و
 قدسی را در اکت فرمایند تا توضیحات کلمات آن مبدع است و معانی را در معانی
 جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را که موسوم بود
 آنحال ازلی در هر مقام خود را با اسی و رسمی چهار بیانی و بعد اصحاب و تمهید آنحضرت
 استند عاقلانند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد
 شد و در چند مقام این سوال را از آن مطلق بمثال نمودند و آنحضرت در هر مقام علامت

تو که فرموده چنانچه در باطن ابرو مسطور است و این خادم غالی یکفرد آنرا
 و که بنام تو و نعمتهای مکنونه سدره مخزنه و رالوجه الله بر جبهه الله مبدول
 نمیدارم تا هیچکس نماند از آثار باقیه محروم نماند که شاید برخی از آنها برزوال
 حضرت ذوالجلال گردد و از اسلام بزداید جاری شود و فائز شوند لیکن اگر چه
 نزدی طلب نایم اما قطع کنم لوجه الله لا یزید منکم خرافه ولا شکوراً و این
 خطبیت که از وایح و فاشده غیره و با وجبات باقیه باشد و این همان باشد و این است
 که منقرضه در دنیا از نزل علی بن ابی طالب و من السماء و این نامه هرگز از پیش
 مستطوح نشود و نفاذ خود و در کل همین از شجره فضل میرود و از سموات رحمت
 و عدل تبارک بشود و چنانچه فرموده است کلمه طیبه کشفه طیبه اصلها
 است و قرعها فی السماء و توئی اکلهما کل صین جفت که انسان از این
 عطیه الطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه وجبات و انعمه خود را محروم
 نماید پس خدا را این نامه محسوس بر او است که بلکه از الطاف الطیف نفیس
 عیشی آید و تمامی مراد حیات تازه و یاد و از وایح پرورد و در روح لی ادا زه فائز
 شود و اینها را در من جمعی باید تا اتمام باقیست از الکواب باقی چشم همیشه نسیم
 جان منظر جان تو و در همیشه غمهای قیام در جریان تو و خادم ابواب رضوان

مفتوح نماذ آید و قنیکه خدایا و جان ارکستان قدسی با شمایا الهی پناه
 نمایند و کینه غریب شنوی در جمال کل مینی پس تا حمله ازل و شور و غشی است
 و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمر و کوش قلب را از سرش ابدی بجز
 کمن نیست نصبت این عجب آفتاب و اجاسی خدا را فرستاده قطبیل و من شاه
 ظمیرض آن اندکان غمتیا عن کل من فی العالمین مجر و اذیت نعمات
 عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالجان صلیل در علام ظهور بعد فرموده و در سفر
 اول که منسوب به منی است در وقتی که سوال نمودند از علامات ظهور بعد
 جواب فرمود و الوقت من بعد ضیق تکلت الایام ظلم الشمس و القمر لا یلی
 ضوئ و الکواکب تنقطع من السماء و قواکب الارض ترجع فی قند بطرعات
 ابن الانسان فی السماء و یسوح کل قبایل الارض و یرون ابن الانسان آتیا علی
 سحاب السماء مع قواکب و کعبه سیر و یسل علامه مع صوت السافور العظیم که
 که ترجمان باری نیست که بعد از شک و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افق
 ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و مستر از عطای نور بار می ماند و سواد می
 سها بر ارض بادل میشود و ارکان ارض متزلزل میشود و اینوقت ظاهر میگردد
 نشانهای پسر انسان در آسمان یعنی طلعه موعود و سافج و جود بعد از ظهور این علامات

از عرض غیب بجالم شود می آید و میفرماید آن صحن جمیع قبیلها که در آن
 ساکنند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلایق آنجمل اعدیه را که
 می آید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و بخشش
 بزرگ و میفرستند و آنکه نای خود را با صدای ساقی عظیم اتحی و درین
 طایفه دیگر که منسوب بلوقا و فرس و یو خاست همین عبارات مذکور است
 و چون در الواح عربیه تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض
 ذکر آنجا نشدیم و آنجا یکی از آنست که نمودیم و علمای آنجا چون عارف
 بیخانی این بیانات و مقصود مودع در این کلمات نشد و بظاہر آن
 متمسک شدند لهذا از شرح بعضی محدثیه و از حساب فضل احمدی مجموع
 گشتند و جمال آن طایفه هم متمسک بعلمای خود گشته از زیارت جمال
 سلطان جلال محسروم ماندند زیرا که در ظهور خمس احمدیه چنین علامات
 که مذکور شد بظهور نیاید اینست که قریباً که شست و عهد با آخر رسید
 و آنجا محسروم روح بهتر بقای سلطنت خود راجع شد و فتنه دیگر از پیش
 مدو حانی الهی میدو شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت باریز
 و اینست و محل حمایت محسور شدند و بسوزانگروه در انتظار که کی این

۴ جمالی آن از غایه قصوی و سدره منتهی محبوب شده اند از ظهورات
 واحدیه در ظهور تمام ضوع سوال میشود است با نوارش برایت
 مندی میشوند و با سدر علم و حکمت واقع میگشتند حال این بنده شعی
 از محالی این کلمات را ذکر نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از منی
 آن جمیع توحیات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی
 واقع شوند تا از همین کلمات از سحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از صیاح
 احدیه که محل تجلی دانست محبوب نگردد و فراموشی نکند الایام
 یعنی وقتیکه ناس منعی و نمکی بدلا شوند و این در وقتی است که انار شمس
 حقیقت و انار سدره علم و حکمت از میان مردم رایل شود و زمانم
 در دست جمال افتد و ایواب توجید و معرفت که مقصود اصلی از خلق
 انسانیست رسد و شود و علم بطن تبدیل گردد و هدایت بشافوت
 راجع شود و چنانچه الیوم میسأله میشود که زمانم هر کوی برست جای
 افتاده و میر که اراده کنند حرکت میدهند در میان ایشان از ظهور
 خورشیدی و از مقصود خورشیدی مانده و نفسی با دمای پیوسته و نفس غالب شده
 که بیشتر اجزای محلی و خواهر در قلوب خوانوشش نموده با اینک ابواب

علم الهی بمفاتیح قدرت ربانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علی
 و فیوضات قدس متورق شده و قسمی گشته و قسمی که در هر شیئی باقی از علم باقی گشته
 و در هر ذره آثارش از شمس شهود شده و با همه این ظهورات علمی که عالم را
 احاطه نموده به ستون باب علم را مسدود دانسته اند و اظهار رحمت را
 منقطع و محرومان را بطن تنگ بسته از عروۃ الوثاقی محکم علم دور مانده اند
 و آنچه از ایشان منضم می شود کویا بعلم و باب او بالفطره رغبتی ندارد و در حقیقت
 ظهور او بهم نیستند زیرا که در لجن و کمان ابوابی برای آنان یافت نمی شود
 ظهور منظر علم خرافات و جان چیرنی نیافته اند لهذا البسته از این
 گریز نیست و آن تنگ و با این حکم الهی را یکت میداند از هر گوشه
 حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نقص بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا جز
 هوای الهی بخوبی و بغیر از خطا بسبیل نخواهند ریاست را نهایت وصول
 مطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ محبوب شمرده اند و زیارت
 نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانسته اند و تسلیم و رضا که گشته اند
 و تشبیه و بی اشتغال نموده اند و تمام قوت و قدرت خط این مراتب را
 ینمایند که مبادا نقص در شوکت را و یا بدو یا علی در عزت بهم رسد و اگر

چشمی از کمال معارف الهی روشن شود ملاحظه میکنیم بعضی چند را که بر مرد
 باری نفس عباد و افتاد و اند حال کدام ضیق و تنگیست که از تیرا زمراتب
 مذکور و باشد که اگر نفس طلب حق و یا معرفتی بخواهد نماید نمیداند که
 رود و اگر چه جای شود از غایت اینکه را با مختلف و سبیلها متعدد و شد
 و این تنگی و ضیق از شرایط بر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت
 نشود زیرا که صبح ظهور بدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود نیست که در
 روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو میگیرد
 و غلبت احوال نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عجب و بسطه
 شگرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات نیست نشود
 حال اگر مقصود از این ضیق را بچو ادراک نمایند که عالم ضیق بهر ساند و یا خیال
 دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود ذکر و الوهیت گویند که این
 شرط ظهور نیافت چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از معارف
 الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او
 چنانچه در تنگی و سختی هستند و ندانند که توجیه نمایند چنانچه مذکور شد که گشت
 غفلت من تاویل الاحادیث و ملحق حکایت من اسرار الحکمه لتطلع بها

المقصود و تكون من النخيل كانه كاس العلم مشروباً و قوله فظلم الشمس
والقمر لا يعطى ضوءه والكواكب تنساقط من السماء الى وجه الارض مقصود
از شمس و قمر که در کلمات انبیاء مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهر نمی
گردد که عاقله میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار را از او فرموده و آنکه
در هر مقام مناسب است مقام معنی را از او میفرماید مثلاً میگوید این شمس شمس
حقیقتی که از شرق قدم طالع میشود و بر جمیع مکانات ابلاغ فیض میفرماید و این
شمس حقیقت مظهر کلیه الهی هستند در حواله صفحات و اسمای او و
همچنانکه شمس ظاهری تربیت انبیا ظاهر و از ثمار و اشجار و الوان و
فواکه و معادن و دون و دکت از آنچه در عالم ملک میشود است با شمس
حقیقی با عانت اوست و همچنین اشجار توحید و ثمار تفرید و اوراق تجرید و
کلهای علم و ایمان و ریاضین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمس
معنوی ظاهر میشوند غیبت که در حین اشراق این شمس عالم جدید میشود
و انهار حیوان جاری میگردد و آب حیران بوج می آید و صاحب فضل بر تفت
میشود و نباتات جو در بریا کل موجودات میوزد و از حرارت این شمس
الهی و نار نابی معنوی است که حرارت محبت الهی در اکران الهی است
چرا

میشود و از رعایت این ارواح مجرده است که روح حیوان باقیه بر جا
 مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس غا هسری یک
 از تجلی آن شمس معنوی است و این شمس است که از برای او متعابلی و
 شمس و شلی و ندی ملاحظه نمی شود و کل بوجود او قائمند و از فیض او
 ظاهرو باور ارجح منها طهرت الاشیاء و الی غرائق امرها رجعت و منها
 بدست الملكات و الی کائنات کلها عادت و اینکه در مقام بیان و ذکر
 تخصیص داده میشود بعضی از اسما و صفات چنانچه شنیده اید و می شنید
 نیست مگر برای ادراک حصول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لا یزال متدک
 بود و انداز هر اسمی بیشتره خواهند بود از هر وصفی چه هر اسم را
 بساحت قدسشان را هیچ نه و لطایف صفات را در ملکوت عزشان
 بتبلی نه فبحان الله من ان یعرف صفایه بغیر ذواتهم او یوصف
 اولیایه بغیر انفسهم فقالی عما یدکرون العباد فی وصفهم فقال تعالیم یزفون
 و مطلق شمس بر آن انوار مجبیه و در کلمات اهل عصمت بیارشد
 از آن جمله در دعای ثانیه میفرماید این الشمس الطالعه این الاقمار المنیره
 این الانجم الزاهر پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام

اولیة انبیاء و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب
و شود روشن و متور است و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم
علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست
ایشان است و اگر در ظهور شمس آخری بضایای او منور گشتند لذت امت قبول
و غیره روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاریست اگر چه بظان
مادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت
و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق آن شمس معنوی است
است بر هر نفس از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تعان و حسا
جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان در باره او صادق است و الا حکم
جبل و نقی و کفر و ظلم در حق او جبرایان یا بدو این بر هر ذی بصیری شهود است
که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهر چون قسم شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهر و نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو
و تاریک میشود و اطلاق شمس بر آن علما بنا سبب علو و شمعدان
و معدومیت است مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلمین جادو
اگر حاکی از شمس النبی باشند از شمس عالی محسوبند و الا از شمس

ستمین چنانچه میفرماید الشمس و القمر حسیبان و منی شمس و قمر هم که در آیه
 مذکور است استنبه شنیده آید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عصر این
 شمس و قمر باشد یعنی در اقبال باطل و اعراض از حق البته از حسیبان ظاهر و
 بحسیبان راجع خواهد بود پس ای سائل باید بدو توجه الوافی متذکر شویم که
 شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع کردیم و از غفلت غی فسرار نمود و
 در غفلت اثبات در آئیم و از نار حسیبان آرا دشد و بنور جمال حضرت متذکر
 متذکر کردیم و تسلیم که کثرت نطقیم من آثار شجرة العلم تکوین فی رضوان
 حکمت الله لمن البحرین و در مقام محسب مقصود از اطلاعات شمس و قمر و نجوم
 علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در سنت
 و تان بعد از خضای حال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است +
 چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و جلالت شجرت احتیاج ذکر
 نیست بلکه در عصری حکم صلوة محکم و مجرب بوده چنانچه از انوار مشرق از
 شمس محدثه ما نور است که بر جمیع انبیاء در هر عرصی حکم صلوة نازل شده است
 آنکه در هر عصر مقتضای وقت نفسی و آوایی جدید مخصوص گشته و چون در هر
 مورد بعد از ادب و عادات و علوم مرتفعه محکم مشرق و اخلاص باشد و ظهور قبل

منوع میشود لهذا قوسیا با شمس قسم ذکر نموده اند لیلو کم آیکم
حسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده و چنانچه
میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و لیکن روزی در محلی نشسته بودم
شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود
چون صوم حرارت و مزاج اعداات عیناً بدیند ابصیا که شمس باشد تعبیر یافته
و صلوة یل چون برودت میطلبند لهذا بنور که قسم باشد متبرکشته غلط
نمودم که آن تغییر قطره از بحر معانی موفقی نشده و بجدوة از ما رسیده
حکمت ربانی فایز گشته بعد از تدلی در نهایت ادب اظهار داشته ام که
جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه منس مذکور است لیکن
گویا مقصود و بیکر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا اطلب نمود ذکر شد
که خاتم انبیا و سید مصلحان در تفرقه در فائز تشبیه بها فرمود و اعلت
علو و رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع اویان و چون در سماء ظاهر
و در کن اعظم اقوم متقرر شده است که بزرگترین باشد و شمس قسم نامیده
بچنین در سماء دین هم دو نیز متدرک شده که صوم و صلوة باشد الاسلام
سماء و الصوم شمس و الصلوة قمر باری نیست مقصود از قوسیات کلمات

مطابق علم الهی پس الحاقات شمس و قمر و انیمزات با جماعات مذکور و با
 نازله و اخبار و اوده تحقق و ثابت شد نیست که مقصود از تاریکی شمس و قمر
 و سقوط انجم ضلالت علم و نسخ شدن احکام مرتفعه در سرعیت است
 که مظهر آن ظهور باین توضیحات اخبار میدهد و جزا بر ارا از این کاس ضعیف
 نیست و جزا بر اقسامی از آن الابرار شیرین من کاس کان من جبار
 کافور او این مستقیم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نوا
 که در ظهور قبل مرتفع شده و حاصل انفسه و خلق شمس و قمر معارف و اوامر
 منور و مندی میشوند تا یکت میشود یعنی مکش و اثرش تمام میگردد و حال خط
 فرماید که اگر است انجیل مقصود از شمس قمر را در آن عین و نود و یاز
 مظهر علم الهی مستقیم میشوند بدون اعتراض و الجاح است معانی آن و نسخ
 میکشد و اینکه در خلقت نفس و هوای مبتلا و گرفتار نمی شدند بلی چون
 علم را از مبدع و معدنش اخذ نمودند لهذا در وادی مملکت کفر و ضلالت
 بدلاکت رسید و اند و هنوز شعور نشدند که علامات کل ظاهر شد و شمس
 موجود از افق خدی اشراق نمود و شمس قمر علوم و احکام و معارف
 قبل تاریک شد و غروب نمود حال بشیم علم یقین و جابجین عین یقین بصراط

فی البقیین قدم کذا قل الله ثم در بجم فی خضهم لم یصون تار اصحاب
 محسوب شوی که میفرماید الدین قالوا ربنا هم استقاموا فقتل علیهم السلام
 با جمیع این اسرار بصبر خود مشاهد فرمائی اسی برادر من قدم روح بر او
 تا بادی نامی بعید و بعد و حجب را بانی طی فرمائی و در رضوان قرب و صل
 در آئی و در نفس بانفس التبدل فافر شوی و بخدمت جبر کز این مراحل طی نشود و مقصود
 حاصل نیاید و استقام علی من اتبع الحق بالحق و کان علی صراط الا مرفی شاطی العرفان
 باسم الله موفقاً نیست معنی آیه مبارکه که میفرماید رب اشرار و المغارب
 زیرا که از برای هر شمس از این شمس مذکور و محل اشرار و غروب است
 و چون علمای تفسیر تحقیق این شمسی مذکوره اطلاق نیافتند لذا در
 تفسیر این آیه مبارکه متعلّق شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز
 از نقطه طلوع نماید غیر از نقطه یوم قبل لذا با قیاس جمع ذکر فرموده و بعضی
 دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
 محل طلوع میشود و محل غروب نماید اشرار و مغارب ذکر شده است
 مراتب علم عباد و با خود این با جرات علم و لطایف حکمت چه جلایا
 که نسبت میدهند و همچنین از این آیات واضحی که متفکران غیر متبادله نظر نمایند

که از علایم ساعت و قیامت است و راک نماند که میفرماید اذا
 السماء انقضت مقصود سماء او یا است که در هر ظهور مرتفع میشود و
 ظهور بعد شکافه میگرد و یعنی باطل و منسوخ میشود و قسم خدا که اگر درست
 ملاحظه شود تفسیر این ما عظمیست از تفسیر سماء ظاهری قدسی باطل فریاد
 که دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمع در سخت او نشود و نماند و باشند و
 با حکام مشرق و اندک تار بیت یافته و از آباء و اجداد خبر ذکر او را شنید و
 که چشمها بر نفوذ امرش را در آن مکرده و گوشها جز از حکامش را از آسمان
 نموده بعد نفس ظاهر شود و جمع اینها را بقوت و قدرت الهی تفرقی نماید
 فصل کند بلکه همه را نفس فرماید حال فکر تا که این عظمیست یا آنچه این پنج
 رعا عکاس نموده اند از تفسیر سماء و دیگر رحمت و در ارت اظلالها را ملاحظه
 تا که بی نام و معین ظاهری در مقابل جمیع ارض اقامه حدود و القید فرمایند
 یا آنچه این که بر آن وجود نامی مبارکه لطیفه رفیع و اودمی شود و با کمال قدرت
 میفرماید و با بناییت غلبه تحمل نمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را در آن
 تا که تمام رحمت آن سماء بر قلوب بیکه نسیان مکرمت مبدول داشت تبدیل شد
 از ارضی آن طوب بارض معرفت و حکمت و چه را یمن توحید که در ریاض

قلوبشان انبیا شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صد و غیرشان
 روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه در جایگاه حرفی تعلیم گرفته اند و
 معلم را ندیده اند و هیچ دبستانی قدم نگذاشته اند بجهلات و معارفی نمینايند که
 احدی ادراک نتواند نمود کویا از تراب علم سرمدی سرشته اند و از آب حکمت
 لدنی عجین گشته اند نیست که میفرماید علم نور قیضه الهی قلب من بیا و
 این سخن از علم هست که مدح بوده و هست نه علوم محدود و دو که از انچه محجوب
 که روایات شده و او را کاهی از بیم سرفتن نمایند و بر دیگران افتخار می کنند
 ای کاش صد های جبار نقوش این تحدیات و کلمات مطلقه پاک و
 مقدس میشد که عقل تجلی انوار شمس علم و معارف و جواهر اسرار حکمت که
 فائز میکشت حال ملاحظه ما اگر این اراضی جزوه وجود تبدیل نمیشد چگونه
 عقل ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر بتوین میشد این است که میفرماید یوم
 تبدل الارض خیر الارض و انسمات جود ان سلطان و جود ارض ظاهر
 بهم تبدیل یافته لوا تم فی اسرار الطهور تنکرون و دیگر معنی این آیه را ادراک
 ما که میفرماید و الارض جمیعاً قبضه یوم القيمة و السموات مطوین
 جمیعاً سبحانه و تعالی عما یشکرکون مضمون آن اینست که هر زمین اخذ

شده و در دست او است روز قیامت و آسمان پیچیده شده و در دست است
 او است حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک
 نموده اند چه خوش را و رتب میشود و انگهی این مسئلت که حق بیخ و بنی
 که مرئی شود بصیرت را هر و مرکب این امورات شود و محبوب بذات نیست
 بلکه کفر نیست محض و کلیست صرف اقرار بر چنین امری و اگر کفری نظام
 امر او هستند که و قیامت باین امر ما مورد میشوند انجم بیایست جدید
 و بیفایده بلکه مقصود از این امری معرفت و علم است و از سموات سموات
 از بیان حال ملاحظه فرما که چگونه از علم و معرفت که از قبل مبیوط
 شده و بود و بعد از قدرت و اقتدار قبض نموده و از این منبعه تازه در قلوب
 حجاب و مبیوط فرموده و ریاضین جدید و کلماتی بدیده و اشجار غریبه از
 حد و غیره انبات نموده و همچنین ملاحظه کن که سموات او بیان مرقعه
 در حیل چگونه در زمین قدرت پیچیده شده و سماء بیان با مرآت مرقع گشت
 و شمس و قمر و نجوم او امر بدیده جدید و زمین یافت این است امر از کلمات
 که بیخواب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سر اجای طنون
 و توهم و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش غائی و مصباح جدید

علم و یقین در شک و قلب و دل برافروزی، جمیع انجلیات مرموز و اشار
 منزله که از مصاد و امریه ظاهر میشود و مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور
 شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده غیره از اراضی جزوه فائده همیشه این
 ارستت الهی در میان عباد بود و چنانچه در کتاب مسطور است و همچنین آیه
 قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحان بقر
 رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت سلوة تا آنکه بود بعضی سخنان
 ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته انقیاد نیست و سبب تطویل
 کلام میشود تا اینکه آنحضرت ببارگه رسیدند و لفظ فکر و تحسین در ملاحظه
 میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نریم تعقلب و جبک
 فی السماء فلنولينك قبلة ترضى انك در بومی آنحضرت با جمعی بجا
 بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نازل
 نمود و عرض کرد قول و جبک شطر المسجدا الم الحرام در آشنای نماز حضرت
 از بیت المقدس انحراف جسته یکعبه مقابل شدند فی الجین ترزل و اضطراب
 در میان اصحاب افتاد و جسمی که جسمی ناز را بر زمین زده اعراض نمودند این فتنه نبود
 مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حق تعالی قادر بود که هیچ قبله را تعیین

و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب
نماید چنانچه در عهد کثری انبیا که بعد از موسی مبعوث بر رسالت شدند مثل
داود و عیسی و دودن آنها را انبیا می عظم که باین این دینی آمدند هیچ
حکم قبله تغییر داده نشد و چنانکه این مرسلین از جانب رب العالمین مرسوم را
به توحید همان چنان میفرمودند و نسبت اراضی هم آن سلطان حقین کیست که
بر اراضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص با مری و دیگر چنانچه میفرماید و لقد
المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله با وجو و تحقق این امور
چرا تبدیل شد که سبب جریع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب صحبا
که در دلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع میشود مگر
برای آنکه کل حکمت امتحان الله در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل
یابد و نیست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و اجعلنا القبله التي كنت
عليها الا لنعلم من يتبع الرسول من قبله على عقبيه که مضمون آن
نیست که ما نخواستیم و انیدیم و بر هم نردیم قبله را الا بیت المقدس باشد مگر آنکه بدایم
که متابعت تو نمایند و که راجع بر عقیده میشود یعنی اعراض نمایند و اطاعت
نکنند و مصلوّه را باطل نموده و سر را بنیاید حرم مستغرقه قوت من قسوره

اگر قدری قائل بود در همین مطلب و بیان احوالهای معانی و تمایز منج
 بیند و جمع علم و اسرار آنرا بی حجاب مشاهده فرمائید و نیست این امور
 مکرر برای تربیت و خلاصی نفوس از نفس نفس و هوای و آلا آن سلطان حقیقی که برای
 بذات خود غنی بود و از معرفت موجودات و لایزال کینونته خود مستغنی خواهد بود
 از عبادت مملکت یکت نسیم از غنای او جمیع عالم خلق غنا مختون نماید و یکقطره
 از خیر خود او هر هستی را بحیات باقیه شرف فرماید و لیکن چون مقصود
 امتیاز حق از باطل به شمس از غل هست این است که در کل حین امتحانهای منزله
 از جانب رب العز و چون غیث باطل جار است اگر قدری در انبیا قیام
 ظهور ایشان تعقل رود و امر بسیار برای دل و یا رسل شود و قسمی که از افعال و اقوال که
 مخالف نفس و هوای است محتجب نمی مانند و هر چه را بر اماره و عرفان محرق
 نمایند و بر عرش سکون و اطمینان متبرج شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیا
 معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت روزی در بنوق میگذشت
 و نفری با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن و نفس از موسی استمداد جست
 آنحضرت او را اعانت نمود و مدعی را تعقل رسانید چنانچه در کتاب
 مسطور است و ذکر تفصیل باین تعویق و تعطیل مقصود میشود و این ضرورتی

اشتها یافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نفس کتاب است
 تا آنکه بخیر آن الهام یافت و آن بکلیت شکوخت و از مدینه بیرون رفت
 و در مدینه و مدین و خدمت شعیب اقامت فرمودند و در سر حجت دروادی
 مبارک که که بر تیره سینه باشد وارد شد و تجلی سلطان اعدایا از شجره لایق
 و از غریبه شش پند نمود و ندای جانفرامی روحانیه را از موقد قربانی استماع
 فرمود و تا سر بهدایت نفس فسر سوخت تا مردم را از وادی نفس بگو
 نجات داد و بصحرا نای و نفس را روح و همی وارد نماید و از سلسیل اعطای
 جمیع من فی الامناع را از حیرت بعد از اسلام قرب رساند و چون در
 فرعون وارد شد و تبلیغ نمود و آنچه نامور بود در فرعون زبان برآورد
 کشود و گفت آیا تو نمودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه
 رب العظمی فرمود از لسان فرعون که بموسی عرض نمود و فعلت فعلتک
 التی فعلت و انت من الکافرین قال فعلنا اذ اوانا من الضالین
 فیزرت منکم لما خضکم فیه ربی حکما و جعلنی من المرسلین
 حال تفکر در سننای الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفس که معروف است
 بقتل نفس و خود هم اقارب بر ظلم نماید چنانچه در آیه مذکور است و منی سدا و قتل

هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و خنده او بزرگ
 شده و کمتر با او از باین عبادت برگزیده و با مریدانیت کبری نامور فرمود
 و حال آنکه سلطان مقتدر و پیران بود که موسی را از قتل ممنوع فرمایند
 باین احمد بن عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت
 خوار نمودن کس کرد و همچنین در حالت مریم مشایخه تا که آن خلعت قسم
 از عظمت امر و خیر آرزوی عدم فرمود و چنانچه مستغفار از آیه مبارکه میشود که
 بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و با تکلیف زبان کشود که یا یسعی مت قبل خدا
 و کنت نیامنی که رفیق آن نیست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر
 و آنکه بودم از فراموش شدن کان قسم بخدا که بدار استماع این سخن میگذاشت
 در و انما میرزد این اضطراب و خزن نبود مگر از شامت اعدا و اعتراض با
 کفر و شقاوت و فکر نماند که مریم چه جواب بامروم میگفت طفل که پدر او متین
 نباشد چگونه میتوان مردم معین نمود که این اندوختن القدس است این بود
 که آن مخدوم بقا آن طفل را بر داشت و فرزند خود را مریم فرمود تا چشم قوم را
 افشا و گفت یا دخت ما روین ما کان ابوک امره سوء و ما کانت اکت
 بنیا که مضمون او نیست که اینجو صبر ما روین نبود پدر تو مردی نبود و تو

بدکار حال ناظر باین فتنه گیری بر آتخان غلغلی شویید و از بندگان شسته همان جبر
 روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف بوده ادراک بنسبت بکبر بنسبت
 حجت خود نمود بر شکل اهل سموات وارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور
 مطایر ظهور مغایر نفس در هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون
 بر این جواهر سر از مطلق شوی بمقصود آن نگار مطلق مایل و اقوال و افعال
 آن دلیلت با اعتدال در امثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او مشاهده
 شود در کلمات او هم ملاحظه کرد و در هر چه در کلمات او ملاحظه کرد در افعال او
 بظرف آید نیست که این افعال و اقوال در ظاهر سر مقتضای برای فجار و در باطن
 رخصت برای ابرار اگر بدیده قلب ملاحظه رود در کلمات منزله از سماء مشیت
 با امور مطهر از ملکوت قدرت یکیش مشاهده شود و بر یک قسم ادراک کرد
 چنانچه مذکور شد حال ای برادر مخلصه تا اگر دین محمد چنین اموری ظاهر شود
 چنین حکایت بر روز نماید چه خواهند نمود قسم منبری وجود و منزل کلمات که در این
 حکم کفر و امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از حق روح القدس
 ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم نامور شده اگر صد هزار خروش بر آری بخش خدا
 نرو که بی پدری بعوث بر سالت کشند و یا قاتلی از شجره نادر اقی انما الله اعلم

چشم نهان افکند و از صبح این بیانات مشهور میگردد که مظهر نهان این امور و
 نتیجه به الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده باشد و
 این شکست بطونان نفس مرده شده چنانکه در او اندوه و چو پیلای
 که وارد آورده اند که در این شرح شبیهان بطور نیامده اند که بر بیان که به حقیقت
 رسید را آنچه روحانی از صبح صمدانی مرده نموده و صبحی صبحی از مدینه سبایی
 طیرانی درید و اشارتس عاقلان بشارت تازه بخشید و در حرافضی بی انداز
 بسیار جدیدی بسط نمود و از معانی بسیار بیکران از آن یار بی نشان آورد
 که خلعت ذکر از قدس نفیس بسی قاصد است و در راه بیان از قامت غیرش بر کوه
 بی لفظ مرکب معانی نماید و بی لسان سرارت بیان میگوید و بیلباهی شایسته
 بجز و سراق را ناله و افغان می آموزد و قاعده و رسوم عشق و حاور مرز دلداد
 تعلیم نماید و کلماتی برین رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشق
 سر می تلقین نماید و اسرار حقایق بر شقایق سبانی می بخشد و وقایع رموز
 در قافیه آنرا در صدر عشاق نوین میبکشد و در تقسیم عنایت در این ساعت فرمود
 که درخ الهی عنایت حضرت میر و قطره را امواج بحر داده و ذره را
 طراز خورشید عنایت نمود و الطاف بقامی رسیده که چهل قصدا نه

شکست نموده و خاشاک در مقابل آفتاب متحرک زده سرده کافران متحیریت
 از تسبیح و سجده نبهت نموده و جانها را بر صدر علم منزل داده و ظالما را
 بر فراز عدل محفل معین نموده و عالم هستی بحسب این عنایات عالم گشته تا کی
 اثر این عنایت غیبی در عالم کائنات را بی غایب شود و تشنگان را با افتاد
 را بگوشت زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرائی بعد از جست و جوی
 قرب و هستی معشوق فایز گرداند و در ارض قلوب که این جهانی قدس است
 نماید و از ریاض نفوس که شقایق نغمای حقایق غیبی بشکافت باری نه چنان سده
 حلق رسیدنای حب مشتعل شده که با آبهایی باین آیه سروده کرده و با تمام
 پذیرد عطش این حوت را بجزر نشاند و این سینه ناری جز در آرومی یار
 متحرک نگیرد پس ای برادر سراج رو خرا در مشکاه قلب بدین حکمت برافروز
 و بزجاج عقل خفش تا آن نفسی نفس مشرکه او را خواصوش نکند و از نور
 با نزار و که الکت ترش علیک من انوار شمس الکون و العرفان یطین
 بنها علیک و تکون من الذی یحسب کانونها حین الانعان فی بواء العلم مطین
 و قوله حینه یطیر علامه این انسان فی السماء میگرداید بعد از کشف شمس
 معارف الهیه و اسقاط نجوم و بحکم مشیت و خوف قهر حکم که مری عبادا

و اعلام هدایت و فلاح و طاعت نفع صدق و صلاح ظاهر میشود و علامت
 این انسان در آسمان و متصور در سماء ظاهر است که قریب ظهور آن
 فلک سموات مدلت و جریان فلک هدایت بر بحر علمیت در آسمان
 نجی بر حسب ظاهر پیدا میشود که بشر است خلق سموات را بطهور آن بزرگوار
 و همچنین در آسمان مضمی نجی ظاهر میشود که بشر است اهل ارض را بان نحر اقوم
 اکرم و این دو علامت در سماء ظاهر و سماء باطن قبل از ظهور هر بنی ظاهر گشته
 چنانچه شنیده اند از جمله ضلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت فرود خوانی می
 دانند و آخر است اخبار داد و اندر طلوع نجی در سماء و همچنین شخصی در ارض
 ظاهر شد که مردم را بشارت میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او بحکایت
 کلیم الله بود که گفته آن زمان منبر عمو ترا خبر داد که کوهی در سماء طالع
 شد و که دال است بر انقضا و نقطه که هلاک تو و قوم تو بر دست او است
 و همچنین عالمی پیدا شد که شبانهی اسرار اهل را بشارت و قتل میفرمود
 و طمیان میداد و چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور
 ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر دوست ندارم بحکایات واقع قبل را
 ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیانم که میشود نیست مگر از کمال حب

بیکبار

با تجمیع که شاید جمیع خدایان بر شاطی خاوار شوند و یا گروهی از اجلا
 بر هر علم وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسیل حکمت و حیل آیند و آ
 این عهد استعال با تجمیع ترا دینی عظیم میدانم و عصبانی که بر مشیرم و همچنین
 نزد یک ظهور عیسی شد چند نفر از موسس که اطلاع یافتند بر ظهور عیسی
 در سماء با آن نجسم آمدند تا داخل شدند بشیر که مقرر سلطنت هر دوس بود
 و در آن ایام سلطنت آنها ملک در قیصر تشریف او بود و کانونا قائلین این
 بود الولود ملک الی و لا تا قدر اینا بنجده فی الشرق و و فیما النسب و بعد
 از تفحص معلوم نمودند که در بیت القم بود آن طفل متولد شد این علامت
 در سماء ظاهر و علامت در سماء باطن که سماء علم و معانی باشد ظهور یکی بن
 ذکر یا بود که مردم را بشارت میداد ظهور آنحضرت چنانچه میفرمایند
 ان القدر بشیرک یجی مصداقا بکلمه من الله و سید او حضور مقتضو
 از کلمه حضرت عیسی است که یکی بشیر ظهور او بود و در الواح سماوی هم
 مسطور است کان یو خیا کر زنی بر تبه بود افاغلا تو بواحد اقرب
 ملکوت السموات و مقصود از یو خیا یکی است و همچنین قبل از ظهور جمال
 محمدی آسمان طبری ظاهر شد و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت

میدادند بطور شمس بتو چهار نفر بودند و احد بعد واحد چنانچه در وقت
 که موسوم بسلطان شد شرف خدمتشان شرف بود و زمان وفات هر یک
 میرسد روز به روز و دیگری میرسد تا آنوقت چهارم رسیده و در حین
 موت فرمود ای روز به بعد از کفین و تدفین من برو بکجا که شمس محمدی
 اشراق مینماید و بشارت باد ترا بقطعی حضرت تا رسید باین امر بدیع ضعیف
 و اکثر از منتجان خبر ظهور خیرم را در سماء ظاهر داد و مانند همچنین در ارض هم
 نورین ترین احمد و کاظم قدس الله ترهتالیس از این معانی مبرهن شد قبل
 از ظهور هر یک از مرایای اصدیه علامات الظهور در آسمان ظاهر و آسمان
 باطن که محل شمس علم و حکمت و انجم معانی و بیانت ظاهر میشود و آن
 ظهور انسان کامل است قبل از ظهور برای تربیت و استعداد عباد و از برای
 الهامی شمس پروردگار و قمر اصدیه و قوله و منوح کل قبایل الارض و یرون ابن
 الانسان آتیا علی سحاب السماء مع قواة و مجد کبر تلویح این بیان نیست
 که یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از رتبه فقدان شمس جمال الهی و قمر علم
 و انجم حکمت الهی و در این اثنا مشاهده میشود که انطلعت موعود و در جمیع
 معبود از آسمان نازل میشود و در حالتیکه برابر سوار است یعنی آنچنان

الحی از سموات شینت ربانی در یک شکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
 غیبت مکرر جبهه علو و سمو که آن محل ظهور انشراق قدس و مطالع قدس است
 و این کنونات قدیمه اگر چه بحسب ظاهر از طبق امتات ظاهر میشوند
 ولیکن فی الحقیقه از سموات امرنا هستند و اگر چه بر ارض ساکنند
 ولیکن بر رفرف معانی متکاخذ و در صحنی که میان عباد و شعیب نمایند در جوامع
 قرب طایفه بی حرکت جل و ارض ریح مشی نمایند ولی پر معارج احدیه
 بر و از فرمایند در هر نفس مشرق و مغرب ابداع را طلی فرمایند و در
 بنزانی ملکوت غیب و شاد و در این نمایند بر عرش لایعلا شأن عن
 شأن و اقتضد و بر کرسی کل یوم هونی شأن ساکن از علو قدرت سلطان
 قدم و سمو مشیت لیکت اعظم مبعوث می شوند نیست که میفرماید از اسما
 نازل میشود و نقطه سماء در بیانات شموس معانی بر در استب کثیر و اطلاق مشی
 مثلا سماء امر و سماء مشیت و سماء اراد و سماء عرفان و سماء ایقان
 و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء لطون و امثال و نکات و در هر مقام
 از لفظ سما معنی اراد و میفرماید که غیر از او حقین اسرار احدیه و شاربین
 مکاشس از قیام احدی ادراک نماید مثلا میفرماید و فی السماء زکتمکم

و ما تو معدون و حال آنکه رزق از ارض اجناس میناید و همچنین الاسماء منزل
 من السماء با اینکه از لسان عباد و اساطیر حشر میشود اگر قدری مراتب
 قلب و از عبار عارضه پاک و لطیف فرمائی جمیع موضوعات کلمات
 کثره جامعیه را در هر طور ادراک مینائی ~~بهر~~ سر علم و ادب
 بشوی و لیکن تا حجاب علمیه که مصطلح بین عباد است بنابر انقطاع غرض
 بصر نورانی علم حقیقی فائز نخردی و علم بدو قسم است علم الهی
 و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات
 نفس ظلمانی ~~بهر~~ معلوم آن حضرت باری و معلوم این و مساوی است
 بیان آن انقواء الله تعالی علم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر آثار الشجر صبر
 شوق و عرفان و محبت و آثار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات
 صاحبان بیان که در معنی علم منسوس و اندیج را آنچه این علوم ظلمانی
 که ظلمت آن همه بلاد و افرات گشت سست شام نمیشود این شجره جزئی و فحشا
 بشری نیارد و جز عقل و بغضا حاصل نخشد ثم شمس شمس قائل است و ظلمت
 از حاکمیت فتنه قائل شکست با و نال العوی فاطم علیها و غل سبیل انکسین
 و ان ملوا پس باید ضد را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه

تعلقات مقدس فرمود تا محض ادراک الهامات غیبی شود و خیر سر
 علوم ربانی گردد اینست که میفرماید السالك في الصبح ايضا والركن الحجر
 لن يصل الى مقام وطنه الا تكلف الصبر عما في ايدي الناس نيت شرط است
 درست سخن و تعقل فسر نمود و باینجا بر مقصود کتاب واقعت شود
 باری از مطلب روز نادم اگر چه بجهت ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه
 میخواهم مختصار نمایم و باطل کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست
 رفته و با وجود این چه قدر از لای شیار که ناسف در صدف قلب مانده چه
 مقدار حروریات معانی که در غفای حکمت مستور گشته که احدی من آنها
 ننموده لم یطیبن النس قبلهم ولا جان و با همه این بیانات گویا حرفی از
 مقصود ذکر نشده و رمزی از مطلوب مذکور نیاید تا کی محرم یافت شود
 و احرام حرم دوست بند و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لب
 و سر بیان بشنود و بیاد پس از این بیانات محکم و ضحی لایحه مقصود
 از نماید آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید یا ابرو غمام
 نازل میشود مقصود از ابر آن امور است که مخالف نفس و هوای ناس است
 چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره افعلها جاکم رسول بالانتهی نفی کلمه شکرتم

فهرتقا کذبهم و فرتقا تفتلون مثلا اقبل تغییر بحکم و تبدیل شریع و ارتقا
 قواعد و رسوم عادیته و تحکم مؤمنین از عوام بر سر ضعیف از علما و همچنین ظهور
 استحال از لیه بر حد و دات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت
 و ذلت و نوم و قیظ و امثال ذلک از آنچه با شیک مردم را بشبه
 می نمایند و منع نماید همه این حجابات بنام تغییر شده و نیست آنها میکشود
 علم و عرفان کل من فی الارض باو میشکافد و شق میکرد و چنانچه میفرماید یوم
 نشقق السماء بالغمام و همچنانکه غمام البصار نامس را منع نماید از مشاهده
 شمس ظاهری همین قسم هم این شئومات مذکوره مردم را منع می نماید از
 ادراک اشمس خفیه چنانچه مذکور است و کتاب از لسان کفار و قالوا
 ما لهد الرسول ما کل الطعام و میثی فی الاسواق لولا انزل الیه لک
 فیکون معه نذیر مثل اینکه بلاط باشد از آب یا قهر ظاهری و ابتلاوی
 ظاهر و همچنین لزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و جراثیم
 و کانیته چون این مراتب از آن بهیاضند سید ظاهر میشد مردم در صحرای تاریک
 و ریب و بیابانهای و هم تیره تیره می ماندند که چگونه میشو و نفسی از جانب خدا
 بیاید و اظهار غلبه نماید بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات را بخوبی

و در چنانچه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک ومع ذلک باین قسمها
 با مورد بر می شود چنانچه شنیده اند از ائمه الهی هر بنی و اصحاب او از حق و امر
 و ذلک چنانچه سر با می اصحاب ایشان از شدت بیدیه میفرستادند و ایشانرا
 منع می نمودند از آنچه باو مامور بودند و هر کس که نام در دست اعدای
 دین میستلا بودند بعضی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند
 و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان
 غایت تیره که جابل میشود بصیر عرفان عباد از معرفت الشمس الهی که اثرش
 هویت اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و با او
 و طریقی که در اشاعت مقرر شده تربیت یافته اند و کبر تبشیرند و با ملاحظه نمایند
 شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است
 و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیه که در قرآنهای متواتره بآن تربیت یافته
 و مخالفت و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر و بدعت اند و چه را از میان بردارد
 و بسته این امور حجاب و غماص است از برای آنها تا بیک قلبشان از سبیل
 انقطاع بچسبیده و از کثر معرفت نیاشامید و بجز دستماع این امور چنان
 محجوب از ادراک الشمس میمانند که دیگر بی سوال و جواب حکم بر کفرش

میکنند و فتوی بر قلش میدهند چنانچه ویداد و شنیده اند از قرون
اول و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جدی نمود تا باعث غلبی از این جهات
ظلمانی و غلام استقامات ربانی ارشاد و آنحال نورانی ممنوع نشویم و او را بر این
ادب نسیم و اگر هم تحت بحر هم بیکت حجت و برهان انکشافیم تا منفع
نست ناسی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفت فائز گردیم و آنکه
هر روز بجای اعتراض غایم و هوای تسکنت جویم سبحان الله با وجود
اینکه از قبل این امورات را بملکوت عجیب و اشارات غریبه خبر داد و
تا جمیع ماس اطلاق باندوران روز خور از حشر البجور فیوضات محروم
نشانده مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن
هم نازل شده چنانچه میفرماید یوم یأتی الله فی ظلم من النعام و علما
ظاہر بعضی این آیه را از علایم قیامت موهوم که خود تعقل نمود و فکر فرماید که مضمون
آن اینست که روزیکه میآید خدا و سایه از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب
سماوی مذکور است و در همه اماکن مذکور علامات ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه
از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید یوم یأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس
هذا عذاب الیم که مضمون آن اینست که روزیکه میآید آسمان بدودی آشکار

و هر یک بکیر و مردم را و نیست عذاب الیم و همین امور اثر که مغایر نفس
 خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب الفرة محکم و مقرران
 قرار داده و آنجا امتحان میفرماید عباد خود را و تمیز میدهد بعبید از حق
 و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و چه مرسومات
 عادتیه و اقدام اعلام محدود و در این جهان آیه مذکور و تعبیر فرموده و کدام
 و خان است اعظم از این و خان که فرو گرفته همه بنسب او عذاب است برا
 آنها که هر چه میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر صحن جدا
 جدید معذبند زیرا که هر چه پیشوند که این امر بدین الهی و حکم ضعیف صدانی در حق
 ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید و قلوبشان مشتعل میشود
 و آنچه ملاحظه نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز
 بنیای الهی محکم تر و راسخ تر میشوند و اضطراب آینه در نفوسشان
 ظاهر میگردد و در این ایام که بحد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
 جرئت تکلم ندارند و اگر کسی از اصحاب حق را که صد هزار جان بدل
 و جان را بیکان هره و دست ایشان نماید عداوت نمایند از خوف ظهراً
 ایمان میکنند و چون خلوت میکنند بسبب و لعن مشغول میشوند چنانچه

میفرماید اذ القولکم قالوا آمنا واذ اخلوا عصمتوا علیکم الانامل من الغیظ
 قل موتوا بغيظکم ان الله علیم بذات الصدور و غفیر است که
 اعلم قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع می و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع
 دیار عالم بر مشاهد فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را در آن نمودند
 و از مقصود قیامت واقف شدند و اندک ایام را بنیابت موهوم من صیت
 لا یشر فیفسیر نمایند خدا می واحد شایسته است که اگر قدری بصیرت باشد بطریق
 همین دو آیه جمیع مطالب را که مقصود است ادراک میشود و بصر میران
 بنایت رحمت و اصل میگردند که لکن علیک حاتم البقاء علی فنان
 مدرة البها الغل تکون فی مناجیح السلم و الکلمة باذن الله مسکون و قوله سل
 ملائکته الی آخر القول مقصود از این ملائکته آن نفوس هستند که بقوه روحانی صفات
 بشر را بنا بر محبت الهی سوختند و صفات عالین و کرمین متصف گشتند
 چنانچه حضرت صادق در وصف کرمین میفرماید قومی از شیعیان هستند
 خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
 ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در کلام دولت بر مردم و جوئیست چنانچه در علم
 دیگر میفرماید نمون مثل کبریت احر است و بعد بنوع میفرماید یا کبریت احر دیده

مقتضی شود باین توضیح که اینج از تفسیر است که دلالت میکند بر عدم وجود چنین
 این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این مطلق انصاف که رایج
 ایمان نشنیده اند مع ذلک کسانیکه قبول ایشان ایمان محقق میشود نسبت
 کفر می دهند باری چون این وجود است و تئید از عوارض بشریه پاک و مقدس
 کشتند و متعلق با خلاق روحانین و متشف باوصاف مقتدین شدند لهذا
 هم ملائکه بران نفوس مقدسه اطلاق کشته باری نیست معنی اینکلمات که هر
 فقره آن بآیات و اضمح و دلایلهای معتدیه بر این لایحه اظهار شد و چون اعم
 عیسی بنیما فی رسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای
 ایشان ادراک نمود و اندک ظاهر نشد لهذا بظاهر خستید از آن یوم تا بحال اقبال
 نمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محسوس شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
 محبوب گشتند اینست شأن این جبار در یوم معاود و انقید ادراک نمودند
 که اگر در هر عصری علایم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر
 شود و دیگر گرایا برای انکار و اعراض میباید و چگونه میان بعید و شقی و مجرم
 و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف و مبدء که اگر این عبارات که در انجیل
 مسطور است بر حسب ظاهر و ادراک شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهر

با ابروی نازل شوند و گیر که یا راجعی کذب دارد و یا که لایق انکار و قابل شک است
باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر حرف
و تکلم نیستند تا چه رسد بر قبول و نظر بعد از ادراک این معانی بود که جمعی از علما
نقضی را با مختصر معارضه نمودند که اگر توانستی موجودی چرا با تو نیستند
آن ملا که در کتب مسطور است که باید با حمال موجود بیایند تا او را احاطه
نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد و چنانچه رب العز و ارسان ایشان
خبر داد که لولا انزل الیه ملک فیکون معذیرا که مضمون او نیست
چرا فرد فرستادند با محمد علی پس باشد او بیم دهنده و ترساننده مردمان است
که در همه اعماد و اعصار انیکونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم
بوده و همیشه ایام مشغول بر عارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد
و فلان بر تان با بر نیامد و این مرضها عارض نمیشد که اگر متشکک بعلما می
عصری هستند در تصدیق و تکذیب این جواهر محسوسه و بمبائل الهیه و انهم
نظر باستغراق دشواریات تعقیب و اشتغال با مورات و نیت فانی این شمس
باقیر مخالف علم و ادراک و معارض جبهه و اجتماع میدیدند و معانی کلمات
الهیة و احادیث و اخبار حروفات احمیه را بهم بر بسیل ظاهر با در آن خود

معنی و بیان می نمودند و خود را در جمیع ماس را از ایشان فصل و محبت میزد
 تا یوس و میجو نمودند با اینکه خود مدعی و متقدم بحدیث مشهور که میفرمایند
 صعب متصعب و در جای دیگر میفرمایند ان امرنا صعب متصعب لا یجوز الا
 ملک مقرب او بنی مرسل او بعد از معنی التذلل لایان و مسلم است نزد خود
 ایشان که بچگونگی از این ثلاثه در حق ایشان صواب و نسبت و قسم نول که واضح
 است و ثالث هرگز از استحضارات الهی سالم نماند و در ظهور محک الهی غرض
 چیزی از ایشان بطور رسیده بجان الله با وجود اقرار این حدیث علما میگرد
 مسائل شرعی هستند در طرق و شکند چگونه در خواص مسائل اصول الهیه و جواب
 اسرار کلمات قدسیه اظهار علم نمایند و نقل حدیث که از علما علم ظهور قائم است
 بنور ظاهر شده با اینکه رایج معانی احادیث را ابداء در آن نموده و غافل
 از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق
 علیه میروند و هم بطور العلانیه میظنون قل یا ایها الجمال فانتظروا کما
 کان الذین من قبلکم لمن انتظروا و اگر از ایشان سوال شود که از شما بطور
 انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق نفس
 محمدیست چنانکه مذکور شد و بر حسب ظاهر بچگونگی ظاهر نشدن مع ذلک بحدیث دلیل

و بر باین تضاری و امثال آنها را رد نمایند و حکم برگزینا نمود و باید چون عاجز
از جواب میشود متذکر باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
نبوده و نیست و حال آنکه عبارات آیه شهادت میدادند و اینکه من عند الله
است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است و انتم تعریفون و با اینکه
مقصود از تحریف را در اینست ادراک نموده اند بل در آیات نه که کلمات
مرا بایستی حمزیه ذکر تحریف غالیین و تبدیل متکبرین هست و لیکن در وضع
مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن صوری است که در تفسیر اهل ضبر
در حکم قصاص زمانی محسن و محضه از نقطه فرقان سوال نمودند و آنحضرت
فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست
حضرت فرمود از علمای خود که را مستحکم و کلام او را مصدق این صوری را
قبول نمودند و حضرت او را اضرار نمود و فرمود اشمکت بالله الذی خلق
لکم الهمم و انزل علیکم التور و نزل لکم التمام و یحکم من العز و علایم و فضلکم علی
الناس باین تذکرنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحسن و الزانیة
المحضه که مضمون او نیست که آنحضرت ابن صوری را باین قسمهای بخونکه
قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زمانی محسن چه باشد عرض نمود و چنانچه

بفرست

رحمت آنحضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجرای
 عرض نمود چون تحت القصرین المقدسین البوخت و جمع یهود را بقتل رسان
 دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا سعد و دی قلیل و علمای آنحضرت نقلت
 یهود و کثرت عماله ایشان و جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه
 از دست تحت القصرین بماند بکتاب منقول میشود و باینصالح حکم قرآن
 از میان بالیره برداشته باری در این بین جریل بر قلب منیرش نازل شد و این
 ایه عرض نمود سحر قون الکلم من مواضع این یکیت موضع بود که ذکر شد و در
 این مقام مقصود از تحریف چنانست که این هیچ رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی
 میگویند که علمای یهود و نصاری ایان را که در وصف طلعه محمدیه بود از کتاب
 موهوم و فحالف آنرا ثبت کردند این قول نهایت بیعتی دلی اصل است
 ایامی و کسبیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته و را محو نماید
 و از این گذشته تورات در عهد دوی ارض بود منصرف نگردد و مدینه نبود که بتوانند
 تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمع
 علمای فرقان بآن مشغولند و آن تغییر معنی نمودن کتابست بر چوئی دلیل
 خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات تورات را که بدل بر ظهور آنحضرت بود

بهوای خود تفسیر نمود و میان آنحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف
 در باره آنها صادر یافت چنانچه الیوم مشهور است که چگونه تحریف نمود
 است فرقان آیات کتاب و علامات ظهور را میل و بهوای خود تفسیر نمایند
 چنانچه مشهور است و در تمام دیگر میفرماید و قد کان فریق منکم یسعون
 کلام الله ثم یخرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلیون و این آیه بمعنیست برتر
 معالی کلام الهی نه در محکمات ظاهریه چنانچه آری متغایر میشود و عقول مستقیمه
 هم در آن بنا به دور موضع دیگر میفرماید فویل للذین کتبوا کتابا بیدیم
 ثم یقولون یا من عند الله لیشره و ابشیرا فلیلا الی آخر الایه و این آیه
 در شان علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آنها بواسطه اشتراضای
 خاطر غنیا و استعلا بر خارف دنیا و اطهار غل و کفر الواسع چند بر در حضرت
 نوشتند و بدلیل چند استدلال شدند که ذکر آنها جایز نیست و نسبت دادند آنها
 خود را که از احار تورات متغایر گشته چنانچه الیوم مشاهد میشود که چه مقدار
 رد بر این امر جمیع علمای جاہل عصر نوشته اند و کتمان نموده اند که این معتزلی
 مطابق آیات کتاب و موافق کلمات او الالباب است باری مقصود
 از این ادکار این بود که اگر بگویند این علایم مکرره را که از انجیل ذکر شد تحریف

یافته و رد نمایند و تمسک بآیات و اخبار شوند مطلق بهشید که کذب محض
و افسر آبی صرفست علی ذکر تحریف با بعضی که ذکر شد در امکان مشخصه است
چنانچه بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبهرین شود بر هر دوی بصیری که احاطه علوما
ظاهرا و باطنی از امتین الصی مهت و دیگر معارضین باین خیال نیفتند و معارضه
نمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر آن
مراتب و مطالب را نموده اند و دیگر اگر آیات که مشعر بر تحریف است
در باره میوه نازل شده لو استحق جزایر علم العرفان تجربه و انکسار بعضی حقا
ارض شنیده شد که انجیل مادی در دست حضاری نیست و آسمان قفس
و بحر غافل از اینکه از همین قول نسبت بحال ظلم و جبر برای حضرت باری عز
ثابت میشود زیرا که بعد از آنکه شمس حال عیسی از میان قوم غایب شد و هلاکت
چهارم ارتقا و نشر بود که کتاب حق جل ذکره که عظم برمان او است
میان خلق او او هم غایب شود و دیگران خلق از زمان عیسی تا زمان اشرق
شمس محمدی بچشم مسکند و مکیدام امر با مورد و دیگر حکم مورد استقامت منتهی
میشوند و محل نزول عذاب و سیاه سلطان معنوی بیکروند از همه گذشته
انقطاع فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان و ایجاد لازم می آید

فنعوذ بالله عما يطعنون العباد فی حقہ تعالی عما یم یغفون ای عزیز دین صبح
 از آنکه انوار الله نور السموات والارض عالم را احاطه نموده و سرافرا
 عصمت و خط و باقی الله الا ان یم نوره مرتفع گشته دید قدرت و بیه
 ملکوت کلش عیو و قائم شده و کمر بست را محکم باید بست که شاید بنایت
 و کمرست الهی در مدینه قدسیه اما الله دارد شوقیم تا بمواقیع عز الیزرا
 متقربا یم انشاء الله باید چشم دل را از اشارت آب و گل پاک نمود تا
 ادراک مرآت با لاله نایه عرفان نماید و حق را اظهار آن ببیند که دریا
 وجودش بدلیل محتاج شود و یا بجای تنگ جوید ای سائل محبت اگر
 در جو ای روح و حانی طاری حق را طاهره رفیق کلش منی تقبی که جز
 او را نیایی کان الله و لم یکن مع من شئ و انما هم مقدس از آنست که
 هیچ دلیل تدلل شود و یا آنکه بر مانی با هر آید و اگر در فضایی قدسیت
 سایر کل اشیا معروفت او معروفت و او بنفیه معروف بوده
 و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن با آنچه خود فرموده و لم
 یکفهم اما انزلنا علیک الکتاب امینت حتی که خود قرائت نموده
 و اعظم از این حجت نبوده و نیست دلیل آیه و وجوده اثبات در این وقت

از اهل بیان و عرفا و حکما و شهابی آن استند عاقلانیم که در حسابی الهی را
 که در کتاب فرموده و فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند
 که مبادا عین ظهور آنجا هر چه هوای هر حقیقه الحقایق و نور الانوار متسک
 بعضی اخبارات کتاب شوند و بر او وارد و بیاورند آنچه را که در کوفت و قاف
 وارد آید که آن سلطان جوتیه فاده است بر اینکه هیچ بیان و خلق و در بحر فی الزمان
 کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحر فی جیس را حیات بدین قدیمه نبشند و از قبور
 نفس و هوای مشهور و معیشت نماید ملتفت و مراقب بود که هیچ نفسی با مان باو
 وارد نکند ایام و قهای او میشود لیس البران تو کوا و جو که قبل المشرق
 و المغرب و لکن البر من آمن بالندو الیوم الاخر فلیقسمن اهل
 السببان ما و صینا کم بالحق لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام الله ممدوداً
 الباب المذكور فی بیان ان شمس الخفیه و منظر نفس

الله لیکون سلطاناً علی من فی السموات و الارض و ان لمن یطیع الله
 من اهل الارض غنیمتاً عن کل من فی الملک و ان لم یکن عند الله
 کذلک فظهور لک من امرار الامر و ملقی علیک من جواهر الحکمة
 لتطینن بجواهرین الانقطاع فی هواء الدنیا کان عن الابصار مستوراً

لطایف جزو این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیده و مریایان قدسیه
 مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و مریایان احدیت در هر عصر
 و زمان که از خایم غیب هوید بعاللم شما و ظهور میفرمایند بر تربیت
 ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات باسلطنتی قاهر و سطوتی غالب
 ظاهر میشود چه که این جواب محض زنده و کنوز غیبیه مکنونه و معلوم غیبیه
 و حکم مایرید و بر اولو العزم و افند و غیره و صحبت که غیب است و در
 احدیه متعین از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعین
 از وصف بر و وصف و ادراک هر مدکی که نزل در ذات خود غیب بود
 و هست و لایزال مکنونه خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لکن در
 الالبصار و هوید رک الالبصار و هو اللطیف الخیر چه میان او و ممکنات
 نسبت و ربط و فصل و وصل و یاقرب و بعد و جد و اشاریه پیچیده ممکن نه
 زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و بار او
 او کفرش مثبت است از عدم و نیستی سبب بابت بعوضه شود و هستی قدم
 که نشاند سبحان الله بلکه میان ممکنات و کلمات او هم نسبت و ربطی نبوده
 و نخواهد بود و بخاطر کم الله نفسه بر غایت طلب بر نماند و واضح گشت

و لم یکن مع من شئ و لیلیت لایح چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما و عرفا
 و حکما بر عدم طریق معرفت آنجو هر الجو افسر و بر عجز از عرفان و وصول آن
 حقیقه الحقایق متفق و یغتمند و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه
 ممکنات سد و شد لهذا باقتضای رحمت و مودت سبقت رحمتی کلش بود
 رحمتی کلش جواهر قدس نور انیس از هوالم روح روحانی بسیار کل غزینا
 در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازل و مسافح قدس
 و این مرایای قدسیه و مطالع بتو به تمام آن شمس وجود و جوهر مقصود
 بحکایت نمایند مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او
 و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
 از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت مدانی و مطالب
 فیض انقنایی و مطالع شمس لایزال چنانچه میفرماید لا فرق بینک و
 بینهم الا بالتخصم عبادک و خلقت و اینست مقام انما هو و هو انا
 که در حدیث مذکور است و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است
 و این بند و نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آنها نیاز است
 محال بر وصفات و اسمای الهی میفهمند چنانچه در بر ذره آثار تخیل شمس

حقیقی ظاهر و هوید است که گویا بدون ظهور آن تخیل در عالم ملکوت هیچ
 شئی بخلعت هستی منتظر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف
 که در ذرات مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه
 انسان که از زمین موجودات باین خلق تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز
 گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بخواه اکل و اشرف
 ظاهر و هوید است و کل این اسما و صفات راجع باوست اینست که فرموده
 انسان سکر و اتانسه و آیات متواتره که مدلول و مشعر بر این مطلب
 رفیع لطیف است در جمیع کتب سماویة و صف التیة مسطور است چنانچه
 سر سیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید فی انفسکم
 افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکنوا کالذین نسوا انفسهم
 انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرائق العاقله میفرماید من عرف
 نفسه فقد عرف ربه قسم جدا می فرمودم من اگر قدری در این عبارات
 تفکر فرماید ابواب التیة و مصاریع علم فاعلم فی بار و جود خود و شود و یا
 باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیا عاکی از اسما و صفات الهیه
 هستند بکدام بقدر استعداد خود مدلول و مشعر بر معرفت التیة بعضی کم و بعضی

کده

کرده است ظهورات صفاتیه و اسمائیه به غیب و شهود را نیست که
 میفرماید: *ایکون بغيرک من الظهور بالیس لک حتی یکون هو النظر لک*
 بحیث *عین لا تراک* و باز سلطان بجا میفرماید: *رایت شیدا الا و قد رایت*
الیه فیه او قبله او بعد و در روایت کبیر نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی
هیما کل التوحید آماره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است آتش دلیر
 و اعظم حکایت است که از سایر معلومات و اهل انسان و فضل و الطیف
 مطابق بر نفس حقیقتی بلکه اسوای ایشان موجودند بار آیه ایشان و میگویند: *اینا*
لو لاک لما خلقت الافلاک بلکه کل راحات قدس ایشان معدوم صرف و مفقود
 بجهت بلکه منزله است ذکر ایشان از ذکر غیر و حدس و صف ایشان ماسوی و
 این هیما کل قدس بر ایامی اولیه از قیام میزند که حکایت نموده اند از غیب
 الغیوب و از کل اسماء صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
 و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر
 اقدیه ظاهر و هویدا است این صفات مختص بعضی و در بعضی نبوده
 و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مختصین این صفات مخصوص
 و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب آتش ظهور او اعظم نور

ظاهر میشود چنانچه میفرماید *فلم یزل فی سماءهم علی بعض*
 پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالی و الهامی
 غیر قناییه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن محل
 تزیین بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود. نیست که اگر صفاتی
 بر حسب ظاهر از آن ارواح مبرود ظاهر نشود نفس آن صفت از آن
 محال صفات النبیه و معدن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همه این وجودات فیروز
 و طلعات بدیه حکم جمیع صفات الهیه از سلطنت و عظمت و امثال آن
 جاریست اگر چه بر حسب ظاهر سلطنت ظاهر و غیر آن ظاهر نشود و اختصار
 بر هر ذی بصیری ثابت و محقق است و دیگر احتیاج بر ثبات نیست بل این عباد
 چون از عیون صافیة غیره علوم الحسیة تعالیی کلمات قدسیر را اخذ نموده
 اند لذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت میایزند و از بحر غیب
 فرات معترض شده در جول ملج اجاج طائف شنیچ چنانچه در وصف ایشان و
 رقاء بهتویه بیان فرموده و آن پروا بسبیل الرشده لا یتخذوه سبیلاً
 و آن پروا بسبیل الفی یتخذوه سبیلاً ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا
 عنها غافلین که ترجمه آن نیست که اگر چه بینید راه صلاح و رشک را

اورا خدمت نمی نمایند و با و اقبال نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان
 و ضلالت را میسازد کنند و او را برای خود راه وصول بحق قرار دهند
 و این اقبال و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین ضلالت و کراهی مبتلا
 نشد مگر بحسب آنکه کذب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما
 و ظهورات آن غفلت کردند چنانچه مشاهد شد در این ظهور و بعلی مع
 که در آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق را
 نموده و تنگ جسته اند با قوال عبادی که کج حرف از آنرا ادا میکنند
 اینست که در امسال این مسائل در صحنه شهبه نموده و خود را از ضرایب
 علم احمديه و ریاض حکمت متدیه محسوس نموده اند باری راجع بطلب
 میشود که سوال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث ما ثوره ازیم
 مضینه وارده شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن سخن
 یافت چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده
 و هستند در نهایت ذلت و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب
 در حق قائم مذکور است حق و لا ریب فیو لیکن آن بآن سلطنت و حکومت
 که بر نفس او اکت نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت دادند مردم را

بطور بعد از آنکه قبل از ذکر سلطنت ظهور بعد از نمودن چنانکه در کتب قبل
 مقرر است و این تخصیص باینکه دارد و در حق جمیع انظار قبل و بعد علم
 و جمیع صفات و اسمائ است و محقق است زیرا که انظار بر صفات غیبیه و
 مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احوال
 و قدرت آنحضرت است بر تنه ممکنات خواه در عالم ظاهر یا مستبصر
 ظاهر یا غایب شود یا نشود و این بستر بار آورده و مثبت خود آنحضرت است
 ولیکن بر این باب معلوم بود که سلطنت و غنا و حیات و موت و خسرو نشتر
 که در کتب قبل مذکور است مقصود این نسبت که الیوم این مردم جدا دادند
 بنمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از مسووس
 بنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که آن احاطه بنمایند کل
 من فی السموات و الارض را بعد با استعداد کون و زمان و خلق در عالم
 ظاهر بطور میاید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر
 و جوید است و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید که چه مقلد اهل کفر و
 ضلال که علامی آنحضرت و اصحاب ایشان باشند بران جوهر فطرت و سابق
 لطیف وارد آورده چه مقدار خاشاک و غار ما که بر محل عبور آنحضرت نهند

و این معلوم است که آن اشخاص بطون جنبه شیطانیه خود اذیت آن بیکل
ازلی را سبب رشکاری خود میداشتند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبداللہ
ابن ابی ذابوعا مر رہب و کعب بن اشرف و نضر بن عمارت جمیع آنحضرت را
که نسیب نموند و نسبت بجنون و فسترا دادند و نسبتها میکه نمودند باندین
ان بحیری به المدا و او بتحرک علیہ القلم و یحکم الالواح لی این نسبتها بود که سبب
ایذای مردم نسبت بانحضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت
اگر کسی را زد و طرد نمایند و ابل ایان ندانند چه بر سر آن نفس میگذرانند
بر سر این بنده آمد و دید و شد ایست که آنحضرت فرمود ما اذیتی نمیکنیم
ما اذیت و در فراق نسبتها که دادند و اذیتها که بانحضرت نمودند همه مذکور
فارجو الیہ لیسل انتم بواقع الامر تطلعون حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد
که احدی بانحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که حد
آنحضرت میرسید کمال اذیت را با و واردمی نمود و این موقع یک آیه ذکر
بنمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی باز ندوستی بر مظلومی آنحضرت و در وقت
سماقی و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا و اعراض بها
تجارت افسرده و دستکش بود و جبریل از سدره المنتهای قرب

نازل شد و این آیات را دست نمود و این کائنات را بر علیک اعراض نمود و این است
 این یعنی نقصانی الارض و نقصانی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ
 است بر تو اعراض معوضین و سخت است بر تو و بار منافعین و ایندی
 ایشان پس اگر مستطیع و میتوانی طلب کن نفسی در زیر ارض بایزد بانی و بوی
 آسمان که طلوع یابان نیست که چار و نیست و دست از تو بر نمی دارند که اگر
 قدر بر زمین پنهان شوی و یا آسمان فسرارمانی و حال امروز مشاهده نمائید که چه
 قدر از سلاطین با هم آنحضرت تعظیم نمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن در طلب کنند
 و نسبت آنحضرت فقار دارند چنانچه بر منابر و کلمه شناسان اسم مبارک را
 بحال تعظیم و تکریم ذکر نمایند و سلاطین هم که در طلب آنحضرت داخل نشد و اندوخت
 کفر را تجدید نمود و انداختند ایشان هم بزرگی و عظمت شمس غایت مقدر و متعزیه
 نیست سلطنت ظاهر که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا
 که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه
 الیوم ملاحظه می کرد و ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا يزال ظاهر
 حول ایشان است و همیشه با ایشانست و آنی انصفاً که نیاید و آن سلطنت
 است که احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت است

که از آن

Missing page

که از آن شمس اهدیه طلا بهر شد آیا شنیدی که بیک آیه چگونه میانه نخلیت
 و سعید و ثقی و موسی و کافسر فصل فرمود و جمیع اشارات و دولالات قیامت
 که شنیدی از خسر و نشر حساب و کتاب و غیره جمیع تفریل همان یک آیه جوید
 شد و بعرضه شود آمد و چنین آن آیه فزیده رحمت بود برای ابرار یعنی آنکه بیک
 استماع گفتند در بنا سخنها و طعنا و فحش شد برای فحاشی آنها که بعد از استماع
 گفتند سخنها و عصبینا و سیف اند بود برای فصل موسی از کافرو پیرا پیر خلیفه
 دیده اند که آنها که اقرار نمودند با آنها که انکار نمودند در صدد جان و مال همه کردند
 و چه پدری که از پیرا اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقان اخراج شدند و
 عادی و برنده بود این سیف بریغ که همه نسبتها را از هم قطع نمود و از رحمت غلط
 فرماید که چگونه وصل نمود مثل آنکه غلط شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
 نفس کج میگردید و ان باین الشیطان کاشته بود و بسبب ایمان باین امر بریغ
 طبع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند که لک
 یولف اند بین قلوب الذی هم انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کثر الفضل
 بآیادی العز مشر و با و دیگر آنکه چه قدر مردم مختلف العتاید و مختلف الذیاب
 و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قریب

هدایت مندی نشد و حال ازلی را مندی نگشتند چنانچه وقتی که سرانجام محمد
 در شکوه احدیه مشغول شد بر مردم حکم بخت و مشروبات و موت فرمود این بود
 که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب بسته را مفتوح گشت چنانچه از زبان
 مشرکین روح الامین خبر داده و لکن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت
 ليقولن الذين كفروا ان هذا الاسعر مبین مضمون آن اینست که اگر کجائی
 باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن بر آئید میگوید آنها نمیکند کافران
 بخدا و آیات او نیست این کرمی ظاهر و آشکار و هویدا و در جامی دیگر
 میفرماید و ان تعجب فحجب قولهم اننا انما نرا با انا لخص خلق جدید که خبر
 ان اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرنا
 که میگویند که آیا ما را نب بودیم و از روی استناده میگویند که آیا ما نهم مبعوث
 شدگان نیست که در مقام دیگر قدر اللهم میفرماید افعینا بالخلق الاول بل هم
 فی لبس من خلق جدید که مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده شدیم
 از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید و علمای تفسیر
 اهل ظاهر چون محال کلمات الهیه را در آن ننموده و از مقصود اصلی محجب
 لهذا آمدند بجا بعد و نحو استدلال نمودند و اگر بر ماضی در آید معنی منتقل افاد

میشود و بعد در کلماتیکه گفته اید انازل نکشته متحیر مانند مثل اینکه میفرماید وفتح
 فی القصور و کت بوم الوحید و جاست کل نفس مما سألني و شئید که معنی ظاهر آن
 نیست و میدهند در صورت آنست بوم و حید که بظرف بسیار بعید بود و آمد
 هر نفس برای حساب و با او ست رانده و کوا و در مثل این احوال یا بار کلمه
 انازل مقتدر که فتنه و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوعدت
 لنفعل ما فی او شد که گویا گذشته است ملاحظه فرمایید چه قدر بی ادراک
 و غیره که فتنه فتنه را که باین صریحی میفرماید انا فتنه این تفرقه الهی خود را محروم
 بنمایند و منظر صورت اسرافیل که یکی از عباد او است میشوند با اینکه تحقق و جز
 اسرافیل و امثال او بیان خود آنحضرت شده قل استبدلون الذی هو خیرکم
 فبنس استبدلتم بغیری و کتم قوم سوء آخرین بلکه مقصود از صورت صورت
 که بر همه ملکات و میدهند و قیامت قیام آنحضرت بود و بر امر الهی و عا
 که در قبور احباب و مرده بودند پیرا بجلعت جدید و یا نایه قلع فرمود و بحیات
 تازه بدید زنده نمود اینست و عینکه استحال احدیه اراد و بنسرمود که زنی
 از سرار بعثت و شتر و حبت و مار و قیامت اظهار فرمایید حیرت و وحی این
 آیه آورد و سینغضون الیکت را و سهم و یقولون معی قل عسی ان یکون قریبا

یعنی فرود است این کمرانان وادی ضلالت سرزمین خود را از روی استیلا حرکت
 میدهند و میگویند چه زمان خواهد بود این امور ظاهر بشود و جواب بگو گشتا
 اینک نزدک است باشد تلویح همین کتب است و مردم را کافیت اگر بطریقین ملاحظه نمایند
 سبحان الله چه قدر اقنوم از سبل حق دور بودند با اینکه قیامت قیام حضرت
 قائم بود و علامات و انوار او و تراض را احاطه نموده بود و مع ذلک بختی
 مینمودند و معتکف بودند تا اینکه علمای عصر آنجا را طبل باطل حشر و سازش
 عنایت ربانی و مظهر رحمت سبحانی غافل گشته اند بل قبل از و اوج قدس آن
 محروست و تفتش از تجلی آفتاب جناناب در گریز و انعطاف و همه عصا
 در همین ظهور مظهری بود چنانچه عیسی میفرماید لایه لکم بان تولدوا ثمرة اخرى و در
 مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن یحیدان بدخل ملکوت الله
 لان المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح هو الروح که ترجمه آن نیست
 که نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود
 و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شود و تولد یافت
 پس اوست جسد و متولد شده از روح که نفس عید باشد پس اوست روح صراط
 معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفسش مظهر قدسیت و مظهر متولد و زنده شده

بر آنها حکم حیات و بعثت و در روز در جنت محبت الهیه میشود و من دون آن
 حکم غیر آن که موت و غفلت و در روز در کفر و غضب الهی است میشود
 در جمیع کتب الواح و صحایف مردم را که از جا و مای لطیف معارف بخند
 و از فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز شده بر آنها حکم موت و
 و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها
 چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی و ایش
 وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود
 و او را دفن و کفن نموده راجع شود و آنچو هر اقطاع فرمود روح المولی لیدفون المومنین
 یعنی و اگدا مردمان را تدفین کنند مردمانی چنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت
 امیر آمدند یکی را عقی بود که ارا و بیع او داشت و دیگری شتری بود و شتر را بر
 داده بودند که باطلاع آنحضرت ابن مبابیه و قریح باید و قبال مسطور گردان مظهر
 الهی بجانب فرمودند که بنویس قد شتری میت عن میت قیامه و اجد و
 اربعه خدای العسر و خدای التحد و خدای العصاره و خدای الحبه و انا الی است
 حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از غفلت محبت
 آنحضرت مبعوث شده بودند البته طلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد

و عصر جز حیات و نبوت و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا نبوده و نسبت اگر قدسی
 نقل شود در همین بیان آنحضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از الحد و قبر و صراط
 و خبت و نار چه بود و لیکن چه چاره که جمیع کسب در الحد نفس محبوب و در قبر هوای
 مدفونند خلاصه اگر قدسی از دلال معرفت الهی مرزوق شود میداند که حیات
 حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد جمیع کسب و حیوانات
 شرکت دارند لیکن این حیات مخصوص است بصاحبان اقد و غیره که از محراب این
 مشر و بند و اثر شریعت ایمان مرزوق و این حیات را موت از عقوبت باشد و این بخار
 فنا از پل نیاید چنانچه منسوخ نموده فی القوم حتی فی الدارین اگر مقصود حیات لطیفی
 جسدی باشد که مشایخه میشود موت او را اقد نمی نماید و همچنین بیانات دیگر که در تفسیر
 کتب مذکور ثبت شده دلالت بر این مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین آیه مبارکه
 که در حق حضرت زین العابدین و ابوجعل نازل شد برانست و ارفع و تجلی است
 و هیچ که میفرماید و من کان عبدا فاجیناه و جعلنا له نوراً یشیء فی انوار
 کمن مثله فی الظلمات لیس سراج منها و این آیه در وقتی از سما مشیت نازل
 که حمزه پیر دایمی متدسس ایان مرتضی شده بود و ابوجعل در کفر و اعراض ثابت
 و راسخ بود از مصدر الوهیت کبری و کمن بر بابت عظمی حکم حیات بعد از موت

در بار جسمه شده خلاف حق ابو جهل این بود که نایره کفر در قلوب مشرکین
 شده و هوای اعراض بحکمت آمد چنانچه فریاد بر آوردند که حسنه چندان مرد
 زنده شد و در وقت این حیات بر او عرض داشت این بود چون این بیانات شریفه را
 ادراک نمایند و باطل ذکر هم نمکست بختند تا شخصی از گوشه معانی برآید
 فرمایند لهذا این نوع فساد در عالم جبریان یافت چنانچه الیوم می بینی
 که با وجود خمس معانی جمیع ناس از اعمال و ادانی نمکست بجهلانی و بظواهر
 شیطانان بسته اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر شوند و ایشان
 بعد از عرفان خبری جواب میگویند که عرضی بر اسباب ظواهر ایشان فرستاد و
 معلوم و واضح است که جبل خود قسمتی از نیم شکست بجا نبرده و بر ضوآن ریا
 معنوی قدم نهاده است و خود این چگونه میتواند بر آنچه عطر بشام دیگران رساند
 بزل شادن این عباد این بوده و خواهد بود و این بغیر بار الله الا الذین هم اقلوا
 و اعرضوا عن مظاہر شیطان و کذا لک اثبت الله حکم الیوم من قلم العزیز علی الامواج
 التي كانت خلف سراق العزیز کمونا اگر عفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و
 باطن او بفرمایید جمیع مسائل مشکله را که الیوم شدی شده و میان عباد و مفت
 یوم لتشار عارف شوی دیگر جستیا ج لبوال خوانی داشت انشا الله

امید داریم که از شاهی بحسب الهی لب نشسته و محسوس مردم بگذرد و از هر مقصود
 از برای این محسوس را جمع نشود و دیگر نماند و مجامع و شایسته کند باری مقصود
 از این بیانات و منقولات سلطنت سلطان اسلامین بود حال انصاف
 و هیچ که این سلطنت که یک حرف در بیان این تصرف و غلبه و همیشه در شایسته
 اکبر و اعظم است با سلطنت این سلطانین که بعد از اعانت رعایا و فخر ایشان
 چند صاحبی مردم بحسب ظاهر کلین بنمایند و لیکن بقلب همه معروض و مدبرند و این
 سلطنت بجز فی عالم برتر نمود و وجوه و جرات بخشیده و وجود افاضه فرمود
 بالشراب و رب الارباب چه میتوان در کمر نسبت نمود که نسبتا منقطع است
 از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدام و در که او سلطنت نماید
 بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود باری نیست که بعضی از
 سلطنت باطنی که نظر با استعدادات و قابلیت ماس ذکر شد و از برای آن نقطه
 وجود و طلعت محمود سلطنتهاست که این خاوم خانی و در ظاهر آن در نسبت
 و خلق و این از آن فسیحان است و عاصفون العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یشرکون
 شوالی میبایسم از آنجای که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر
 مکی باشد که همه با هم مقهور شوند و بظاهر مطیع و متقاد گردند و در دستان سیرج و

و دشمنان فخر و شکوف شوند پس در حق رب العزة که مسلط بر سلطنت با هم
 اوست و جمیع عظمت و شوکت او مقتدر فدا این نوع از سلطنت صادق نمی آید
 چنانچه شاید و دنیا آنکه اکثر ارض در تصرف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف
 رضای او حرکت نمایند و هر کس را سر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده و بقتل
 و فاعلند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و معمورند
 چنانچه همیشه اینها ظمیر من الشمس و اضمیت پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت
 ظالم بر حق و اولیای او منسب نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قد
 قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر استعجاب سخت میشود مثل آنکه میفرماید
 و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید یریدون ان یطفئوا
 نور الله با نواهم و یا بی الله الا ان یمنوره و لو کره الکافرون و دیگر
 هو الغالب فوق کل شیء مثل آنکه اکثری از فرقان صریح بر غلبه است و اگر مقصود
 این باشد که این هیچ رها ع میگوید مغتری برای ایشان نمیکند مگر انکار جمیع اینکلمات حق
 و اشارات ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که او را
 الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثل و شبی مذشت لولا لم یکن
 مشک فی الملک با وجود این شنیدید که چه واقع شد الا لعنة الله علی القوم

حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا وجود ندارد و بر حسب
ظاهر صادق نمی آید چه که آنحضرت که جذبتش مثل شمس لایع و وضعت در نهایت
مخلوبیت و مظلومیت در ارض طغی کس شاد و تر نشدند و همچنین حد آیه
مبارک که میفرماید تیر یون ان یطیقوا نور الله با فوا بهم ویالی الله
الا ان یم نوره و لو کرد الکافرون اگر بر ظاهر مطلق تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا
که همیشه انوار الهی بر حسب ظاهر طغیان نموده و سر را جامی صدفی را خواص
کردند مع ذلک غلبه اگر کجا ظاهر میشود و منع د آیه شریفه که میفرماید ویالی الله
الا ان یم نوره چه معنی دارد چنانچه علامه خطبه جمیع انوار از دست مشرکین
در محلی امنی نیا سوزند و شربت راحتی نیا شامند و مظلومیت این انوار جسمی بود
که هر نفسی بر آن جوهر وجود دارد و میاورد آنست را اراده می نمود چنانچه میرا
حصا و ادراک نمود مع ذلک چگونه این مردم از عده معانی و بیان این کلمات
الهی و آیات عز و جانی بر می آیند باری مقصود بخیا ن است که ادراک نمود بلکه
مقصود از غلبه و قدرت و اعطاء معانی دیگر و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمایید
غلبه بر شحات و دم آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و شرافت و غلبه آن دم
تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح نامس فرمود و چنانچه بر نفسی

استشفایند و از آن مرزوق شد و شفایافت و میر و جود که برای خط مال قدی
 از آن تراب مقدس را بختین کامل و معرفت ثابت و راسخ در بیت نکاح است
 جمیع دانش محفوظ ماند و انبیا تب تأثیرات اوست و ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه
 ذکر نماید الهیست خواهند گفت تراب رایت الارباب دانست و از دین خدا بپا
 خارج گشته و بچین ملاحظه نماید با یکجهایت وقت آنحضرت شنیدند و احدی
 نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
 چگونه از اطراف و الکاف بلاد چه قدر مرد و کم شد رجال دنیا بند برای حضور
 ارض که سر بران آستان مالند نسبت غلبه و قدرت الهی و شوکت عظمت
 ربانی و همه قصور تنائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت واقع شده و پیرای
 برای آنحضرت مرتب است زیرا که آنحضرت همیشه است محبوب و الهی و در ظرف
 اقیانوس قرب و سدره ارفاق و صل ساکن و این جوایس و جود در مقام اتفاق
 کل قائم یعنی از جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست اتفاق نموده و دنیا
 و سیح ربه نزدشان احب از انقیام نیست عاشقان جز رضای مستوفی طلبی
 ندارند و جز لقای محبوب منظور می نمایند دیگر اگر نخواهم رشی از اسرار
 شهادت و ثمر نامی آنرا ذکر نماید الهیست این الواح کفایت نموده و بانها زیاده

تشابه امیدواریم که نسیم رحمتی نور و سجده وجود از بیخ الهی خلعت جدید
 پوشد تا با سرار رحمت ربانی بی بریم و بنایت او از عرفان کشفش بی نیاز گردیم
 تا حال که نفس مشهود گشت که با بیخافم فائز آید مگر معدودی طبل که بیخ معرفت
 نیستند یا بعد قصاصی الهی چه قصصا باید و از خلف مرادق مضایح ظاهر شود که گشت
 مگر که کم من بدایع امر الله و طعن علیکم من لغات العروس نقل انتم مواقع العلم تصلوا
 و من ثمرات بعلم تزدون آتش باید دانست که این شمس غلظت اگر بر غلظت
 جالس باشند بر عرش عظیم ساکنند و اگر فلس نزدشان موجود نباشد بر درخرف
 ظاهرند و در حسیبیکه در دست دشمنان مبتلا بند برین قدرت و غلبه ساکن
 بود کمال و کثرت ظاهر بر عرش غارت صمدانی جالس و مستحکم و در نهایت غرر ظاهر
 بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم نیست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شد و گفت
 روح القدس بیایانی فرمودند که مضمون آن چیست ای مردم خدا می من از کجا و از حق
 است که بآن صبح جوع می نمایم و فرشتش من مطیع زمین است و سراج من در شبهای روشن
 باد است و مرکوب من با پی می است و کیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا
 که صمدی از خدا طائف حول این قدرت است و صمدی از ملکوت عرش طالع این
 زلفت اگر دشمنی از حجب نیمهانی مشروب شوی از عالم ملکوت هستی در گذری و چون

طیبار و در جل سراج بهار جان بازمی و مثل این از حضرت صادق ذکر شد که
 روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آن جمال لایق
 فرمود که تو غنی هستی و از شراب عشاء میخوردی فقیر از میان خلقه نمیرتخیر شد
 که چگونه غنی هستم که بنیسی مجناجم آنحضرت فرمود که آیا محبت ما نزد اوست
 نمود علی بن رسول الله فرمود آیا به هزار دینار این را مبادیعی میمانی عرض
 نمود که حبیبی دنیا و آنچه در او هست نمیدهم حضرت فرمود ندایا نفس که
 چنین چیزی نزد او باشد که او را عالم ندید چگونگی فقیر است و این فقر
 و عفا و ذلت و عزت و سلطنت و قدرت و مادیات آن نزد این هیچ علاج
 معتبر است در آن راحت ندکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس
 انتم الفقراء الى الله الله هو الغنی پس مقصود از عفا عفا می از مادیات
 و از فقر فقر را بگذرد و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را پیودا حاطه نمودند
 و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه او عا می و پیغمبری
 نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند اما آنکه آنحضرت
 سماء معالی را در مجلس فیلاطس و قیافا که آنحضرت علمای آنصربود حاضر بودند
 و جمیع علماء در آنحضرت حضور بهم رساندند و جمیع کشمیر برای تائید و استمداد و اید

آنحضرت مجتمع شدند و هر چه از آنحضرت استظهار نمودند که شاید اقرا بشنود
 حضرت ملکوت فرمودند و هیچ منفردی نشدند الا که معول برخواست و آمد
 در محال آنحضرت و قسم داد و آنحضرت داد که ایای تو شخص که منم سبح الله و منم
 للملوك و منم صاحب کتاب و منم محراب یوم بیت آنحضرت را ایای
 بلند نمودند اما تری باقی این الانسان قدس عن یمن القدره و القدره
 ایای نبی که پسر انسان جالس بر یمن قدرت و قوت الهی است و حال آنکه
 بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت با
 که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را و هر چه ذکر نماید که بعد از
 این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه باو سلوک نمودند بالاخره چنان
 در صدد انبیا و قتل آنحضرت افتادند که شکایت چهارم فرار نمود و پنجم آنکه
 لوفاند کور است که روزی دیگر آنحضرت بر یکی از هیو گذشت که بهرین فلج
 مبتلا شد و بود و بر سر بر افتاده چون آنحضرت را دید بفراین شناخت آنحضرت را
 و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند که قم عن سریرک فانک مغفور و خطایک
 چند هیو که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که بل ممکن لا صان بغير
 الخطایا الا الله فالتفت الیهم و قال ایایا اسئل ان اقول له قم فاحمل

سر برکن ام قول لغفور و خطایان لعلوا بان عقوب الانسان سلطانا علی
 الارض لتعقبة الخطایا که ترجمه آن عاری نیست چون آنحضرت بآن عاجز نسکین
 فرمودند که برخیز بدستیکه مواضع تو آفریده و شش جمل از میوه آن عارض نموده
 که ای خیر پروردگار غالب قادر کس قادر بر غفردان عباد و هست آنحضرت
 لغفت بایشان شد و فرمودند که ای ابدالام مهمل است نزد شما از اینکه
 بگویم باین عاجز فالج که بر خیزد و برود یا آنکه بگویم آفریده است کنایان تو
 نا آنکه بدانی که از برای پر انسان سلطانیت در ارض برای آمرزش ذنوب
 مذنبان نیست سلطنت حقیقی و قدرت را اولیای الهی هم این تفصیل که ذکر
 و ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود نیست که بر توضیحات کلمات اصفیای
 الهی مطلق شود که شاید از بعضی عبارات قدم لغزو و قلب مضطرب نشود
 و تقدم حقین در صراط حق الیقین قدم گذاریم که لعل نسیم رضا از رضوان قبول الهی
 بوزد و این فانی از بطلوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
 و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر انتخاب محقق معلوم بوده
 که آنچیز را که بود و نصاری بآن تسکت جستند و بر جمال محمدی استراحت
 مینمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان همان تثبیت نموده و بر نقطه بیان روح

من فی ملکوت الامر فدا و عسرا ضعیف بدین بجزایر امشاده و فرما که
 حرف بود انرا الیوم میگویند و شاعر نیستند ضعیف انزل من قبل فی شأنهم دریم
 فی خوضهم بلعبون و عسرا کن انهم فی سکر نعم لعمرون چون غیب از یاد
 سازج هو یلتمس محمد بر از ان فی علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات
 علمای یهودان بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بل طلعتی در کتاب
 مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج قلت و مذیب اورا باید تاثر بعد از است
 مذکور در تورات بر اراض را عاظمایه نیست که از لسان آن بگوید و اولی
 و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلوطه علت
 ایدیه هم و لعنوا باقا لوالا بل یدیه و یهود طمان که ترجمه آن نیست که گفتند
 یهودان دست خدا بسته شده و بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند با پنجه
 افر بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و همیشه است ید الله فوق
 ایدیه هم اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند لیکن
 بر مقصود ناظر شوید که میفرماید چنین است یهود خیال نمودند که سلطان قضی
 لطیف موسی را خلق نموده و خلعت پهنی بری بخشید و دیگر دستهای مغلوط
 و بسته شده و قادر نیست بر ارسال رسول بعد از موسی گفت این قول باین

شود که چه در انشراح علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم
 با مثال این مخرقات مشغولند و هزار سال بشین میکنند که این آیه را
 تلاوت نمایند و بر پیوستن حیات یا شعر اعتراض نمایند و گفتند
 و اگر آن نمودند باینکه خود را و حصار میگویند آنچه را که میبود آن معتقد
 چنانچه شغیه و ادیکه میگویند جمیع ظهورات منقضی شده و ابواب الهی مسدود
 گشته و دیگر از مشارق قدس مستور شمس طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی
 امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی بیکلی مشهود نیاید بنیت اوست
 این هیچ رعاغ فیض تجمید و رحمت ضبط که هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن بنیت
 دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و بنیت گذاشته اند که نارسد روز را
 باین طعنون نمودند و غافل از اینکه زجاج قدر سراج احدیت را
 در حسن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافیت این کرده را که از اصل
 منصوص محسوس ماندند و از لطیفه و جوهر امر محبوب گشتند و اصل آنکه منقضی
 الحس که برای عباد مستدر شده و لها و الله و عرفان اوست که قتل با و عدد داده
 شده اند و این نهایت فیض فیاض قدیم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
 برای خلق او که هیچیک از این عباد با و مرزوق نشدند و این شرافت کبری

مشرکت نیستند و با اینکه چه قدر آیات منزه که صریح بطلب عظیم و کبر است
 مع ذلک انکار نمود و اندوهای خود تفسیر کرد و اندیشه پستی نماید و این
 کفر و آیات الله و تعالی او را کذب و سواد من جمعی و اولیائک لهم
 عذاب الیم و همچنین میفرمود به الذین یظنون انهم ملائکة الله و انهم
 البیاد اجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملائکة الله کم افتر
 قلیله غلبت فیه کثیره و در مقامی دیگر و من یرجو لقاء ربی فلیعمل عملاً صالحاً
 و در مقامی دیگر یدبر الامر فیصل الآیات لعلکم لمفقاء ربکم تو فمؤن جمیع این
 آیات مدبر لغار که حکمی محکم از آن در کتب سراسر الموطا نگاشته بکار نموده اند
 و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند یعنی خود را مفسر و مباحثه اند و بعضی فکر
 نموده بیکه مقصود از لقاء تعالی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند تعالی عام
 مقصود است این در همه اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که
 اشیا محفل و مطهر تعالی آن سلطان حقیقی هستند و اما در شرف شمس محفل در مرایای
 موجودات موجود و لاشک نیست بلکه اگر انسان را بصیرت نبوی یعنی منسوخ شود
 ملاحظه نماید که هیچ شئی بی ظهور تعالی پادشاه و صبیح موجود نه چنانچه همه ممکنات و
 مخلوقات را ملاحظه نماید که ماکسید از ظهور و بر و آن نور منسوب و ابواب

رضوان الهی را مشایخ و میفرماید که در همه اشیا مضمون گشته برای ورود
طالبین در دین معرفت و حکمت و دخول و اصلین در حدائق علم و قدرت
و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه نماید که در عرفهای کلمات در نهایت
ترتیب و لطیف جانند و اکثر آیات فوقانی بر این مطلب روحانی مد و شعراست
و این منشی الابیح سجد و شایسته باطن و کشف حقیقت و کتابا که است
صادق حال اگر مضمون و ارتقاء انداخته این تجلیات باشد پس جمیع ناس بجهت
طلعت لایزال آن سلطان بمیال مشرفند و دیگر تخصیص قیامت چرا و اگر گویند مضمون
تجلی نامش هست انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم از آن چنانچه جمیع
از صوفیه این مقام را تعبیر بعضی اندکس نموده اند بر فرض تصدیق این درجه
لقاب برای نفس در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این درجه در غیب ذات محض است
و احدی بآن عاجز شود استبدیل مسدود و الطلب مردود و اخذ متعین با تمام
طیران نماید چه در معقول محدودین و محسوس و اگر گویند تجلی نامی است که بعضی
مقدس شده این مسلما در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور و آئینه و بروز بدیهه و اتمام
مختص با دنیا و اولیای اوست چه انفسم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود
گنشته چنانچه جمیع بر این مطلب متفرد هستند و ایشانند محقق و مظهر جمیع صفات

از تبه و اسهال التبه و اسهال را با آنکه نام کجاست بنمایند و جمع آنچه با ایشان راجع است
 فی الحقیقه حضرت طاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول با و حاصل میشود
 که معرفت و وصول این کنایات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار متع
 لقاء الله حاصل میشود و از علشان علم الله و از وجشان و جانش و از اولیت
 و آخریت و طاهریت و باطنیت این جوهر مجسّم و ثابت میشود از برای
 انشعاب حقیقت بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسما
 عالی و صفات متعالیه لهذا بر نفسیکه باین انوار مضئیه متعده و شمس مشرقه کما
 در هر ظهور موقتی و فانی نشد او لبقاء الله فانیست و در مدینه حیات ابدیه باقیه
 و از و این لقاء میرسد و براسی احدی الا و قیامت که قیام نفس الله است بمظهر
 کلیه خود و نیست معنی قیامت که در کل کتب مفسر و مذکور است و جمع نبات
 داده شده اند بآن یوم طالع فرما شب که آیا یومی از این یوم عزیزتر و برتر
 و معظم تر تصور میشود که انسان چنین روز را دوست بگذارد و از فیوضات این
 یوم که بمثابة ابر نیسان از قبل رحمن در جریانست خود را محسوس نماید و بعد از آن
 تمام دلیل مدّلس است که یومی عظیم تر از این یوم و امری عزیز از این امر است چگونه میشود
 که انسان بحرف متوجهین و طائفین از چنین فضل اکبر نایوس گردد و بعد از همه این

دلایل محکمه متفق که بسبب عاقل را اگر برسی نه هیچ عارف را منقصری آید و است
مشهور است شنیده و اندک میفرماید اقامه قائم قامت القیامه و همچنین اند
جری و انوار لاطیف یوم باقی الله فی ظلل من الغمام را که مستلماً از امور ات
محدثه در قیامت مبداءند حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر من
قیامت را در آن نما و کوشش را از هر نمایی این مردم مژد و پاک فرما که قدری
بگویم انقطاع قدم کدامی شما و ت مبداءید که بومی اعظم از این یوم و قیامت
اکبر از این قیامت متصور نیست و کامل در این یوم متعالی است با اعمال صدق
سند بلکه استغفر الله از این تعدید زیرا که مندرک است عمل آن یوم از جزئی
محدود و این هیچ رعلق چون محض قیامت و تقاضای الهی را در آن نمودند اند از فیض
او بالمره محبوب مانند با اینکه مقصود از علم و رحمت آن وصول و معرفت
خبر بام است مع ذلک بر شغول بعلیهایی ظاهر شود و اند چنانچه آنی منفک
فیتند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیدند کویانی از علم الهی نوشیدند و قطره
از سیلاب فیض رحمانی فائز گشتند حال در خط فرمانید اگر کسی در یوم ظهور حق
در آن فیض لغا و معرفت مطایر حق را نماید یا صدق عالم بر او میشود اگر چه پرا
شخصی کرده باشد و جمیع علوم محدود و ظاهر را اخذ نمود و باشد و این

بالبدیه معلومست که تصدیق علم در حق او غیث شود و لکن اگر نفس حریفی از علم ندیده
 باشد و باین شرافت کبری فائز شود بستی او از علمای زمان محسوبست زیرا
 بغایت قصودی علم و نهایت و شناسی او فائز گشته و این بدیه هم از حد علم ظهور
 چنانچه میفرماید جعل اعلمکم و اعلمکم اعلمکم و همچنین میفرماید و نریان
 نعم علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الابرارین و این
 شاید و شد که الیوم چه مقدار از علما که نظر بر اعراض در عقل اراضی جعل نمائند
 و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شد و چه مقدار از ارباب که نظر بر اقبال با
 افق علم ارتقا جستند و ایشان در الواج علم بقدرت ثبت شد که لک
 میخوانند ما یشاء و ثبت و عهد ما تم الکتاب نیست که گفته اند طلب
 الدلیل عند حصول الدلول فیجرب الاستغفال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم
 قل یا اهل الارض اذقنی ناری برکض فیه الروح و مشیرکم بسراج الله و یویدکم
 بالامر الذی کان عن افق الشمس فی نظر لمرآق تحت حجابات النور بالسر
 مشهود اسی دوست من اگر قدری در سموات معانی فرقان طیران فرمائی
 و در ارض معرفت الهی که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم و
 انجباب مفتوح شود و خواهی دید یقین نمود بر سینه که جمیع این امور که الیوم من عباد

منع نموده زور و در شاهی محسوس از لیبینیا در ظهور قفسه فرما نمود و
 انصراف منع نموده از اقرار با شمس و ادعان با و همچنین بر اسرار رحمت و
 بعثت مطلق شوی و با علنی عرف یقین و اطمینان محسوس یا از خود ایکه روزی
 جمعی از مجاهدان تنجالی بمثال و محسوسان از کعبه لایزال از روی استماع عرض
 نمودند ان الله عمده لبسنا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان ما کذا الکتاب
 که مضمون آن اینست که پروردگار رحمت کرده است ما که ایمان نیاوردیم بر رسولی که
 آنکه مخرجه بایل و قایل را ظاهر فرمایند یعنی قریبانی کند و آتش از آسمان بیاورد
 بسوزاند چنانچه در حکایت بایل شنیده اند و در کتب مذکور است آنحضرت در آن
 فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قستم فقلتموهم ان
 کتم صا و قین که ترجمه آن اینست که آنحضرت فرمودند ما دعوی شما پیش
 از من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات و با آنچه شما میطلبید پس
 چرا گشتید آن رسل پروردگار را اگر میستند از راست گوین حال انصاف و سید
 بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آنحضرت بودند و اندکجا در عهد آدم و نوح
 دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان منع و کثرت چرا
 آن جوهر صدق نسبت قیل بایل و یا نسبهای دیگر را بعد از زمان خود فرمودند چنانچه

ذاری تا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو آنحضرت بر کسی نیکوئی
 آن اشعیا همان تشبیه بود که بر عیسی با یسین و مسالین معارضه نمود
 تا آنکه بالاخر و همه را شکی نمودند و دست در این میان تفکر فرمایند و خیر
 عرفان از مصدر حسن بوز و جابر از بیان خوش جانان محمد بنی عرفان رساند
 این بود که مردم غافل چون معانی این بیانات بالنسبه کلام را در آن نمی نمودند
 و جواب را بجان خود مطابق سوال نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و چون
 با نحو اسم علم و عقل میدادند و همچنین در آن دیگر میفرمودند و تقرضا باین زمان کلام
 من قبل یستقیون علی الذین کفرو اظلموا جاسم عرفوا کفروا بخلقه الله علی الکافرون
 میفرمودند و این را این که و که با کفار میفرمودند و قتال می نمودند و خدا و طلب
 فتح می نمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشانرا آنکه سیکه شناخته بودند
 کافرشند با و پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه
 چنین مستفاد میشود که مردم زمان آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای
 قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه می نمودند و حال آنکه مردم
 عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل
 شناخته بودند موسی بود صاحب توری و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک

چرا آنحضرت میفرماید چون آمد بسوی ایشان انگشتر او را نشاندند و دیدند که عیسی
 باشد باموس باو کافر شدند و حال آنکه آنحضرت نظر بظاهر موسوم با هم دیگر بود
 که معجزه باشد و از دیده دیگر ظاهر نشدند و لبسان دیگر و شریح دیگر آمدند
 مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میکرد و حال حکم رجوع را در آن
 فرما که بی صبرگی در خود مسرفان نمار شدند و احدی با الیه هم ادراک آن ننموده
 حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چه بکنیم
 از آیه استغفار میشود و همچنین صحاب او هم رجعت صحاب قبل خواهند بود
 چنانچه از آیات مذکور و هم رجعت عبا و قبل واضح و آنحضرت و اگر انکار کنند
 برخلاف حکم کتاب که تخته ابر است قائل شده اند پس همین قسم حکم رجوع بعث
 و شهادت آیات مظهر مظاهر بر بوی ادراک فاما رجوع ارواح مقتدره را در اجساد
 صافیه غیر بعین نفس ملاحظه فرمائی و اخبار نامی جنل و نفس ظلمانی را بآب
 رحمت علم رحمانی پاک و مشرقانی که شاید بقوت یزدانی و هدایت سبحانی سر
 نورانی بسیل صبح هدایت را از شام ضلالت تغیر دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم
 آنجواب بود که جامعان امانت احدیه که در عالم ملکوتیه حکم جدید و آفرین بدیع ظاهر
 میشوند چون این الطیار عرشش باقی از سما مشیت الهی نازل میگردد و جمیع برادر

مهرم ربانی قیام میفرمایند که حکم عقیقت و کلمات را دارند چه جمیع از کما محبت
 الهی مشربند و از آثار توحید مرزوق و این مطالب حق را در مقام خبر
 یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در انتظام اگر کل را بیک اسم و در اسم دوم
 و توفیق غائی بایستی نیست چنانچه میفرماید لا تفرق بین احدی من رسله زیرا
 که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و کون فیض و فضل نامتناهی بشارت
 میدهند و کل خلق نبوت فائزند و برزخ کرم است که فقط فرقان میفرماید
 اما ایس چون غایب و همچنین میفرماید من آدم اقول نوح و موسی و عیسی و چون
 مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
 المواقیع تجرید است از مجاری بیانات ارنیه و مخازن السالیه عظمیه ظاهر شده
 و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقیع حکم و مطالع امرند و امر مقدس از
 حجابات کثرت و عوارضات تعدد است نیست که میفرماید و ما امرنا الا
 واحد و چون امر واحد شد البته مطالب امر هم واحدند و همچنین اثر و دین
 و سرجهای یقین فرمودند و اولی محمد و آخرنا محمد و او سلطان محمد باری
 معلوم و محقق آنجانب بوده که جمیع نسبها با هم اتمال امر الله مستند که در قیام
 مختلف ظاهر شدند و اگر بظرف لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان کن

ساکن مینی و در کتیه هوا طایر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام طعن و بر یک
 امر آرم نیست آنجا و آنجا بر سر وجود و شمس غیر محمد و دو معد و پس اگر
 یکی از این مظاهر تفسیر نماید پس رجوع کل اسبابا به هم صادق است و همچنین
 ثابت است و در ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل و چون رجوع اسبابا موافق بر ظاهر
 آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا بهم ثابت و محقق است و این رجوع همه
 از آنست که بدین و بر آن محتاج شود مثلاً ملا فخر فرماید از جمله نسب یا نوع بود
 که چون مبعوث میشود و قیام الحی بر ابر قیام فرمود هر نفسی که با او نموس
 و با مراد مدغم شد و فی الحقیقه بحیات جدید شرف شد و در حق او صادق میا
 حیات بدیع و روح جدید زیر کلاه قبل از ایمان سجده و اذعان بطرف نفس او کمال غلظت
 باحوال و اسباب متعلقه دنیا از قبیل زن و سرزند و الطمه و اثر و در آن
 دلالت داشته نفسی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
 نقیش داشته و محنت در تحصیل شایامی فانیه گماشته و از این امر است که قبل
 از ورود در لجه ایمان بکجودات آبا و اجداد و اتباع آداب و شرایع ایشان
 چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم قبل او میشد کما هست رضاء میداد و در نفسی بر آنکه
 حرفی از امور تعلیمیه که در میان قوم بود تغییر یا بدلی نمی شد چنانچه هر قوم ذواتا و

ابناء علی امته وانا علی ائمه هم متحدون برآوردند و همین کرده با همه
 این حجابات محدود و محدودات مذکور بحسب روانیکه صیاسی ایماز از انکار
 ایقان از ایادی مظاہر سبحان می نوشیدند بالمره و قلبیب میشدند و تقسیمیکه
 از دن افروزند و اموال و افعال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی میگذشتند
 و بعضی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشانرا انداخته و میگویند که و
 آنچه در او هست بر کلامی نهانست ایا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نیست
 و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بنیات بدیع بدید الهی جان
 خود را بحدس سر از چیل و تدبیر از موارد و بیکت خطا بینند و نه تقسیمیکه
 از غاری حیرت آمیز بختند و از رو باطن فی المثل فرار نمیدهند و بعد از
 شرف بغور کبری و عنایت عظمی صمد بر جان را بجان اتفاق مینورند و بیکه
 نفوس متعششان از نفس تن برآورد و کینه از این جنود و مقابل کرده و میطلعت
 مینورند و منع ذلالت چگونگی میشود که اگر این نفوس جان نفوس قبل باشند انیکه
 امورات که مخالف عادات شریعه و سنائی بواسطه جهالت است از ایشان
 ظاهر شود باری نمیطلب و آنحضرت که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است
 این قسم آثار و افعال که هیچ وجه شباهت با آثار و افعال قبل ندارد و ایشان

ظاهر شود و در عرش کون بود آیه چنانچه اضطراب ایشان با طمیان تبدیل میشود و حق
 چنین تغییر می یابد و خوف بجزرت مبادله میگشت و دست ایشان کبیر الهی که
 در دیکت چرخ عباد را تعلیب میفرماید مثلاً در ماده نخاس با خطه فرماید که اگر
 در مملکت خود از غلبه نبوت محفوظ بماند در دست هفتاد و سه مقام ذی نبی
 میرسد اگر چه بعضی خود نخاس را زبیب میدانند که بواسطه غلبه نبوت بعضی
 شده و بمقام خود نرسیده و باری بر هر حالت اکبر کامل با ذره نخاس را در آن بقدر
 ذی نبی میرساند و منازل چنان و سال را با آن طی نماید تا آن ذی نبی را بعدینو آن کفایت
 که نخاس است و با عالم ذی نبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات
 ذی نبی را از نخاس معین و واضح نماید همچنین این نخوس هم از اکبر الهی در آن
 عالم را بسبب اطمینان نموده بعد الم قدمی قدمی که دارند و قبضه از مکان محدود
 بلا امکان التی و وصل شوند جدی باید تا این اکبر فخر شوی که در دیکت آن مغرب
 جبل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمات را با صبح نورانی فانی کرد و آمد و بعد
 صحرا ای ظن در بختی قریب و یقین دلالت کند و بیجا کل فانی را برضوان
 باقیه مشرف فرماید حال اگر در حق این ذی نبی حکم نخاس صادق میاید در حق این
 عباد هم حکم عباد قبل از نور ایمان صادق و محقق است اسی برادر از این باب است

شایسته کافیه و افیه اسرار خلق جدید و رجوع بهشت حجاب و نقاب ظاهر و پدید است
 تا انشاء الله تعالی است غیبیه جانی که کند را از جسم و جان دور کنی و بخلق جدید به
 مقصود کردی نیست که در هر ظهور بعد از غیب که است یا غیب یا جان از کل من علی
 الارض و شرب زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و با علی معارج ایمان
 و ایمان و انقطاع ارتفاع حسب حکم رجوع نفس قبل که در ظهور قبل با نیر تاب
 شدند بر این اصحاب ظهور بدیده و انسا و رنما و فعل و قولا و امر و نکر آنچه از عباد
 قبل ظاهر شد از این عباد و بعد بعینه ظاهر و بود اکت مثل اگر شاخه گل در شرف
 ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود و اطلاق گل بر او میشود و دیگر
 در ایستاد نظر سجودات شایسته و نیست آن نیست بلکه نظر بر راجحه و عطری است
 که در هر دو ظاهر است پس نظر را از حدود ظاهر و ظاهر و منزه کن تا همه را یک
 هم و یک رسم و یک ذات و کیفیت مشابهتانی و اسرار در رجوع کلمات را هم
 در حر و فات نازک و لا خط فرائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه و فغان ها که چگونه
 از جمیع جات بشریه و مشیایات نفسیه بجات قدسیه شخصت پاک و
 مقدس و منقطع گشتند و قبل از بد اهل ارض شریف خاک عین لقاء الله بود فغان
 شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند و بختی شدند و اید که در مقابل آن منظر

ذوالجلال چگونه جان شامیفرمودند و حال جهان شوی و رسیخ و قطع عین
 ملاحظه را در اصحاب نقطه بیان راجع شده و خیاخپس ملاحظه فرموده اید که چگونه
 این صاحب از بدایع جود رب الارباب علم القطاع بر عرف امتناع برافراشتند
 باری این انوار از یکت مصباح ظاهر شده اند و این آثار را که شیخ و روشیده اند
 فی الحقیقه فرق ملحوظه و تفسیر مشهوره کمال ذلک من فضل الله توبه من شای
 من خلقه نشاء الله از ارض نفی خیر از جویم و حیرات در آیم تا عوالم جمع
 و فرق و توحید و تفسیر و توحید و تجرید الهی را بصیر که محسوس از عوالم
 واضحا و است مشایخ و کنیم و با علی اقی قرب و قدس حضرت معانی
 پروانه فایم پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر طلعت باید قیام
 نماید بر سر که قیام نمود بر او طلعت اول لا اول بر آینه صفت اول طلعت
 زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان مکر طلعت اول لا اول بر آن قیام
 اینست که نقطه بیان روح ماسوا و خدا و شمس احدیه را شمس مثال زده اند که اگر
 از اول لا اول الی آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود
 اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع
 شمس است ایضا صحیح است و همچنین از این بیان صادق میاید ذکر ختمیت

برطلوب بدو بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام نماید عیب نه جان است
 که حال بدو بر آن قیام فرموده و باطلوب با اینکه چه قدر وضاحت نزدشان
 صدبای علم و ایمان مع دلالت چه مقدار از نفس که بسبب عدم بلوغ
 باطلوب دیگر خاتم نسبتین محبت شده و از جمیع فوایدات محبوب و ممنوع
 با اینکه خود آنحضرت فرمود اما البتینون فاما فیمین فرمودند منم آدم نوح و سبی
 و عیسی چنانچه ذکر شد مع دلالت فکرمی نمایند از آنکه بر آن حال اولی صادق میاید
 با اینکه فرمودند منم آدم اول همین قسم صادق میاید که فرمایند منم آدم خسرو
 همچنانکه بدو بسیار که آدم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم اینها هم باطلوب
 الهی نسبت داده میشود و این پس وضاحت که بعد از آنکه بدو نسبتین بر آنحضرت
 صادق است چنان قسم ختم نسبتین صادق آید و باطلوب جسد اهل ارض بر آن
 ظهور مسمی شده اند چنانچه اگر بی همین قول تمسک چند از صاحب قول معترض شده اند
 و نمیدانم این قوم از اولیت و آخریت فی کل فکره چه ادراک نموده اند اگر مقصود
 از اولیت و آخریت اولیت و آخریت کلی باشد هنوز که اسباب کلی تا آخر
 نرسیده پس چگونه آخریت بر آن ذات احدیت صادق میاید بلکه در این رتبه
 اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت باشد باری جان قسمی که در اول اول

صداق آخرت بران مری غیب و شود و می آید جهان قسم هم بر مظهر صادق میانه
 و در چنینیکه اسم اولیت صادق است همان صفت آخرت صادق و در چنینیکه
 بر سر بریت جالند همان صفت برش خفیت ساکن و اگر بصره بد یافت شود نشان
 جنبه بد که مظهر اولیت و آخرت و ظاهریت و باطنیت و بدیت و خفیت اینها
 مقدس و اراج محسوس و نفسانیست و اگر در هوای نفس کان الله و کرمین
 معنی شئی ظاهر شود بر حسب این اسرار و انصاف مدوم صرف و مقصود محبت نبی
 و دیگر پیچ این حجابات و اشارات و کلمات معجب نشوی چنانکه و بلند است
 این مقام که جبرئیل بدلیل سلسله نبویه و طایفه سیاهی اعانت غیبی پذیران تواند حال
 حضرت امیر را در آن ماکه فسر موده کشف سبحات الجلال مرغیر شاره و از جلوه
 سبحات مجله علمای عصر و قلمای زمان ظهورند که جمیع نظم بعد م ادر آن
 و اشتغال و قوت بریاست ظاهر تسلیم امر الله می نمایند بلکه گوش نمی دهند تا غفر
 الهی بشنوند و بطلون صاحبهم فی اذانهم و عباد هم چون ایشان را من و ان الله
 و لی خود اند نمود و معتز رد و قبول آن جنبه های مستند و مستند را از خود بصیرت
 و قلبی ندارد که بغیر و تفصیل دهند میانه حق و باطل با اینکه همه بنسبها و صفیا و اولیا
 من عند الله امر فرمودند که هیچکس گوش خود نبشوند و ملاحظه نمایند منع دلالت

معنی نفع اینکشته تابع علمای خود بوده و خواستند اگر مسکنی بود یا غیر
 که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتقوا الله سلین جواب گویند این
 علما و فضلا با این ریاست ظاهر و لباس متقنه لطیفه نفیسند و اندوختن را از لباس
 ادراک ننموده اند و توهمشال نوادر آن نمودارید و نهایت تعجب مینمایند این
 قولی با اینکه اعم سلف اکثر عظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب
 و علت علم و صدق باشد البته اعم سابقه اولی و اسبقه و با اینکه این همه هم
 معلوم و واضح است که در جمیع احوال ظهور یافته علمای همه مردم
 از بسبیل حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است
 و احدی از انبیاء معصوم نشد مگر آنکه محل نقض و انکار و زور دست علماء گشت
 قائم نشد با فعلوا من قبله کانونا فیعلون حال کدام سجات جلال اعظم از این
 بسیار ضلال است و الله کشف آن اعظم امور است و خورش اگر فعل و قضا باشد
 و آیا که با مشرک الروح اصل اتم بدلت فی زمن الشکات تو حقون و من لقاء الله فی
 آیا لا یستحبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال او از سجات مجله است که
 کشف او از اعظم امور است نزد این هیچ رجاج و جمیع باین جبات محدود
 و سجات مجله عظیمه محجب مانده اند یا نفع طیر چوید را شنیدند و اند که مبصر یا

الف فاطمہ کناح نمودم کہ بر حسب محمد بن عبد اللہ خاتم النبیین بودہ حال خطہ
فرما کہ چہ قدر از اسرار و سرادق علم الہی مستور است و چہ مقدار جواہر
نعلم او در خزائن عصمت کمون یافتین نمانی کہ صنع اورا بدایت و نہایتی نبودہ
و سخرا بد بود و فضائی قضای او اعظم از آنست کہ بیان تحدید شود و بالمطہر
افئدہ اورا علی نماید و تقدیرات قدریہ او اکبر از آنست کہ بادر آن نفسی فہمی شود
خلق او از اول لا اول بودہ و آخری او را آخر مکررہ و مظاهر جمال او الی
نہایت لامناہر خواہد بود و استدائی اورا ندیدہ حال در ہمین بیان ملاحظہ فرما کہ
چگونہ حکم آن بر جمیع این طلعات صدق نماید و بچنین نفیہ جمال ازلی حسین ابن علی
اورا کہ ماکہ بسلطان میفرماید کہ صفوں آن نیست بودم الف آدم کہ فاصلہ ہر
آدم بہ آدم نخستین الف نہ بود و بابرکیت ولایت پدرم را عرض نمودم و
تفصیل ذکر میفرماید تا کہ میفرماید الف مرہ و جمعا نمودم در سبیل الہی کہ ہست
و کوچک تر از ہر شے غزوہ خیبر بود کہ پدرم با کفار مجاہد نمود و حال اسرا
ختم در جمع ولایت و لا آخرت صنع خمد را از این دور وایت اورا کہ فرمایند
ای حبیب من مقدس است نفرت ہوت کہ با ستماع و عقول ناموس محدود
شود غمہ دروکی تواند بر مشہود قدم گذارد اگر چہ نفوس ضعیفہ از عدم اورا کہ

این بیانات محفله را نگارناید و مثال این احادیث را نقل کنند علی حدیث
 ذلک الا اولو الالباب قل هو انتم الذی یس لکم فی الابرار و لا بد فی الا
 اذ انما الارض فی ظهورات البهت تجلیات انتم تشدون بسیار تعجب است که
 انیقوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است تمسک بآیه نموده
 در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که خایر هوای ایشان است
 بالمره اعتراض نمایند قل انتم من بعض الکتاب و کفرون بعض الکم کیف حکمون
 شعرون مثل انکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر خفیت فی قوله تعالی
 و لکن رسول الله و خاتم النبیین جمیع الناس را بقای خود و وعده فرمود و چنانچه
 آیات مذکور بقای انبیا و کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده
 و خدای واحد شایسته تعالی است که هیچ امری اعظم از حق او اصرح از او در فرقان
 ذکر نیافته فنیقنا لمن فانه فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشدون و مع ذلک
 بحکم اول از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه حکم حق او یوم قیام مخصوص است در کتاب
 و قیامت بهم بدلائل و ضحی ثابت و محقق شد که مقصود قیام عظمی اوست بر امر او
 و همچنین از حق تعالی حال اوست در هر یک ظهور او اذاته لا تذکره الا بصار و هو بیک
 الا بصار و با جمیع خطالب ثابت و بیانات و ضحی من حیث لا یشر بکرم حکم

حسبته اند و از مرتبه ختم به دور یوم القای او بالمره و محجب مانده اند و لوی و انحصار
 انقاس با کسب و امارت علی طهر با من دانه و لکن یوخر جمالی اصل است
 و از همه این مراتب چشم پوشیده اگر این قوم بطرقة از خیر لطیف فیض یابند
 و یکدم بارید مشروب میشدند و هیچ آیه سکنه آخر نبات غیر مضیه بر عقل اثر نرود
 امر و قول و فعل و قیض قدرت اوست کشتی فی قیضه قدرت است هر وقت و کثرت
 علیک سهل سیر فاعلمت آنچه را اراده نماید و عالم است آنچه میل فرماید من
 قال لکم و تمیزت کفر و اگر این عباد قدری بشعور یابند از آنچه مرکب شده
 بآن میشوند بدستهای خود خود را بنا که ستم بر مع اشیاست راجع نمایند
 آیت نشیند که میفرماید لایسئل عما فیصل و با این بیانات چگونه میتوان جست
 موقوف بر خراف قول مشغول شد سبحان الله جل و اوالی عباد و بسر حد رید
 که بعلم و اراده خود متغیر شده از علم و اراده حق حق و غیر معروض گشته اند حال انصاف
 و بعد از این عباد و موثق این کلمات دریه و اشارات قدسند شوند و حق را بفعل نشان
 بدانند و کبر چگونه باین زخرفات تثبیت نمایند و شکست میجویند بلکه آنچه بفرماید
 سبحان الله را نمایند و غن شوند قسم خدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدس
 سبقت نیافته بود ارض صیغ این عباد در امدوم نمیداد و لکن یوخر و کثرت

میقات یوم معلوم باری بر او نیست و بشما دست از ظهور بقیه فرغانه گذشت
و جمیع این بیج و طاع در هر حساب تلاوت فرغانه نمود و اند و مسنور بجای این مقصود
فائز نشدند و خود قرائت می کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مطالب
عزیمه است مع ذلک بیج اراک نمود و اند و اینست اینچه اراک نشد و که
از تلاوت کتب و قرائت صحت در هر عصری اراک معالی آن و بطوع مجاری اسرار است
و الا تلاوت بمعرفت را البته باید که کلی نباشد چنانچه شخص در یومی نزد این فقیر بجز نماز
حاضر بود و ذکر می نمود و علامت قیامت و شرو و نشر حساب میان آمد و مسنور و کبریا
خلایق در ظهور جمیع حکماء شد که اصدی اطلاع یافت بعد قریب در صور علمیه و شئون مات
حکمتیه بعد اراک و فهم سابع الحاشیه و بعد از آنکه که اجماع مکر تلاوت فرغانه نمود
و آیه مبارکه را که میفرماید فیو منند لایسئل عن ذنبه انفس و لا جان و انذید و اید و
و بمقصود ملتفت نشد و ای که معنی سوال چنان نیست که اراک نمود و اید بلکه سوال
بلسان بیان نیست چنانچه بمن آیه مشعرو تدل بر آنست و بعد میفرماید یعرف
البحر منون بیسم ففیو خدا بالنواص و الاقدام نیست که از وجه حساب
خلایق کشیده و میشود و کفر و ایمان و حصیان جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهور است
که بسیار هسل ضلالت از اصحاب پدایت معلوم و در ضمن ذکر این جهاد و خلاصه

بقدر و طلبا لرغنا در آیات کتاب ملاحظه نمایند چنانچه در کتب معتبره
 ادراک نمایند نفسی که جمیع واقع در این ظهور از کمالی و حسن در آیات او ظاهر
 و مکتوف ادراک نیافته چنانچه خروج مظاهر و صفات را از او طمان و عرض و
 انماض ملت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کفیه در ارض معلوم مخصوص
 و لکن لا یعرف ذلك الا اولوا الالباب انهم القول بانزل علی محمد من قبل لیكون
 خاتم النبیین الذی یهدی الناس الی رضوان محمد منیر قال و قوله الحق
 و الذی یدعو الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم لهم دار السلام
 عند ربهم و هو لیس فیهم ما کانوا یعملون لم یسبق به الفضل علی العالمین و الحمد لله رب
 العالمین باینرا در هر مطلب مکرر نموده ایم که شاید هر نفسی از اعلی و ادنی از این
 بیانات قدر و اندازه خود قسمت و نصیب سردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی
 عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود را در آن نماید لیعلم کل اناس شریبهم قسم
 سجد که این حاشیه برابر آخرین نعمات نعمت است و جز این بیانات رموز با کمال
 از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چنان
 قرار گیرد که عروسهای معانی حجاب از قصه روحاندهم ظهور بعد قدم گذارند
 و ما من امر الا بعد اذن و ما من قدرة الا بحول و قوه و ما من الا بهول و الخلق الا

وکل با مره یطعنون و من اسرار الروح یحکمون از قبل دو مقام از برای شمرین
 مشرق از مشرق التبیان نمودیم که مقام توحید و رتبه تعریف چنانچه از قبل ذکر شد
 لا یفرق بین احدیهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدود است
 بشریه است و این مقام هر کدام را به یکی معین امری مقرر و ظهوری مقدر
 و محدودی مخصوص است چنانچه هر کدام با همی موسوم و بوصفی موصوف و با یک
 بدیع و شکر جدید یا مورد چنانچه میفرمایند تکات الرسل فضلنا بعضهم علی
 بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم النبوة
 و آتینا یهوه بروح القدس نظرا بخلاف اتیمراتب و مقامات است که بیانات
 و کلمات مختلفه از آن بیابیم علوم سبحانی ظاهر میشود و آلاء الهیة نزدیک
 معضلات مسائل التبیان جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر اسامی الطوائع مقامات
 مذکوره و نیافه اند نیست که در کلمات مختلفه آن میباید متعده مضطرب و متزلزل
 میشوند باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات
 نیست که در مقام توحید و علو تجسید اطلاق ربوبیت و الوهیت و ائمت
 صرف و هویت مجتبران چه بر سر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور شده
 را میکنند و هرگز نمی بطون اند و ائمه یعنی ظهور دارند بطورشان ظاهر و باطن اند

در منتفی رتبه عبودیت ظاهر شده و آنکه اهدیرایا براسی آن نه که آن نحو عبودیت
در مکان ظاهر شود نیست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق درجا
قدس محمدی و استبلاغ معارج معانی سلطان حقیقی او که ربوبیت و الوهیت از
ایشان ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فناء در خود نشان
نموده و اندر معانی منتهای مطلق و بقای صرف که بخواهد خود را محدود و مصرف داشته
و ذکر خود را در انصاحت شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در مقام دلیل حق
وجود است و این نزد اصحاب پس خطا چه جایی آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان
و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر محال او ملاحظه و یا گوش غیر
او شنود و یا رصل بغیر سبیل او مشی نماید در این نشان بسته الله و ریزد و روح الهی
احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته تا در نظر به مقام ذکر
ربوبیت و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اقطار رسالت فرشته
و همچنین در هر مقام با مقتضای آن ذکر می فرمودند و همه را نسبت بخود و لوه اند
از عالم امر الی عالم خلق و از عالم ربوبیه الی عالم ملکیه نیست که آنچه بفرمایند و
هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت
و امامت و عبودیت هر هفت و شصت و آن نسبت پس باید تفکر در این

بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال متطابق غیبیه و
مطالع قدس سره احدی را اضطراب و ترس دست اندباری در کلمات
شموس حقیقت باید فکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقعین مخزن علم
سوال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند آنکه بعضی ناقص خود کلمات
قدس سره را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود بنمایند و آخر کلام
چنانچه الیوم علماء و فقهائى عصر که بر سنده علم و فضل نشسته اند و جل را علم
نام که نشسته اند و ظلم را عدل نامیدند و اگر جمولات خاطر خود را از شمس حقیقی
سوال نمایند و جواب موافق آنچه فسیده و یا اگر کتاب مثل خود ادراک نمود
اند شنوند و البته علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در بیانی از این
واقع شد مثل اینکه مذکور شد و سوال را باید که از شنید وجود نمود و آنحضرت
بامر الهی جواب فرمود که من موافقیت هئاس بعد از استماع من علم از آن
حضرت نمود و همچنین در آیه روح که منیر مایه و لیسکو کات عن الروح
قل الروح من امر ربی و چون انجواب مذکور شد گل فریاد و ایلا بر آورد که بجای
نمیداند که روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میداند و الیوم چنین عالمی عصر
باسم آنحضرت منعقد و ابای خود را هم سخن دیده اند و انداخته و عکس قول

چنانچه انصاف باشد البوم در جواب اشغال این مسائل مستند به حدیثی خواهد
 میبستند و نمایند و اعتراف کنند و چنان سخنانی نقل را عاود نمایند چنانچه نموده
 با اینکه آنچه ابو جود معتقد است از کل این علوم مایه مجبور و مترتبند از جمیع بحالت
 محدود و متعین است از ادراک بر مدلی کل این علوم نزد آن علم کتب نیست
 و جمیع این ادراکات افکات محض بلکه هر چه از انعام و حکمت الهی و مخزن علم
 صمدانی نمایان میشود بمانند و اعلم نقطه کثرت الحاصل چون دلیل بر آن و اعلم
 بقدره و فی قلب من ثبوت این بیان باری چون معنی علم او را در ادراک نمود
 اندک و محدود خود را که ناشی از مظاهر معلوم شده است علم آنرا علم کتب نیست
 بر مبدع علوم و ادب آورد و اندک پس دیده اید و شنیده اید مثلاً در کتاب یکی از ارباب
 که مشهور بعلم و فضل است و خود را از صفات بد قوم شمرده و جمیع علمای را شنیدین را
 رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او قویاً و صریحاً مضمون است
 و این بند چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او
 قدری ملاحظه نمایم هر چند این بند و اقبال ملاحظه کلمات غیره داشته و ندانم
 ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سوال نموده و تفسیر شده بودند لذا لازم
 گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت

داد و شود باری کتب عربیه و بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که
 کتابی از ایشان که متنی باشد العواست در این بلد یافت میشود اگر چه این اسم
 را هیچ کس و غرور استقامت شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع
 مراتب اوفی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و چه
 ساکنند و در تیر جل و عی ساکن کو یا حدیث مشهور را فراموش نمود و اندک نیز با
 العلم تمام معلوم و القدره و المستزاده تمام الخلق با وجود این کتاب طلب
 نموده چندین معده و نزد بنده بود و گوید و در مرتبه در او ملاحظه شده از خصایص
 ثانی جانی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب است
 علم او از شرط معرفت معراج نوشته اند و چو متفاد شد که اگر نفس این علوم را
 درست ادراک نمود و باشد بعرف این امر عالی متعالی فائز گردد و از جمله علوم
 عارفانه و علم کیمیا و علم بسیار اندک و رفود و ادراک این علوم نماید مردوده را
 شرط ادراک علوم باقیه مستند شده سبحان الله این ادراک چه اخلاصات و تنهات
 که بسیار علم استسناهی الهی دارد آورده فغصم ما قال قسم داری که این را که
 کرد این مختصرتی و مختصرتی و کنیز اهل بصیرت و دانش صاحبان علوم و عقول
 لغت این مخرجات نشده با اینکه هر صاحب بصیرتی واضح و هوید است که

اینگونه ضوابط علم برائی مردم حق بوده و هست و چگونه علوم یک مردم در دست
نزد علما حقیقی در آن آن شرطی و در آن محتاج معراج میشود با اینکه
محتاج معراج حقیقی از این علوم محروم و در محجوبی حق نفوذ و در قلب میران است
لولا که از جمیع این اشارات مقدس و مترو بوده چه خوب میگوید جمله در اوقات
بر خردگان لنگ حق سوار با و پیران چون زندگانی و اندک هر کس نخواهد بود
معراج را در آن نماید یا قفسه از عرفان این بجز خورشید اگر چه این علوم نزد
او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد است باید
پاک و منتهی نماید تا ستر این امر در مرآت قلب او تعلق نماید و البوم متفکران هر علوم
صدا و ساکنان حکمت ربانی مردم را در تحصیل این علوم نمی میفرماید و
صدور میرشان بجز الله مترو از این اشارات هست و مقدس از این جهات
حجاب الکر که میفرماید اعلم حجاب الکر مبارک است یا دوستیم و خیمه دیگر برادران
و این افتخار غیما کنیم که الحمد لله سجات جلالت را بنابر جمال محبوب دیدیم و جز
مستقصود در قلب و دل جاندا دیدیم علمی جز علم ما و متفکریم و معلوم می جز تحقیقی انوار
او قشربت باری بسیار شجب شدیم در این باب است ندیدیم مگر اینکه میخواهد مردم
برساند که جمیع این علوم نزد ایشان هست با وجود اینکه قسیم خدایستی از ریاض علم

الهی نشینده و بر حریفی را رسد از حکمت ربانی الملاح بنافه بکار اگر معنی علم گفته شود
 بسته مضطرب شود و چهل وجود او منکک کرد و با وجود این اقوال بنشیند
 جمعی چه دعویهای زیاده از حد نموده سبحان الله چه قدر متعجب از مرد میگرد
 کرد و اندوخته و تابع چنین شخصی گشته اند به تراب قناعت نموده و اقبال حبه
 و از رب الارباب معرض گشته اند و از نعمه بیل و جمال کل به غیب زان و جمال
 کلاغ قناعت نموده اند و دیگر چه چیز با ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب
 که فی الحقیقه حیف است که قلم تحریر و کتابت شغول شود و با اوقات مفرد
 بآن کرده و لیکن اگر محلی یافت میشد حق از باطل و نور از ظلمت و شمس از غلظ معلوم
 می آمد از جمله علوم میگرد این مرد مدعی آن شده صنعت کیمیا است بسیار طالع که سلطان
 و یا نفس که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و از قول افضل از
 ایشان طلب نماید و این بی علم فانی را هم که دعوی اینگونه علوم ننمود و دیگر که
 این علوم فقدان آنرا علت علم و جل نمیدانم با این مرد و همین قدر قیام نماید تا علم
 و کذب معلوم شود و لیکن چه نماید و از آن سس این مان جز زخم سنان و زخم
 و غیر تمام قائل چیزی بنشیند و ام هنوز اثر حدید بر کردن باقیست و هنوز علام
 چهار نام بدن ظاهر و در مراتب علم و جل و عرفان و اقیان او در کتاب یکبار

نشد از او امری ذکر شده نیست که میفرماید آن شجره الزقوم طعام الاثیم
 و بعد بیانات دیگر میفرماید آنکه فتنی شود باین ذکر فوق آنکه انت العزیز
 الکریم مفت شود که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شد و این شخص
 هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبدشیم ذکر نمود و اشیم فی الکتاب عزیز
 بین انعام ذکریم فی الاسم تکرار آیه مبارکه نموده تا معنی و لا یطوب و لا یابس
 الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد اند
 و از موسی علم و عدل اعراض نموده با امری چنان ترک حجت اند و از شمس معانی که در
 سماء لا یرالی الهی شرفست معترض گشته اند و کان لم یکن انگاشته اند باری ای پر
 من ثانی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و در ایچ ریحان معنی جز از
 کفر از حقیقت انشام نشود و کلماتی علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافی
 نرود و البله الطیب بحیرج بناتیه با فون بدیه و الدمی خبث لا یخرج
 الا کله و چون مخوم گشت که تعقیبات و رقعه هویه را احدی ادراک نماید الا شش
 لهذا بر بعضی لازم و واجبست که مشکلات مسائل التیه و معضلات اشارت
 بطالع دستیار بر صاحبان اخذ همسیر و دعا طالع امر را احدیه عرضه دارد
 تا بتائیدات ربانی و اخلاصات الهی حل مسائل شود تا بتائیدات علوم الکتاب

فاسلوا اهل الکفر ان کنتم لاعلمین ولیکن انی برادر من شخص مجاهد کرا را دینم
 که قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد و باید در بایست اقلب
 که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم کتب
 و اشارات مظاہر شیطان پاک و ضروفا و صمد را که سر برود و در جلو
 محبت محبوب ازل است لطیف و ظریف نماید و بختین دل را از علا و آب و گل بغیر
 از جمیع نقوشات شجیه و صور ظلمتیه مقدس گرداند نفسی که آثار حب و بغض در قلب
 نماند که مبادا انتخاب او را بختی بی دلیل سبب و دویا بغض او را از جزی منع نماید چنانچه
 الیوم الکرمی باین دو وجه باقی و در ظرف معانی بارماند و اندویش بان در صحرای
 خدالت و نیلین بچرخد و باید در کل عین کوکل تجلی نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
 آرب منقطع شود و بکشد و ترب الارباب در بند و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
 و قهار و استکبار را از روح قلب بشوید و بصبر و صلب بار دل بند و صمت
 شعار خود نماید و از تکلم بی فایده حذر کند چه زبان ناریست افسرده و کثرت
 منی است بلکه گنند و نارطاهری جبار و محقر نماید و نارسان ارواح و فانی
 کند از اثر آن نار صاعقه فانی شود و اثر این نار بکسری نماند و غیبت را ضلالت
 شمرد و آن عرصه هر قدم گذارد و زیر اغیبت سراج منیر قلب را خواش نماید

و حسب اول را بپیراند بطل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصداقت مستطیع را
 غنیت شمارد و غزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمارد و در سحار با دو کار مشغول
 شود و تمام بهمت و اقدار در طلب آن کار کوشد غفلت را با سحر و ذکر کسر کند
 و از ماسوی اند چون برق در گذرد و بر لبی نصیبان نصیب بخشید و از محرومان عطا
 و احسان درین کار در رعایت حیوان را منظر نماید تا چه رسد به انسان و ابله بیان
 و از جانان جان درین مدار و از شایسته طلب ارقی اخراج نماید و آنچه برای خرد
 نمی پسندد برای غیری پسندد مگوید آنچه را وفا نگیرد و از غافلان در گال استلا
 در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم خود در کشد و بهجارت نیکو در آید
 حسن خاتمه محمول است ای سعادتی که در حین موت بجهیزان توفیق شود و خمر خفا
 چشد و بهلاء اعلی شتابد و بساط طبع و شوی که در وقت ارفاقی روح تعلیب شود
 و با شغل در کات نیزان تقریب بداری مقصود بر جمیع این بیانات متقدمه و اشارت
 محکم آنست که سالک و طالب بجز خدا را قنایند و غیر معبود را معبود نمیشمارد
 و این شش را از صفات عالین و بیوحد روحانین است که در شریط مجاهدین
 و مشی سالکین در مناجات علم البقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات برای سالک
 فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میآید و چون معل و الدین

فیما متوید شد البتہ بشارت انیمیم سلبا مستبشر خواهد شد چون سرچ
 طلب و مجاہدہ و ذوق و شوق و عشق و ولہ و جذب و شب و قلب روشن شد
 نیز محبت از شرط احدیہ و زید غفلت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار
 علم و یقین جہہ ارکان وجود را احاطہ نماید در آن عین شہیر منوی بشارت روحانی
 از دسترس ہے چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصورت معرفت
 از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تائیدات روح القدس صمدانی حیات
 ناز و جدید مبدول دارد نفسی کہ خود اصحاب چشم جدید و کوشش بدیع و قلب نور
 ناز و می بینند و رجحان بایات و ضحی افاقہ و فحیات مستورہ تقیہ دنیا بدیدار
 بدیدار ہر روز بان مفتوح مشاہدہ نماید برای حصول ہر انب عین الیقین و حق
 الیقین و نور الیقین و در جمیع ہشیما اسرار تجلی و جدانیہ و آثار تجلی صمدانیہ خط
 کہ قسم بخدا کہ اگر سالک سبیل ہستی و طالب سعادت حق با مقام بندہ اعلی وصل
 کرد در محبت حق را از فرنگہا می بعید ہست عشاق نماید و صبح نورانی چاہت را
 از شرق کشتی ادا کند و ہر روز و ہر شش او را ولایت بر محبوب و غلوب نماید
 و چنان میرشد کہ حق را از باطل چون شمس از ظل فرق کند و مثلاً اگر نسیم حق از مشرق
 اجاع وزو و او در مغرب اجراع باشد ہستہ ہستہ نام کند و ہمچنین جمیع آثار حق را

از کلمات بدیده و اعمال نسیب و افعال لمیدار و افعال و اعمال و آثار ماسوی مستجاب
و بد چنانچه حاصل شود که نور از حجر و پنهان بصر و از غریب و حرارت از برودت
و مانع جان چون اندک کام کون و امکان پاک شد بهر سحر و سحر جان را از سحر و سحر
و از اثر آن را بحسب بصیرت حق حضرت منان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی
در آن شمس و روحانی مشاهد کند و جمیع علوم کمون و از احوال و در شجره آید
ناید و از رب آید و تسبیح و تقدیس رب الارباب بکوشش همسر و باطن شنود
و اسرار جود و آیات رب اعظم سر و لطف نماید چه ذکر نماید آثار و علامات و نمود
و تجلیات که با هر سلطان اسما و صفات در آن مدینه مقدسه شده و آیات رفع غشش نماید
و بی نار حرات محبت الله بغیراید و هر یک ای حکمت بالله معنوی مستور است
بر شاخسار هر گل هزار بلبل با همه در جذب و شور از لاله های بدیش نزار موسوی ظاهر
و از صفات قدسیه اش نعمت روح القدس عیسوی با هر پند برب غنا بخش و بی
فنا با عطا فرماید و هر قدس نعمی کمون و در هر غرضش صد هزار حکمت نمود
و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بان مدینه اش گیرند که آتی از آن
منفک نشوند و لاف قطعیه را از سنبل انجمن شنید و بر این و انجمن را از جمال
کل نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در آنس هزارند و از بد تجدید شود و بدین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

باید پس بی حسیب من باید جدی نمود با آن دین و اصل شوم و بغایت البتة و
 تفصیلات ربانیة کشف سبحات جلال ناظم با استقامت نام جان پیر مرد و را
 در و محبوب تا زوشار غایتیم و صد سزار عجز و نیاز آرییم با آن نور فائز شوم
 و آن دینیه کتب البتة است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن
 عیسی بنحیل و در عهد محمد رسول اللہ فرقان و در این عصر بیان و در عهد من شایسته
 کتاب او که رجوع کل کتب با و است و همین است بر جمیع کتب و در این میان
 از راق مقصد است و نعم باقیه مقرر غدا می رود عانی بخشد و نعمت قدانی چنانکه
 برای تل تجرید نعمت توحید عطا فرماید بی نصیب از نصیب کرم نماید و او را کار
 صحرا می جل را کائنات علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان
 و ایتقان کل من فی السموات و الارض در این دایم مکنون و مخزون گشته مثلاً
 فرقان از برای امت رسول صحن محکم بود که در زمان او هر نفسی داخل او شد
 از قری شیاطین و مرجع مخالفین و طعنات معتقدات و اشارات شرکیه مضبوط
 ماند و همچنین مرزوق شد بقوا که طیب به احدیه و آثار علم شجره و آثار انهار با غیر
 آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفسیر و تفسیر چنانچه جمیع مایه های
 آن است در احکام دین و تشریع سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود

و معین گشته و دوست حجت باقیه برای پیش بردن نقطه فراق زیر است
 حکم او و محقق الوقوع است امر او و جمیع امور با اتباع او بود و اندام ظهور بدین
 در سه شین و دوست که طالبان را برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را
 بسراوق قرب فائز نماید و لیلیست محکم و حقیقی است عظم و غیر او را و اما
 و کتب و احادیث این فخر نه زیر حدیث و عدا حبان حدیث وجود و قوت نشان
 بچشم کتاب ثابت و محقق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و
 بیشمار چنانچه نقطه فراق در آخر مفسر مود که آنی تا کنون حکم اثنی عشرین کتاب است
 و عترتی با این که احادیث بسیار که از منبع رسالت و سعدان پدایت نازل شده
 بود و با وجود این خبر ذکر کتاب چیزی نغمه مودند و او را بسبب عظم و دلیل اقوام
 طالبان مقرر کرد تا وی عباد باشد تا یوم سعاد و حال چشم انصاف و قلب ظاهر نفس
 زکوة و لایحه فواید که در کتاب خدا که مسلمین این طریقی است از ابل عاقه و فاسد
 چه را حجت برای معرفت عباد و قرار مفسر مود و باید بنده و شما و کل من علی الاثر
 بنور و متک جسته حق را باطل و ضلالت را از پدایت تمیز دهیم و فرق
 گذاریم زیرا که حجت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگر عترت عترت که از میان رفت
 پس منحصر شد بکتاب و اول کتاب میفرماید اَلَمْ تَرَ کَلَّمَ الْکِتَابَ لَا یَرِیْ

خدای تعالی در حروف مقطعه فرقان اسرار بیوتیه مستور شده و لایالی احبیه
 در حروف انجروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن ولیکن بر حسب ظاهر
 مستقصور خود استقصی نیست که با و خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزه از رماه
 حسدیه نیست یی و شکلی در او داری است برای پر بریزه گران ملاحظه فرمائید
 که همین فرقان را غفور و مقتدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات
 و الارض و جنات ذات صدیه و خیب هویت شهادت و ادویه بر آن مکتوب شده
 در او نیست که نادیده عباد است الی یوم معاد و آیا انصاف هست که نقل عظیم را
 که خدا شهادت بر حقیت او داده و حکم بر حقیت او فرموده این عباد در او
 نمایند و یا بشکند و یا امر را که او سلب هدایت و وصول به خارج معرفت
 فرموده از او اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند یا بحرف مزخرف نامشکلیت
 نمایند که فغان چنین گفته و فغان امر را هر شده و حال آنکه اگر امری و یا احدی غیر کتاب
 علت و دلیل برای هدایت خلق بود بپست در آیه مذکور می شد باری از امر ما
 الهی و از تقدیر مقدره صمدانی که در آیه ذکر یافت تجا و نمانیم و کتب بدیع را
 مصدق شویم چه اگر تصدیق این کتب را نمانیم تصدیق این آیه مبارکه نشده و چنانچه
 این پنجست که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از

و فایده آن بود و این معانی از ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستور
 او ذکر شود و اسرار مکنون او بیان گردد و اینست زمان آنکه برساند و کون محل
 نماید و کان الله اقول شهادت و همچنین در جایی دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریه
 قیامت لیا علی عجلنا فانتوا بسور قیامت و انتم اشدکم من دون الله
 ان کنتم صادقین که ترجمه ظاهر آن اینست اگر بودید شما در شک و شبهه در آنچه
 که ما از دل کفر نمودیم بر عهد خود محمد پس بارید سور قیامت مثل این نور منزه و بجز شهادت
 شهادتی خود را فیض علمای خود را اما احاطت نمایند از انزال سور و اگر چه مستفید از
 راست گویند حال بلا خطه فسر ما شد چه قدر عظیم است نشان آیات و
 بزرگست قدر آن که حجت بالله و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت
 دانا و قهر فرموده و هیچ نشی را از سلطان احدیه در انوار حجت خود با و سرایت
 نقرموده چه میباشد حج و دلائل آیات بزرگش است و سوا می او بزرگتر بنجوم
 اوست حجت باقیه و برهان ثابت و نور منقش از جانب سلطان حقیقی در
 میان عباد و هیچ فضلی با و نرسد و هیچ امری بر او سبقت نگیرد و کفر نماند الیه است
 و مخزن اسرار احدیه و اوست خبط حکم و جل مستحکم و عرو و نص و نور
 لا یغنی شریقه معارف البتة از او در جرات نیست و ما حکمت بالله صدایه از او

در دوران این ناریت که دیکچین و اثر آرد و فایده است در مقبلین حرارت حبس
 نماید و در بعضین برودت غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی گذریم و با حجت
 خود قرار سر سود و راضی شویم و در هر حال حجت و برهان این آیه منزل
 اعظم نیست که این دلیل تواند افتاد و دلیل نماید و الله یعول الحق و هو سید السبیل
 و هو الخافض و هو العزیز الجلیل و همچنین میفرماید کت آیات الله
 نزلنا علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیات تو منون میفرماید نیست آیات
 منزل از رسا و بتو میخوانیم و پس بگویم سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات الهی
 می آورد اگر توبیج این آیه را منتفت شوی یعنی که هرگز مظهر اکبر از انبیا
 نبوده و حتی هم اکبر و عظم از آیات منزل در ارض ظاهر شده بلکه عظم از
 این حجت حق ممکن الا ماشاء و رکبت و در جای دیگر میفرماید و یل لکل افانک
 اشیع آیات الله تلی علیهم بصیر مستکبر ان کان لهم سیمعنا فبشر
 العذاب الیم یعنی و ای برادر کت کنند و کند کار که می شنود آیات نازل از رسا
 مشیت البتة را که خوانده می شود بر او پس استکبار نماید که گویا نشنیده و آنرا
 پس شارت دو اورا بعد از آن در ناک اشارات چون آیه قل من فی السموات اعز
 کفایت میکند لکان الناس فی آیات ربهم یخبرون چنانچه المومنین میگویند که

اگر آیات الهیه قیامت شود احدی عمت ندارد که گویا هست همین امرها
 نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبود و نخواهد بود
 بگو بایشان ای خبیثان میگوئید آنچه را قبل بدان شما گفتند اگر ایشان شری
 از شجره اعراض خود دیدند شما بفرمودید و غریب با بانی خود و نارضا بود
 یافت فالتا رثویسم نفس مثنوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اولی
 من آیاتنا شتی استخذا هزوا و انک لم عذاب همین یعنی در تکیه عالم
 شود از آیات ما شئی را اخذ نمایند و از روی استخفاف و از برای ایشان است
 عذابی فاکتسند از جمله استزاین بود که میخندند معجزه دیگر ظاهر غایب
 دیگر بیا آن یکی فاسط علینا کفاح من السماء میخفت و دیگران کان هذا
 هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء مذکور میباشد مثل یود
 حد موسی که تبدیل نمود نماده ساقی را بهشت یاسی خبیه میر و پیاز آن قوم
 هم طلب تبدیل مینمودند آیات نزد ابطونوات بخش کینه چنانچه الیوم
 مشاهده میشود که نماده معصویه از نهاد رحمت الهیه و غم کرمت سبحانیا
 است و بجز حسیوان در ضیوان چنان با مر فائق کن فلان در موج و جریان و صبح چو
 کلاب بر جبهه مجمع آمده اند و بر که شکر تلخ اجاج است فافع کشته اند

سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عباد و یک بعد از ارتجاع اعلام مدلول طلب
 دلیل نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم باثبات علم متکنت جتنا مثل است
 که از آفتاب در اثبات نور و حجت طلبند و از باران غیبان در اثبات نفیس
 برهان جویند حجت آفتاب نور اوست که اشراق نمود و عالم را فرا
 گرفته و برهان غیبان جو اوست که عالم را برای جدید تازه فرموده و برای
 از آفتاب جز گرمی حاصل نداده و ارض جز از رحمت نینان فضل صفا نماید
 عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست خبر نقشی که از خورشید جز گرمی نیاید چنانچه
 و در جایی دیگر میفرماید و اذا تنلى عليهم آياتنا بينات ما كان يحتمل الا ان قالوا
 اءتونا بآياتنا ان كنتم صادقين یعنی در وقتی که تلاوت کرد و میشود بر ایشان
 آیات ما نیست حجت ایشان مگر آنکه بگویند بیاورید برای ما اگر هستید راست
 بویان مساپده مآ که چه حجتا بران رحمتها می کافه و اسم میگویند بایا که در حق
 از آن عظمت از خلق سموات و ارض و مردگان و ادنی نفس و بهیوی بروج
 ایمان زنده میفرماید استغفر الله انهم نذرو میگویند پر نامی ما را از قبر برون آید
 بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از این آیات برای کس که علی الارض
 حجتی است محکم و بر با نیست منظم که جمیع ارض را کفایت میکند و انهم فی آیت

تنگن و در همین آیه مذکور و تالی اسرار کنون است اگر فی الجمله در وی یافت
 شود و او میرسد گوش بفرمای فرخنده عباد و ندید که میگوید کتاب و آیات او را
 عوام محبت میوند زیرا که نمی فهمند و همانی کنند با اینکه این قرآن محبت است
 بر مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراک او در مردم نبود چگونه محبت بر کل واقع میشد
 از این قرار بر معرفت الهیه هم نفس متکلف نیست و لازم زیرا که عرفان او حکم از
 عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری این سخن نشان
 لغوی غیر مقبول است هم از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم را از ریاض رضا
 الهی دور کنند و زانرا محکم خط نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای الهی
 که از حق اعراض نموده اند نهایت مقبولتر و پسندیده ترند و فهم کلمات الهیه و در
 بیانات حمایت معنوی هیچ دخلی تعلیم ظاهری ندارد و این منوط به غایت قلب و
 تزکیه نفوس و فرغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از
 رسوم علم ندیده اند و بر حرف علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان
 بگلجای حکمت و لایهای معرفت ترین یافته فطوبی للخلصین من انوار یوم عظیم
 و همچنین میفرماید و الذین کفرو بایات الله و لقائه اولئک مشوا من
 و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید و یقولون انما لنا کواهبنا انما

مجنون مضمون این آیه و ضحیت مشاهده فرمائید که بعد از تشریح آیات چه میگویند
ایمان ترک کنند و ایمان خود را برای شاعری مجنون که آنحضرت را شاعر نماییست
و آیات الهیه سخریه مینمودند و میگویند این کلمات باطریق اولین است یعنی کلمات
که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده میگوید از خداست چنانچه الیوم
بمثل ما را شنیده اید که نسبت باین امر میدهند و میگویند که این کلمات را با کلمات
قبل ترکیب نموده و با کلمات نیست مخلوط کرده و قولهم و صغر شأنهم و حدیثهم
که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند بعد از رسولی و عیسی موافق کتب
نباید بی مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود باید شخصی باید که مکمل
شریعت قبل باشد این آیه مبارکه که شجر بر جمیع مطالب الهیه و تدل بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد و لفظ جا نکم یوسف من قبل
بالبینات فمزالتم فی شک مما جا نکم به حی اذ ابلکت ظلمتم لن یبعث الله
من بعده رسولا کذا لک فیضیل الله من بهر سرف تراب و تحقیق آن
شمار یوسف از پیش با بیناس پیوسته بود و در شک از آنچه آمد شمار امان تا
چون بآن شد گفتید مبعوث میکرد و از خدا بعد از او رسولی را بجهنم اضلال میکند
کسی را که او منت اراف کنند و شک آورنده بر پروردگار خود پس از این آیه در آن

فرماید و یقین کنسید که در عصر اتم آن عهد بآیه از کتاب شکست از نیکو
 حرفهای مذکور میکنند که دیگر نمی نباید در ابع پایه مثل انگه ای بخیل را که
 مذکور شد و علمای آن استلال بان نمودند که هرگز حکم بخیل مرتفع نیست و
 پیغمبری مشغول معیشت نکرد و الا برای اثبات شریعت بخیل و اکثری از علمای
 باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل فرقان را می بینیم که چگونه بخیل اتم قبل مذکور
 خاتم النبیین محبوب گشته اند با اینکه خود متعزذ بر اینکه لا یعلم تاویل الا الله
 و الا سخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و اوقا و نفسان و ادبها و ادبها و ادبها
 بیان میفرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود نسبت که می شنویم که چه
 میگویند و چه میکنند نسبت اینها که از بر و ساسی اس در دین نفسی آنها بیکدیگر
 بجهت هوا اذکر و داند و بغیر ذهاب منبری نیافه اند و بجایات علم محبوب گشته اند
 و بصلالت او گمراه شده اند چنانچه تصریح تمام رب الامام میفرماید افرات
 من اتخذ الله مبدء و اخذ الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی
 بصره و غشاوه فمن یبید به من بعد الله افلا تذکرون یعنی یا دیدی انفعال را
 که گرفت خدای خود و خود را ساسی نفس خود را و ضلال کرد او را خدا بر علی و محمد نهاد
 بر گوش و دشن و کرد ایند بر پیش رویه پس که ایت میکند او را بعد از انکه میگوید

در معنی و حقیقت الله علی علم اگر چه هر آنست که ذکر شده ولیکن نزد این فانی مقتضی
از آیه علمای عصرند که اعراض از جهل حق نموند و بجای خود که از نفس و هوا
ناشی گشته منکک شده بر سواد الهی و امر و احتجاج نموند و قل بجهنم اطمینان
عنه معترضه و ان چنین میفرماید و اولی علیهم آیتا بنیات قالوا اما بذا
الا رجل یرید ان یعبدکم عما کان یعبد اباکم و قالوا اما بذا الا حکمت معشر
والحق بقول و چون خوانده شود بر ایشان بعضی بر آن کفر و فحش آیات قدسیه احیة
گویند آن شرکان از حق بخیبران نیست این ممول پروردگار مکرر و یکبار میخواهد منع
کنند شمار از آنچه که میپرستیدند آنرا پدری میثا و دیگر گفتند نیست این مکرر کنای
افرا کرده و شد و بشنودند نای قدس الهی و نای خوش صدقانی را که چگونگی در تلویح
اند از فرمود و مکتوبین آیات را و بیاری حجت منکرین کلمات قدسیه را و بعد باینکه
لا حظ فرمائید از کوشش و قرب و اعراض و استکبار و انحراف و انحراف از سبیل قدس باینکه
آنچه بر لطف و کرم میباید عدم را بعد صدمه پادشاهت میفرمود و آن ضعیفان
حقیقی را بشیرت قدسیه غنا و ولایت میفرمود و لکن بعضی میکنند این بر نسبت
افرا گشته بر پروردگار عالمیان و بعضی میکنند این منع کننده است باینکه
از شرع دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند و امثال ذلک چنانچه

اليوم شاید یکسید که چه سخنانی گوید که بان جوهر کف اند و چه نسبتها و
 خطا که بان منبسط و معین و صحت داد و اندک با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس
 صدانی در جیع اوراق و کلمات اند و فرزند و برکتین و معضین آیات خیر را و
 بشارت و مودت و مقبلین آرزو با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات منکر
 از سموات قدسیه بدیده نموده اند و حال آنکه چشم مکان چنین فضل ندیده و قوه
 سمع الکوان چنین غایتی نشنیده و که آیات بمشایخیت نبیانی از غمام رحمت حکما
 جاری و نازل شود چه که نبیانی الوه هم که عظمت قدر و وقت مقامشان چنان
 واضح و لا تحت مفسر شده هر که ام بکالی که در دست هست و مشایخ شده و آیات
 ان احصا کتبه و از این غلام رحمت رحمانی بقدر نازل شده که هنوز احدی حصار نموده چنانچه
 بیت مجال آن بدست می آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که نرسیده
 و بدست مشکین افتاده و معلوم نیست چه کرد و اندامی بر او باید چشم کشود و فکر نمود
 و نتیجی بظاہر التبیان که شاید از مواضع و ضحک کتاب پند گیریم و از ضیاع مذکوره در لؤلؤ
 متنبه شویم عرض بمنزل آیات کنیم امرش با بجان تسلیم کنیم و کفش را تمام جان و روان
 قبول نایم و مدح کنیم شاید در خصای رحمت وارد شویم و در شای فضل مسکن با هم
 و آن بعباد و لغفور جیم و پندین مغیر باید قل یا ایل لکتاب بل تخفون من الا ان استغاثا

باشد و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان الکفر فاسقون چه در وقت
 مخصوص در این آیه و چه برین است خجسته آیات منزل و این آیه در وقتی نازل شد که
 کفار با اسلام ذیت می نمودند و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند با صحابه
 آنحضرت که بخدا کافر شدند و بدین سحر کتب ثبوت و موقوف گشته اند و در
 صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
 آنحضرت را ملاقات می نمودند نهایت اذیت و زجر و زخم و توبه بر آن
 متقبلین الی الله معمول می داشتند در این وقت این آیه مبارکه از آسمان احمده
 نازل شد بر مانی واضح و دلیل لایح و تعلیم فرموده صحابه آنحضرت که
 بگوئید بکافران و مشرکان که ای اذیت میکنید ما را و قسم میخائید و عمل را با ما نداشت
 مگر آنکه ایمان آوریم بخدا و بیا یکنیکه نازل شد بر زبان ایشان همه و همچنین آیه یکیکه نازل شد
 بر بنیامی او از قبل که مخصوص نسبت که تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدید و بدیهه
 البتة را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر بنیامی قبل نازل شد صریح را من عند
 و استیقام و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیل است که سلطان احمده تعلیم فرمود
 عباد و خود را مع ذلک یا جایز است این آیات بدیهه که احاطه فرمود و شرق و غرب
 از او معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانستند و یا آنکه ثبوت شوند منزل

بارک

منزل آیات را باین استدلال که خود فرموده مقتربین را از اهل ایمان محسوب
نفرماید چنانچه حاشا که متقبلین و مقتربین آیات اعدیه را از ابواب رحمت
خود دراند و متمسکین بآنچه مثبت را تسخیر نماید از آن مثبت الحق بآیه و محقق
الامر بکلیات و آنکه لم یقتدر المبین القدر و چنین میفرماید و لو نزلنا علیک
کتابا فی قرطاس فمحوه باید بهم فقال الذین کفروا ان هذا الاصحاحین
والکثری آیات فرفا یتقل و شعر بر خطیب است و این بنده خضعا نمودم
باین آیات مذکور و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که تحت قرا
فرموده برای معرفت مظاهر حال خود و دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسک شوند
و اعتراض نمایند بلکه در جمیع موارد بر مسکن آیات و استدل کنند آن و عده تا
فرموده اند چنانچه معلوم شد حال اگر کسی باینکه بگوید در آیات و خطب و صحاح
و مناجات بلی آنکه تعلیم اخذ نموده باشد یا بجهت دلیل عنوان اعتراض نموده و از این
قبض اگر محروم شود جواب چه خواهد گفت بعد از خروج روح از جسد فلانی آیا
میشود که بفلان حدیث تمسک جستیم و چون بعضی از اظهاریات فقهیه اند از مظاهر
امر اعتراض نمودیم و از شریع حق دور گشتیم آیا نشنیدواید که از جمله علت آنیکه
بعضی از نسب یا ابو العزم بودند و نزول کتاب بود بر آنها و این مسلم است با وجود

این چگونه بایز هست که بر صاحب کتب که چندین مجتدات را و ظاهر شده و هر جماعت
خلان مرو که از روی چهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و
شیطان محصور شده برای افتحان و اضلال من فی البلاء و بروی نمایند و از خود
فیض الهی بی بهره گردند و از پند این مرتب که شده آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی
چتر از جویند و دوباره نمایند غیلام که متکبر جویند و کلام و جبهه اقبال کنند بل
و لکن وجه هر موی بافتد و نیاک بتبلیس فی ذین النجین ثم افس علی تخار
لنفسک و هذا قول الحق و بعد الحق الا الضلال و باز جمله اوله بر اثبات این امر
اکم در پرچم و محصور که غیب هوید و در یک شریبه ظاهر میشد بعضی از مز و یکد معروض
نمودند و علاقه دنیا و جسمی نهشته اند بغیاء شمس نبوت مستفی و بانوار قرمیه است
و متدی میشدند و بقاء الله فایز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و غیای عم
استراعی نمودند چنانچه از ساین که زمان میفرماید فقال الملاء الذین کفروا من قومه
ما نریک الا بشر مثلنا و ما نریک انتبعک الا الذین هم را اولنا با وادی الزا
و ما نری لکم علینا من فضل بل نضکم کا ذین اضر اضر منی و ندو با مظاهر قدس
میکنند که متابعت شما کرد و مکر از ازل ما که اعتدالی بشان آنا نیست و متصور
این بود که علماء و غیای و معارف قوم شما ایمان نیاوردند باین دلیل و مثال اول

برجلان من لالتی میوند و اما در این ظهور کبری سلطنت عظمی جبر علی
 راشدین و فضلاء کلمین و قهاسی بالغین از کس قریب و وصال مشروب
 شدند و بعنایت عظمی فاکر گشتند و از کون و مکان در سبیل جانان گذشتند
 بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید سبب تعاضد نفس مضطرب و نفوس غیر مطمئنه
 شود از آنجه خباب ملا حسین است که محل اشراق نفس میور شدند و اما است
 الله علی عرش رحمانیه و ما استقر علی کرسی صمدانیه و جناب اقامت یحیی که بر عرش
 خرد و سرید زمان خود بودند و ملا محمد علی بر خانی و ملا علی بسام و ملا صد
 بار فرشته و ملا نعمت الله مارندران و ملا یوسف اردبیلی و ملا محمد
 خونی و اقامت حسین ترشیری و ملا محمد سی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبدالحق
 و ملا علی بر خانی و امثال ذلک که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع
 لوح محفوظ الهی ثبت شده و همه اینها متدی و توفیق گشتند برای انفس
 بعضی که کثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذوالجلال پیوستند و از سر جان
 برای جانان برخاستند و اتفاق نمودند جمیع آنچه برزوق گشته بودند و بعضی که
 مینماشان محل تریبای مخالفین گشت و سرانیشان رفیت رسان شرکین چنانچه
 ارضی ناکر انگاردم این ارواح مجروره مشروب شد و سینی ناکر انگار که بر نهانشان

گشت و دلیل بر صدق قولشان فیضشان از شهادت این نفوس قدسیه که چنانچه
 دوست دادند که نیز عالم را بشارت دل و جانشان متکبر گشتند که ذات نمیکند برای این
 جباری که هستند و کما بعضی جبار که دین را در پی دادند و آثار انبیاء علیهم السلام نمودند و گویند
 قرآن مجید را می شور و می خروشند و می خوانند و می گویند و می گویند و می گویند و می گویند
 که کل بر خوار و دنیا مشغول شد و از رب اعلی دور ماند و حال انصاف و مبدء
 که شاد است اینها قبول بر سر است که قولشان و فیضشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
 مطابق و خود که ثابت العقول فی جمیع احوال و تحیرت النفوس فی اختیار هر چه در
 حالت جبار و جبار شاد است این معنی که بجهت هوای نفس بر نیارند و از نفس
 غلبه یات باطله بخارج نیارند و در یوم سرافرازش بر دارند و چون خفاش غلبه
 در طلب و نیایشی غافل گشته و در لیل راحت نشوند و در تیرت امورات دانسته گشته
 بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تدبیر الهی غافل شده و اندر در جهان در تلاش گشته
 و شب در زمین اسباب و اشیای پیچیده شرع و قس مجاز نیست که با عرض این نفوس
 محدود و متکبر شوند و از اقبال و تصدیق نفوس که از جان و مال و اسم و رسم و
 و نام در ضامی می گشته اند و محال نمایند یا نبوده که از قبل امر استبداد و
 عظم امور و اکر دلیل بر حقیقت آنحضرت شده و می بینند و عالم چنین امری اتفاق

نیتاً و وضعی باین استقامت و ظهور ظاهرش با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر
 میسر است و نیافت و لیکن این نوار خدسته بجهت سینه میگذرد که بلا از جرح
 مثل یار این آینهها باریک و چشمت چوب و محبت و ذوق که جان را بجان در سبیل
 سبحان اتفاق نموند چنانچه سر همه واضح و مبهره است با وجود این چگونه این امر را
 سهل شمارند یا در هیچ عصر چنین خطیری ظاهر شده و آنگاه اگر این اصحاب مجاهدی اند
 نباشند و مگر که مجاهد خواهد بود و با اینها طالب عزت و کثرت و ثروت بود و اندواید
 جز رضای حق نیستند و اگر این همه اصحاب با این امر عجیب و فعال غریب باطل باشند بگو
 که منرا و است که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان بر این جمیع من علی الاخص تحت
 و دلیل وافی است که کان الناس فی اسرار الاشرار و سید علم الذین ظلموا منی غلبت علیهم
 و از هر که شش علامت صدق و کذب و کتاب معلوم و مستقر شده باید ادعا و
 و عاوی کل جهاد باین محکم ایمی زده شود تا صدق را از کذب تمیز و تمیز که بیغیا
 فتمنوا الموت ان کتم صا و قین حال ملاحظه فرمائید باین شهادی صادق که نقص
 کتاب شایع بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده و آید که همه جان و مال و زن و فرزند
 و کل با یکت را اتفاق نموده اند و با علی غریب و صوان عروج فرمودند شهادت این
 کلمات عالی و نفس منقطع بر قصد حق این امر عالی متعالی قبول غیبت و شهادت

این گروه که برای ذی‌ب از غیب که شسته اند و برای مجلس بر صدر از آل
صدر جتر خسته اند بر بختان این نور لایح جایز و مقبول است با این که جمیع
مردم ایشان را شناخته اند و بقدر ادراک نمودند که از دور و از جهت باز دارند
ملکی در سبیل دین الهی نمیکند و تا چه رسد بجان و مال و غیره و حال ملاحظه
فرمایید که چگونه محکم است آنچه به حق کتاب تفصیل نموده و خالص از اغش و تمیز
داد و در مع ذلک هنوز شاعرانند و اندو در نوم و غفلت بکسب دنیا می فانیند و
ریاست فانی می شغول شده اند یا این انسان قدیض عدلیت آیام و شغلیت
فیدا با تموی بفسک من الضنون والا و نام الی می گویند اقد علی سباحت فارغ
راستک من النوم فان الشمس قدر تفتت فی وسط الزوال لعل یستشرق عدلیت
من انوار الجمال و السلام و لکن معلوم باشد که این علما و فعما که مذکور شد هیچکس
ریاست ظاهر نداشته اند چه که محالست علمای متقدم معروف عصر که بر صدر حکم
جاسد و بر سریر امر ساکن تابع حق شوند الا من شاه ربکست چنین امری در عالم
ظهور نمود مگر قلیل و قلیل من عبادتی الشکور چنانچه در این عهد احدی از علما
مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بقبول نبستند بلکه تمام بعضی و بکار در وضع
کوشیدند و بکسی که هیچ کوشی نداشتند و هیچ چشمی ندیده و رتب اعلی و روح

ما سوادند و مخصوص جمیع علمای هر طریقی توفیق می صادر فرمود و اندو مرا تب
اعراض و اغراض هر کدام را در توفیق او تجزیه و ذکر فرمود و اندو خست و ایاد
الابصار و مقصود این ذکر آن بود که مباد حاصل بیان در ظهور مستحاث
فی قیامه الاخری اعراض نماید که در ظهور بیان جمیع از علما موافق گشته اند
و چرا در این ظهور نشد و لغو بانه مستحک با یکگونه مضرعات شد و از حال
بھی محروم شوند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و فضل الله از ریاست
ظاهره و زخرف فایده جمیع مقدس و منزه بوده اند و انک من فضل الله یوتیه
من شیان و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل شرقیت مقامات آنحال از
بر امر الهی که با اینکه در تن شباب بودند و امریکه مخالف کل اهل ارض از ذمیع پرست
و حق فوسیر و غیره دلیل و سلطان و رعیت بود و با وجود این قیام بر آن امر خود
چنانچه کل استماع نمودند و از یکجکس و بیخ نفس خوف نمودند و اعتقاد نمودند
ایامش و این بغیر امر الهی و مشیت مشیت ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و
خیال چنین امری نماید فی العودر عیالک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جاد
باز جبارت بر چنین امر مستم نماید بطون الهی باشد و قلبش متعل بغیوضات
رحمانی و نفسش مغفلت بغایات ربانی یا این را چه حل میکند یا بجنون نسبت

میدهند چنانچه با جنای قتل و دزدی و سبک و دزدی بر می یابست ظالمه و جمیع زحارف
 دنیا و فانیه این امور را متعزض شده اند سبحان الله و اول از کتب خود که او را
 قیوم رسانیده و اول و اعظم و اکبر جمع کتب است اخبار از شهادت خود
 میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده و اندک باقیته الله قد فیه بیت بکل ملک و
 ریت السب فی سبیک و استیت الا انفس فی قنات و کمن با الله العی
 قدیه و همچنین در تفسیر آیه تناسی شهادت خود را نموده و اندک کالی سمعت من و بانیا
 فی شری قد تب الاشیا الیک فی سبیل الله کافدی الحسین علیه السلام فی
 سبیلی و لو لا کنت ناظر اذ کنت الله الواقع فوالله فی نفس سیده و لو اجتمع ملوک
 الارض لم یقدر و ان یأخذوا منی حرفا تکلیف عیة الله فی لبس لم شان ملک و انتم
 مطرودون الی ان قال لیعلم کل من صبر و رضائی و فدا فی سبیل الله ایضا
 این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط ای می نماید و یا غیر رضای او
 طلب نموده در همین آیه نیم انقطاعی کنون شده که اگر بوز و جمیع میاکل وجود
 جابر اتفاق نمایند و از روان در گذرند حال ملاحظه نمایند که چه قدر ناسر باشند
 و بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع انبیا پوشیده اند و عقب مرداری چند که از
 بلطشان افغان مال مسلمانان می آید میدوند و با وجود این چه نسبتی غمی خیر و آفت

بمطالع قدسید میدهند که گشت نذر گشت با گشت ایدری اندنجه هم کفر و ادا
 و بعد ضوایع لغاء الله فی یوم القیمه و بعد بهم الله بنار شکر هم و بعد هم فی آخره
 غذا با شوق به جبار و بر و و احکم و گشت با هم فالو ان الله لم یکن قادرا علی شئ
 و کانت ید الرحمن الغضیب مغلوله و تعاقبت بر امر حق است بزرگ و برانی است عظیم
 چنانچه قائم انبیا فرموده شیتین الایتین یعنی پر نمود مراد و آیه که هر دو شهر بر شفا
 بر امر الهی است چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال لا خط فرما شد که
 سدره رضوان سبحانی در اول جوابی چگونه بنایع امر الله فرمود و چه قدر
 استقامت از آنجهال اصدیت ظاهر شد که جسیع من علی الارض بر نفس اعدا
 نمودند حاصل بخشید آنچه اید ابرار سدره طوبی دارد می آوردند شوقش بشیر و نا
 جتن مشغله بشید چنانچه انقیارات و نعمت و اهدی الخارند در دنیا آنگاه که
 جازا در باخت و بر فتن علا شتافت و از حله و لای ظهور غلبه و قدرت و احاطه
 بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در انکاف و قطار عالم ظاهر شد چنانچه آنجهال
 ازلی در شیراز در شیتین ظاهر شدند و کشف عطا فرمودند مع و گشت با آنکه در
 انما علیه و قدرت و سلطنت و اقتدار از انجهال الجواهر و بحر العجور در جمیع
 ظاهر شد چنانکه از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات الشمس لا چو

ببرید است و چه مقدار قلوب ساقیه رفیع که از آفتاب ازلیه نکایت نمودند و چه
قدر شجاعت علی از آن بحر علم لدنی که افاضه نمود و جمیع مکانات را با آنکه در هر بلد
و مدینه جمیع علما و اعراض و هر منبع و درویشان بر جو استند و کمر غل و خصل و ظلم
بر دشمنان بستند و چه نفوس قدسی را که جوهر عدل بودند و نسبت ظلم
و چه با کل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود و بدترین
عذاب پاک نمودند و مع کل ملک و هر یک از آن جو و دما و هر کس بذكر ذکر بسته
مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طایره یقینی این وجود را تر قلب
نمودند و صرف فرمودند که جنبه از او پیش مرادی نخبستند و بجز امرش
امر می نکردند رضا بر ضایش دادند و دل بجایش بستند حال قدسی نظر
نمائند آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شود و جمیع این قلوب
منزه و نفوس مقدس که کل رضا در موارد و قضایا بستند و در مواقع نیکی
جز شکر از ایشان ظاهر سرزد و در موطن بلا جز رضا از ایشان نشنوند و این
رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت با این صاحب
داشتند چنانچه اذیت و ایدامی انظلمات قدسی معنوی را غلت خور
و رستگاری و سلب فلاح و نجات ابدی میدادند آیا هرگز در هیچ تاریخی

از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و این چنین خصوصاتی در میان عبا
ظاہر گشت و باینجه انداز اذیت عقل لیس جمیع ماس شدند و عقل حرامت جمیع
عباد و کوب صبر در عالم کین از اضطبارشان ظاہر شد و وفا در
ارکان عالم از فلشان موجود گشت باری در جمیع این وقایع حادث
و حکایات وارده تفکر نماید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع گردد
تا بنسبت رحمت روح الطیفان در وجود دیده شود و بر سر اقیانوس
و جالس شود خدای واحد شایه است که اگر فی الجمله تفکر نماید صبر
بر بنده این مطالب مقرر و دلائل مذکور و همین زد و ستب و لیس لیل ارض
بر این غوارس میدان تسلیم و انقطاع عظیم دلیل و اگر حجت بر حق
ایشانست و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا و
جہال فسر نماید در این امر محکمه و استخرو ثابت تر میشود زیرا که جمیع
آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع حکام ازلی خبر داده اند و اگر
چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشته ام و لیکن نظر محبت آنجناب
چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر نمایم باینکه فی انحصار احتیاج
نیست زیرا که آنچه ذکر شد جمیع ارض و من عیار را کافی است و تحقیق

جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شد و بعضی که اگر کسی قسسه تامل
 نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور بظاهری و از سلطان ضعیف را از پنجه
 ذکر شده ادراک نماید و لیکن چون بنده ناموس برکت شان و بیکه ناموس نیستند
 لهذا چند حدیثی ذکر می نمایم تا سبب استقامت نفس متزلزل نشود و طلبان
 عقول مضطرب گردد و همچنین جهت الهی بر اعالی و ادانی عباد ناموس و کامل کرد
 از جمله احادیث نیست که میفرماید انما ظهرت راية الحق لعلمها اهل الشرق
 و الغرب و اعالی باید قدری از صیبا می انقطاع نوشید و برزف قناع
 متذکرید و نظر ساعت خیرین عباد و سبعین سده را منظور داشت که آخر سبب
 این امر شایع می شود که جمیع مردم با ظهار حب و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را
 لعن نمایند چنانچه مستغفار از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ
 قواعد و رسوم و عادات و ادب است که بنده ناموس بآن محدود و رکن شده
 و الا اگر جمال رحمن بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند
 مردم را در آنچه باو مشعولند و بیکر چرا اینهمه اختلاف و فساد در ملک ظاهر
 می شود و مصدق و مثبت انجیدیت شریف قول تعالی یوم یبع الداع
 الی شئ یخرب باری چون منادی می آید از و راسی جهالت تهیه مردم با انقطاع تمام

میخواند از آنچه که در دست دارند و این ندای الهی چون مخالف بودی است
 لهذا اینهمه آستان امتحان رو میداد و حال مردم را ملاحظه نمائید که هیچ
 این احادیث محکم را که جمیع ظاهر شده نمی نمایند و لیکن آن احادیث را
 که صحت و عدم آن معلوم نیست تنگ آید چنانچه اندک چهره ظاهر شد
 و حال آنکه آنچه را هم که نقل نموده اند ظاهر شد و با هر کشت و آثار و علامات
 حق مثل شمس در وسط بماند و هیچ معذرت عباد در تیر چل و دانی سرگردان
 مانده اند با اینیکه چه قدر از آیات و روایات محقق که جمیع است
 بر شریع و حکم جدید و امر بدیع باز منظره که خلعت موعود بر شریعت فرات
 حکم فرمان بد چنانچه بود و نصاری همین حرف را میگویند و از جمله کلمات بد
 بر شریع جدید و امر بدیع فرات و عاصی ندیده است که میفرماید این المذخر
 لتجدید الفرائض و تسنن و این التخییر لا عاده الله و الشریعت و در زیارت میفرماید
 السلام علی النبی الجدید مثل ابو عبد الله عن سیره السید کیف سیره قال یضیح
 یا صنع رسول الله و یدیم ما کان قبله کما یدیم رسول الله امر الجاهلیة حال ملاحظه
 فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلالی را بر عدم تغییر حکم
 می نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور ظهور تفسیر و تبدیل است در احوال کائنات و جبر

ظاهر بود باطنی که اگر هیچ وجه امور از حق تغییر نیابد ظهور مظاهر
 کلیه لغو خواهد بود و باید که در علم که از کتب مشهوره معتبر است میفرماید
 بطریق من بنی و ششم من بنی و کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعداء العلما
 و در مقام دیگر از صفات این مجید ذکر نموده که فسر مودند و لقد بطریق من بنی
 هاشم و یا میراث شمس مینه و بود کتاب جدید میبایع الشمس کتاب جدید
 علی العرب شدید فان معتم من شینا فسر عوالیه خوب و مصیبت آنرا
 دین و شریعت یقین را می نمودند با اینکه میفرماید اگر شنیدید که جوانی از بنی
 هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربانی
 بشما بید بسوی او مع ذلک جمع حکم کفر و خروج از ایمان آن بنده بکمال
 دادند و فرستند بسوی آن نور هاشمی و ظهور بجای که با شمشیر
 کشیده و قلبهای پر کینه و دیگر ملا خطه عداوت علما نمید که بچه صریحی در کتب
 مذکور است با وجود باین عادیث ظاهره مذکور و اشارات و انشؤ محقق
 جمیع شمس از هر صفاتی معرفت و بیان معروض شده و بمطالع بر ضلالت و
 طغیان اقبال نموده و باین روایات و آورده و کلمات نازل میگویند آنچه
 نفسان آن ایل است و اگر چه هر حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و

و هو ای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف
قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرح مبین چنین امری در کلمی صا
نشده و چنانچه الیوم امثال این سخنانی جایزه و از این بیایم فایده ظاهر شد
و می شود حال این روایت را ملاحظه نماید که چگونه از قبل جمیع امور ترا
اجبا فرموده و اندر این ذکر فرموده بطریق شی: ششم هستی و وجود
جدید فیدعوا الناس لم یجد احد و اکثر احدا انما العلم فاذا حکم سنی لم یضیر
فیقولون بذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحمد بیست چنانچه
جسیع بعین کلمات اعادة و نمایند و شاعر بر این نشود که آنحضرت
بر عرش بقیع با شاه جالسند و بر کرسی حکیم بایرید ساکن و هیچ ادر اکی
سبقت نیاید بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه نماید بر کمیت
امراد و جسیع و لخص تصدیق او منوطست و تمام امور بامر او محتاج
ما سوای او بامر او مخلوق اند و بحکم او موجود و دوست منظر امر الهی
و مبین کلمات غیب محمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در منبع انصاف
این خود وارد شده که فرمود العلم سب و عشرون حرفا فجمع ما حاشی به الز
حرفان و لم یعرف الناس فی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائما اخرج الخمت

و العشرین حرفاً حال ملاحظه فرمائید که علم را بیت و هفت حرف معین
فرموده و جمیع انسبها را آدم الی خاتم و حرف آخر ابیان فرموده و آن
و بر این دو حرف مبعوث شده و اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع
بیت و پنج حرف را از این بیان فتد و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرمایید که
قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا و میرا
که انسبها و اولیا و اصغیا بآن الطالع نیافته و با بر سر برم الهی انهارند نشسته
این پنج راع بقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند که سطح
نیاید و دنیا بند ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یفعلون انهم الا کما لا یفعلون
بل هم ضل سبیلاً آیا این حدیث مذکور را چه حمل مینمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آنحضرت
و این امورات بدیعه بسبب اختلاف ناس میشود بعضی که جمیع علما و فقها
حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال
موسی و بهاء عیسی و صبر یاقوب فیدل اولیائهم فی زمانه و تمهیدی را در رسم
کلماتی را در سس التزک والدیلم فیقتلون و یجرتون و یکونون خائفین من عونه

و جلین تصنع الارض بما نهم و یثیوا یویل: الرزة فی سائهم اولکلت اولیائی
 صا حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه
 در اکثر اماکن دم شرفیابان ریخته شد و در هر طبعی ایشان را اسیر نمود و بوجایات
 و شدنا کرد و نیدند و بعضی را سوختند و مع ذلک هیچ فتنی فخر نمود که اگر فتنم
 موعود بشیریت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود و بیکر ذکر این احادیث برای
 چه شده و چرا این اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب با وجب دان
 و ادیت این ارواح التیة را سبب وصول به خارج قرب شمرند و دیگر ملاحظه
 فرمائید چگونه جمیع این امور و احوال ما را در احادیث قبل ذکر شد
 چنانچه در روضه کافی در بیان زور را میفرماید و فی روضه الکافی عن معاویه
 ابن عقیب عن ابی عبد الله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون
 اننا بغدا و قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال انیت سوق الدواب
 قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمن الطريق ملک الزوراء یقتل فیها
 ما نون رجلا من ولد فلان کلتم یصلح الخلفاء قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد المعجم
 انیت حکم و امر اصحاب آنحضرت که از قبل بیان فرموده اند و حال
 ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این

اصحاب را در آن مکان بدترین عذاب بقتل رسانده و جمیع این درجات
 قدس را بجمع نموده و چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده اند
 و بر همه عالم واضح و مبهرین است حال چرا این خسر الطین ارض
 در این احادیث که جمیع آن پیش شمس در وسط سما ظاهر شده نظر نمی نمایند
 و اقبال بکنی نمی جویند و بعضی احادیث که معنی آنرا ادراک نموده اند
 از ظهور حق و جمال الله اعراض جستند و بتقریر کرده اند نیست
 این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد نیست که صدوق بن محمد
 میفرماید فقهاء ذالک الزمان شتر فقهاء تحت ظل السماء منقسم
 خرجت الفتنه و ایهم نمودند و از فقهاء علمای بیان استدعا میمایم که چنین شتر
 ننمایند و بر وجه سر الهی و نور ربانی و صرف اراده و مبدء و منتهای
 مظاهر غیبی و دامن مستغاث و ارویا و رند آنچه در این کوروا
 شد و بقول و ادراک و علم متکنت نشوند و بان مطهر علوم بافتند
 ربانی فاضله نمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخص اعور که
 از روسای قوم است در نهایت معارضه بر خیزد و بجهنم در هر قدری
 بر نفی اتحال قدس بر خیزد و اصحاب السلطان و حدود و جهات مقتضود

در کوه بسا و صحرا را فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی
 توکل نمایند و بکمال انقطاع جان در بارند و گویند شاید و میشود نفسی که
 بکمال زهد و تقوی موصوف و معروفست بقسمیکه جمیع ناس الطاعت
 او را فرض شده اند و تسلیم امرش را لازم دانند بجز آن اصل
 شجره التی قیام نماید و منبت ساسی جدا و جدا و معارضه بر خیزد نیست
 نشان ناس باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در جوی روح
 طیران نمایند و در فصاحت روح ساکن شوند حق را از غیر تغیر دهند و طبع
 باطل را بدیده و بصیرت بنمایند اگر چه در این ایام را یکی حسد و زید
 که قسم نمیرد و در غلبه و شهود که از اول ناسی وجود عالم با یکدیگر
 اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضانی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه
 جمعی که راجحه الصفات را شنیده اند را یات اتفاق بر او فرستاده اند و بر
 مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت روحی آشکارا و از هر جهت
 تیری طیار با این که با حدی و امری افتخار نمودم و نفس برتری بخستم
 مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت محسوسان و رفیق بنایت بود با
 و رایگان باقر مثل فقر بودم و با علما و عظماء کمال تسلیم و رضا گفتم

فوانند الذی لا اله الا هو که با آنکه ابتلا و باسما و مضرا که از اعدا و اولو
الکتاب وارد شد نزد آنچه که از اجزاء وارد شد معدوم صرفت
و مقصود بخت باری چه اخطار نماید که امکان را اگر انصاف باشد طاعت
این بیان نه و این عهد در قول در و این ارض چون فی الجمله بر امور است
محمدی بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت بخت باری نمودم و در سر بیابانها
فراق خضادم و دو سال و ده در صحرائی حبس بربردم و از عیونم
عیون جاری بود و از قلم بجز درم ظاهر چه لایالی قوت دست ندا و چه
ایام که بیدارت نیافت و باین بلایانی ناز و در زایای می توانم و فوالذی
نفس بید و کمال سرور موجود بود و نهایت شرح نشود زیرا که از ضرر
و نفع و صحت و تقم نفس اطلاع نبود و شغول بودم و از ماسومی غافل
و غافل از اینکه کینه قضای الهی اوسع از خیالست و تیر تقدیر او مقتدر
از تدبیر منم و از آنکه شش نجات نه و جفاش را جز خدا چاره نه قسم بخدا
که این مهاجرت را خیال مرا جبت نبود و مسافرتم را امید مواعلت نه و
مقصود جز این نبود که محل اختلاف اجاب نشوم و مصدر انقلاب
اجاب بخردم و سبب مضرا حدی نشوم و علت خرن قلبی بخردم غیر از آنچه
دک

ذکر شد خیالی نبود و امری منظور تا اگر چه نفس محلی است و بهواسی خود خیالی بود
 باری نا آنگاه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد است که علم نمودم و درج
 شدم و دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال درویش
 میکند که اعداء در اهلان این عجب فانی بنایت سعی و اهتمام دارند و آنچه
 جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفس را احباب نصرت نمود و بهیچ وجه
 اعانتی منظورند آشته بلکه از عوض نصر خردا که متوال و متواتر قولا و فعلا
 مثل غیث باطل وارد می شود و این عجب در کمال رضا جان برکت حاصل
 که شاید اعانت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل
 نقطه و کلمه مستوره خدا شود و جان در بار زد و اگر انجبال نبود نواله یطوق
 الروح با مره آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بابتد شید اقم القبول
 بلا حول ولا قوة الا بالله و اما بعد و اما السیه را معون صاحبان هوش
 که از صبا بی جنب نور شید و اندو کامی بکام نفس برده آشته اند دلائل
 و بر تان و حجت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منبسط الهی است
 اظهار شمس در فلک چارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
 الهی و اقبالشان بهواسی نفسانی ملاحظه فرمائید با بر این آیات متقنه

و اشارات محکم که در نقل اکبر که در تفسیر تفسیر است در میان عباد و این
 احادیث و آنکه که اصح از بیان و بیان است از همه غافل و معص
 شده اند و چند حدیث که با دراکت خود مطابق نیافته اند و معنی انرا در آن
 ننموده اند متمسک بآن نشده و از سلسل خسر و الجلال و زلال
 بیروال جمال لایزال محسوس و مایوس مانده اند و ملا خطیب میاید
 که در اخبار رسنه ظهور آنوی نور در هم ذکر فرموده اند مع ذلک
 شاعر شده اند و در نفس از هوای نفس منقطع گشته اند فی حدیث
 الحديث في سورة التين، المختل مثل عن الصادق فكيف يا مولاي في ظهور فقال في سنة الستين
 يظهر امره و يعطو ذكروه بامر تفسیر است از این عباد که چگونه باین اشارات
 و آنکه لا شخه ارق حستار نموده اند مثلاً ذکر حزن و سخن و ابتلا که بر آن
 خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی البحار ان فی
 قائمها اربع علامات من اربعه نبي موسى و عيسى و يوسف و محمد اما العلامة
 من موسى الخوف و الانتظار و اما العلامة من عيسى ما قالوا في حقه و العلامة
 من يوسف السجن و التقية و العلامة من محمد تفسیر با ما در مثل قرآن با این
 حدیث باین محکم که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده و ذکر فرموده

مع ذلک احدی مستنبه شده و کجای ندارد که بعد از سم متنبه شوند
 الا من شاء ربک انت الله سمع من شیاء و ما انا بسمع من فی القبور و
 بر آفتاب معلوم بود که الهیار هوی و حمائم از تیره را و بیست
 بیانی بر حسب ظاهر بی رمق و نقاب و حجاب فرموده و میفرماید تا سر
 باشد و ایت کنند و نوری را و نمایند و تا ساکنین را به خارج قدس
 رساند و طالعین را به باطن انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات
 مکتوبه و آیات واضح و بیاناتی با حجاب و تشریف فرموده و میفرماید تا
 آنچه در قلب پنهان نمود و اظهار شود و حق تعالی با هر که در غیبت که
 بن محمد میفرماید و الله لیخفی الله لیخفی اینست میزان الهی و محکم است
 که عباد خود را با آن امتحان میفرماید و احدی بی معانی این بیانات خبر و مکر
 قلوب مطمئن و نفوس مرتضیه و اقد و مجروده و مقصود در امثال انجمنه
 معانی ظاهره که مردم ادراک نمایند نموده و غیبت نیست که میفرماید بکل
 علم سبعون و حجاب و لیس بین الناس الا واحد و اذا قام العالم فیتب باقی الوجه
 بین الناس و الله تعالی سخن بکلمه و بیزینا احدی و سبعین و حجاب و لیس بیننا
 الخرج باری ذکر این مراتب برای آنست که بعضی روایات و بیانات که عالم

کلیت آثار آن ظاهر شد و مضطرب نشود و حمل بر عدم ادراک خود نمایند بر عدم
 ظهور محالی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست که معصومانند و این چه بود
 چنانچه از حدیث مستفاد می شود پس باید عباد را بلیکونه عبارات خود را از قبول نشا
 ممنوع سازند و از ابلهش سوال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر شود
 شود و لیکن احدی از اهل ارض متشابه نمی شود که غالب حق باشد و اکثر در محال
 خامنه رجوع بظاهر احدیه نماید کل در ارض بسیار ساکن و با اهل بغی و طغیان متبع
 که الله تعالی صبر کما یحرم علیه و او میگوید که انما فی الزمان و که اکثر تقصیر علی
 و احکم القول بقوله تعالی و من یعص عن ذکر

الرحمن یقض الشیطان بقوله قرین

و من اعرض عن ذکر من فان

المعینه ضعیف و کذا کت

نزل من قبل ان یتیم یحکم

القول من الباء و الحاء و اسلام علی سیدنا محمد و آله

فی سوره الفتح فی بیان ربنا الاعلی

(مجلس اول) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس دوم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس سوم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس چهارم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس پنجم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس ششم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس هفتم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس هشتم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس نهم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)
 (مجلس دهم) (در بیان فضیلت علم و تقوی)

در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی
 در بیان فضیلت علم و تقوی

خوشتر آن شد که در دهر آن
 گفته اید در حدیث دیگران

هیچ توجیهت باز در میان
 گویم زنده مجلس در میان

که بنمای خلق و کشف
 در نهج حلقه کشف

در در حجت و سیاهی
 جز این منطق پس بکش دی

من گویم و خوف تو آرد بر
 پیش از آن که گرفت ای

تو زبانی بجای جود و جان
 خلق در غایت عین کمال
 چه زنی که منجم
 جدا از دهر و غم

ایک روز کبیر بنی اسرائیل
چون که در بیابان گشتند

چون که در بیابان گشتند
چون که در بیابان گشتند

چون که در بیابان گشتند
چون که در بیابان گشتند

و صفت آفتاب و ماه و ستار
و صفت آفتاب و ماه و ستار

کدایان من از دروازه محشر
بخت ملک بر چون بدست آید
چون نورانی اندازد از ایران
هر کس که آن بانه نامان
تو خود چون روز خجالت بر آید
هم بر محنت بعد باد که هر
درگاه خرم بدست درستی
نه میر از عتوبت غدر و آید
غیر من نام قلد به شرف آید

سوز و غم و حسرت و اندوه
دین از دین و دنیا از دنیا

کسک شود شکر و شکر
تا خاک تو برسد

کبریا و صفت آفتاب و ماه
بجز خدا و صفت آفتاب و ماه
آر که با بر سر آید
فدای دولت نام از زمین

تافت نور صبح مال نور تو
دلده حق چرخ جبین دلدا
باله در جوشن کلاه جوشن است
باله از نامت شد به ازاد
در صبحی با جمعی نمود تو
باله که بخواه طرب کرد مرا
چرخ در گردن کلاه جوشن است
عالم از نامت شد به ازاد
ما چو زنجیریم و قایلها چو کوم
حاشا که قایلها چو کوم

عمره در چو مقصود بجز کوریم
محرم در خانه و نام که چو کوریم
خود سرا هم قد ریش ز ملکین سپردن تو
آینه که نام در طبع کون و ملک کوریم
همچو بیدار بیدار تو ز نامت تا خورشید
رو به چرخ چرخ تو ز نامت کوریم

هر که نامت باشد با کلاه
هر که نامت باشد با کلاه

هر که نامت باشد با کلاه
هر که نامت باشد با کلاه